

در صفحات دیگر:
**از کارل مارکس:
پرسشنامه کارگری**

**از مایکل رابرتز:
بررسی اقتصاد مارکس
۲۰۰ سال پس از تولد وی
از منصور حکمت:**

❖ **تشکلهای توده ای طبقه کارگر**

❖ **ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است**

❖ **در باره اتحادیه های کارگری**

❖ **در باره اعتصاب معدنچیان انگلستان**

❖ **در مورد کار قانونی و صلنی**

❖ **در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سعدیکا**

ایرج فرزاد:

❖ **پاسخی کوتاه به محسن حکیمی**

❖ **کپوتر پر قیچی**

❖ **یحیی کلمات**

❖ **لحظات ابراز وجود**

عوامفریبان، بدترین دشمنان طبقه کارگرانند

آقای محسن حکیمی، که به عنوان "فعال فرهنگی و ادبی"، عواطف و احساساتش در صف کانون نویسندگان بجوش می آید، وقتی میخواهد در مورد جنبش کارگری حرف بزند، از هر گونه احساس همدردی انسانی و عاطفه به زندگی واقعی کارگران، یکباره تهی میشود. چه، مرقوم فرموده اند که کارگران هفت تپه و فولاد بخاطر مطرح کردن الغاء "خصوصی سازی" و واگذاری شرکت ها به دولت، خطای بس فاحش "لنینی- استالینی" مرتکب شدند. میفرمایند:

"نمایندگان کارگران که خواهان "اداره ی شورایی" شرکت هستند مدیریت دولتی شرکت را به طور کلی رد نمی کنند و فقط آن را به نظارت شورای کارگری مشروط می کنند".

آقای حکیمی، که انگار کارگر برای او یک مقوله فلسفی و یا یک کلمه انتزاع ادبی است، نمی تواند بفهمد چرا کارگران هفت تپه و فولاد، شعار لغو خصوصی سازی ها و واگذاری شرکتها به دولت و تحت "اداره شورایی" توسط کارگران را به خیابانها کشیده اند؟ اصلا در دنیای بیم و هراسی که زندگی هزاران کارگر و خانواده آنان را به فلاکت و گرسنگی تهدید میکنند، "تشریف" ندارند. چه دولتی ها و چه خصوصی ها سالهاست گفته اند که آن شرکتها در حال "ورشکستگی" بوده، و "ضرر" میدهند؛ و شمشیر تعطیل یکباره را بالای سر هزاران کارگر آویزان نگاه داشته اند.

بحث اداره شورایی، بدیلی واقع بینانه برای اداره بسیار کم هزینه تر و جلوگیری از ریخت و پاش و بچاپ بچاپ از جانب "بخش خصوصی"؛ و جلوگیری از تعطیل کامل شرکت ها است. آقای حکیمی خبر ندارد سرمایه داران خصوصی که "ارزهای" دریافتی دولت را برای ادامه کار شرکت و پرداخت حقوق های معوقه کارگران و دیگر مزایا، دریافت و بعضا "متواری" شدند، در چه شرایطی به میان آمد؟ شعار کنترل شرکت توسط "شورای کارگران" اتفاقا بسیار هم دقیق بود. مالکیت را به آن سرمایه داران که کمک های مالی و ارزی دولت را بالا میکشند و با اینحال در کمال خوونسردی و بی رحمی حقوق و دستمزد ایام گذشته را پرداخت نمیکنند، واگذار نکنید و اداره و تداوم کم هزینه تر فعالیت شرکت را به شورای خود کارگران واگذار کنید! اما برای ادیب بیرحم و عاری از هر عاطفه انسانی، و نامسنول در برابر مخاطراتی که کار و زندگی هزاران کارگر را تهدید میکنند، کارگر در هر مبارزه اقتصادی، حتی اگر از محل کارش او را محروم میکنند و با بیم بیکاری و فلاکت و گرسنگی علیرغم خبرچینی عوامل جاسوس و خطر زندان و ترور و رویارونی با گارد ویژه، مجبور شده است روزها به خیابان بیاید، باید شعار و پرچم "لغو کار مزدی" را بلند کند!

این عوامفریبانه ترین و بی رحم ترین و نا انسانی ترین شکل دشمنی با طبقه کارگر است.



کبوتر پرقیچی

داستان "رضا رخشان" و خدمات صلواتی ای که هسته های کمونیسم انزوا به او ارائه دادند، در عین خنده دار بودن، اما بسیار تلخ هم هست. چه، جناب شفیق در سایت پر شکوه و جلال: "تدارک کمونیستی، جنبش برای سازمانیابی حزب پرولتاریا!!" او را بر فرق سر نهاد تا به اتکاء به این عنصر که "خودش کارگر" است، چاک دهانش را علیه کمونیسم کارگری بازتر کند. رضا رخشان به هر مناسبت و بی مناسبت، هر چه را منتشر میکرد، بدون بد و بیراه به کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت، نبود. آینده نشان خواهد داد که آیا این همسویی هسته کمونیسم انزوا با هیستری ضد کمونیستی، فقط به سطح "هم نظری" و گرفتن مشاوره از فعال کارگری در راستای "تدارک" کذائی محدود بوده است یا اینکه جوانب پنهان و سر به مهر قول و قرارهای سیاسی، تشکیلاتی و مالی را هم شامل میشده است؟

در این میان، در راس رهبری هسته "خط رسمی" که از نظر نگاه به کمونیسم نه در سطح "جزئی" که در "استراتژی" و مرزبندی با "جنبش سبز" با همین شفیق "تنوری" مغالزه و مبادله کردند، در اوضاعی که شاید بتوان آنرا "بی خبری" توصیف کرد، به قافله پیوست. محمد فتاحی هفت سال پیش، چنین نوشت:

"یکبار دیگر رضا رخشان مورد هجوم فحاشان کمونیسم بورژوایی ایران قرار گرفته است." (منظور او از "کمونیسم بورژوایی"، حزب کمونیست کمونیست کارگری ایران بود.)

الان را نمیدانم محمد فتاحی چگونه آن سوتی چند سال پیش را پینه میکند، وقتی که معلوم شد رضا رخشان از "جائی دیگر" مامور بوده است که به نام "هیات مدیره سندیکای هفت تپه" اعلامیه صادر کند در حالی که او را همان هیات مدیره، "عزل" کرده بود؟ الان را نمیدانم چه خواهد کرد وقتی معلوم شد که رضا رخشان به تهران "فراخوانده" شد تا به حمایت از "مجمع عمومی" کارتونی و توطئه کودتای نهادهای امنیتی رژیم علیه سندیکای کارگران شرکت واحد بشتابد؛ به نظر اگر رسوائی و افشاء چهره واقعی آن "کبوتر پرقیچی" نهادهای اطلاعاتی، نه "انتقاد از خود" که یک قطره شرم را بر پیشانی جاری نکند، جارو را دست میگیرند که افتضاح را زیر فرش جارو کنند. از این ستون تا آن ستون، هنوز فرجی برای "هسته" ها باقی است. "رهنمون" و شامورتی بازی شفیق را نگاه کنید تا منظورم را متوجه شوید:

شفیق، در مسند رهبری هسته تدارک کذائی، فقط یکسال قبل به کارگران هفت تپه و همسو با رهنمودها و "سفارشات" محوله به رخشان راه "قانونی" و "حقوقی" نشان داده بود:

"از نظر حقوقی نه تنها هیچ مانعی بر سر راه شما وجود ندارد، بلکه طرح این خواست دقیقاً به معنای گام برداشتن در جهت اجرای آن بخش فراموش شده تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی است که توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تنظیم و با تأیید رهبر نظام در شمار سیاستهای کلی نظام به تصویب رسیده است..."

تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی می گوید: "افزایش سهم بخش تعاونی در اقتصاد کشور به ۲۵ درصد تا آخر برنامه پنج ساله پنجم". خواست واگذاری شرکت به کارگران دقیقاً در همین جهت نیز هست و به هیچ وجه مغایرتی با آن ندارد. سازمان اطلاعات و قضات محترم دیگر بهانه ای برای آزار شما نخواهند داشت بلکه بر عکس باید از شما ممنون نیز باشند که در جهت اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی تلاش می کنید." (سایت تدارک، ۶ اوت ۲۰۱۷، خط تاکیداها همه جا از من است.)

اما اشتباه نکنید، بهمن شفیق، "شرم" سرش نمیشود. وفاداری و پایبندی به "قانون اساسی" جمهوری اسلامی و فعالیت قانونی امثال رخشان تحت سرپرستی و نظارت وزارت اطلاعات و وزارت کار و شوراهای اسلامی، برای هیروتهای کمونیسم انزوا و کاغذی "پرنسیپ" است چون هر چه

امثال حکیمی نمیفهمند چرا کارگران معادن ذغال سنگ انگلستان برای اداره صنعتی که رو به زوال و انقراض بود و خانم مارگرت تچر هم مدام "پوچ" بودن مطالبات کارگران را همراه با گسیل پلیس و سگ و اسبهایشان به رخ شان میکشید، بیش از یکسال برای اداره "شورائی" و "سندیکانی" معادن و کماکان در "مالکیت" دولت، در صحنه ماندند؟ و لابد جناب حکیمی در جریان اند که حکومت مرحومه ماکارت تچر، این شخصیت قسم خورده جناح راست طبقه سرمایه دار، و نویسندگان و ژورنالیستهای اجیر، برای تحقیر "اسکارگیل"، رهبر سندیکای کارگران، او را به "استالین" تشبیه کردند و از او کاریکاتور ساختند؟ آیا واقعا شباهتی بین نویسنده و طلبه صنف ادبای مشروطه خواه و سنت گرا، و جاسوسان اداره حراست رژیم اسلامی و هنرمندان اجیر سرکار تچر، در "استالین" نمائی فعالان کارگری و شعارها و مطالبات آنان، نمی بینید؟

با همه اینها موعظه های آقای حکیمی، حتی به مساله سرمایه داری دولتی و یا خصوصی، نا مربوط است. چه، او با اشاره استعاری و سریع و گذرا به مساله واقعی، به میدان موشکافی "انحراف اصلی" مبارزه کارگران هفت تپه و فولاد، و توهم آنها به "سرمایه دولتی"، پریده است. تا هدف واقعی خود برای سر ریز کردن انبان کینه و نفرت علیه لنین و هر تلاش برای ساختن حزب لنینی را، البته در عباراتی مظنن و رقص "ادبی" با کلمات و نقل قولها، روی میز بگذارد:

[ریشه شکل گیری قطب "سرمایه داری دولتی" در لنین و "حزب لنینی"، نهفته است.]

این لُپ کلام نویسنده نه چندان محترم "میهن اسلامی" اینهاست! خیال کرده است که میتوان به همین سادگی و با این تردستی موژیک پسند و طلبه مآب، برای کارگر فولاد و هفت تپه، "عکس مار" کشید؛ و به این ترتیب پاپوش هواداری از "لنین" را در مطالباتشان به دوائر امنیتی فروخت. مستقل از اینکه این درافشائی های تنویریک علیه لنین و سرمایه داری دولتی تا چه حد "سفارشی" بوده اند و یا فقط بیان موضع هسته های "لغو کار مزدی" علیه لنین، اما بطور واقعی جناب نویسنده، به پرونده سازی امنیتی برای کارگران بار تنویریک و نظری داده است. از این ننگ و رسوائی هسته ها و انزواهای مهجور باید عکس گرفت و به گردنشان آویزان کرد.

از این نظر، به باور من جنبش کارگری ایران از این صنف ادب - فیلسوف عمیقاً و تا مغز استخوان سنتی و مشروطه چی و ضد کمونیست، که به این سادگی و آنهم در گرماگر فعال شدن طبقه کارگر در عرصه اجتماع، خود را لو میدهند و جوهر ضد لنینی و وحشت از تشکیل یک حزب سیاسی طبقه کارگر را آشکار میکنند، راحت تر عبور خواهد کرد. این حضرات چون آن سرباز ژاپنی گم شده در جنگل، هنوز خود را به نابینائی و کر و لالی زده؛ و در لاپلای گرد و خاکهای سالیهای اول فروپاشی اردوگاه "سرمایه داری دولتی" علیه برداشت لنینی و متد او در کاربرد عملی مارکسیسم، نفرت و جهالت قورت میدهند. هنوز متوجه نشده اند که دوره برحذر داشتن طبقه کارگر از کمونیسم، با بلندکردن "شیخ استالین" و معرفی "سرمایه داری دولتی" و "سوسیالیسم گولاگ" به عنوان "سوسیالیسم واقعا موجود"، سالیهاست بسر آمده است. سالیهاست در دنیای آکادمیک در غرب و در پس فرونشستن گرد و غبار برآمده از ریزش و فروپاشی دیوار برلین، و در ایران نیز، انحصار تعبیر استالینی و سرمایه داری دولتی از "کاپیتال" مارکس و "مانیفست کمونیست" به نام سوسیالیسم و مارکسیسم، از دست کارشناسان خود خوانده "مارکس شناس" که در موارد بسیاری سر در دوائر اطلاعاتی و جاسوسی دولتها داشتند، خارج شده است.

میراث داران مکاتب مهجور فلسفی-کارگر پناه و بقایای مهجورتر "خط ۵" ی ها و روشنفکران چپ ۵۷ ی "هوادر طبقه کارگر"، موضوعیت خود را در رابطه با تحولاتی که طی این چهل سال در جنبش کارگری ایران بوقوع پیوسته اند، از دست داده اند.

عبور طبقه کارگر ایران از لاطانات و هذیتهای این انزواهای مهجور و هسته های ضداجتماعی، بسیار ساده تر شده است.

۳۰ نوامبر ۲۰۱۸

به مناسبت دویستمین سالگرد تولد کارل مارکس

مایکل رابرتز
ترجمه: احمد سیف

"بررسی اقتصاد مارکس ۲۰۰ سال پس از تولد وی" عنوان جدیدترین کتاب مایکل رابرتز است که اخیراً منتشر شده است. رابرتز در این کتاب طی پنج فصل به طور فشرده تصویری از اقتصاد سیاسی مارکسی ارائه می‌کند. نخستین فصل به اقتصاد مارکس اختصاص دارد. فصل دوم با عنوان مارکس و سه قانون حرکت در سرمایه‌داری، به تشریح قانون ارزش، قانون انباشت و قانون گرایش نزولی نرخ سود می‌پردازد. سومین فصل توضیح نظریه بحران نزد مارکس است. در فصل چهارم رابرتز انتقادات نسبت به مارکس را ارزیابی می‌کند و سرانجام فصل پایانی به صحت پیش‌بینی‌های مارکس می‌پردازد.

مایکل رابرتز اقتصاددان برجسته‌ی انگلیسی و نویسنده‌ی کتاب‌های متعدد، از جمله کتاب "رکود بزرگ" در تشریح وضعیت اقتصاد جهانی در پی بحران بزرگ مالی ۲۰۰۸ است.

به‌مناسبت دویستمین سالگرد تولد مارکس، تصمیم به ترجمه و انتشار منظم فصل‌های این کتاب را گرفته‌ایم. از مایکل رابرتز برای اجازه‌ی نشر فارسی کتاب در نقد اقتصاد سیاسی و از احمد سیف برای ترجمه‌ی آن سپاسگزاریم. آنچه می‌خوانید ترجمه‌ی نخستین فصل کتاب است.

کارل هاینریش مارکس در تریر - آلمان که بخشی از دولت پادشاهی پروس بود به دنیا آمد. مارکس از یک خانواده‌ی یهودی بود که بعد در زمان کودکی اش به پروتستانیسیم رو کردند. عشق زمان کودکی اش جنی فون وستفالن (که بعد با او ازدواج کرد) بود. او دختر یک ملاک بزرگ و آریستوکرات، کنت فون وستفالن، بود. کنت فون وستفالن و پدر مارکس با هم دوست بودند و هر دو هم تحت تأثیر ایده‌های عصر روشنگری که در آن زمان در فرانسه و آلمان بسیار متداول بود قرار داشتند. کارل ایده‌های لیبرالی اولیه‌ی خود را از بحث‌ها و از کتاب‌هایی گرفت که این دو برای او تهیه می‌کردند. محل تولد مارکس در شماره ۱۰ Bruckenstrasse در تریر بود. خانواده‌ی مارکس دو اتاق در طبقه‌ی همکف و سه اتاق در طبقه‌ی اول داشتند. در ۱۹۲۸ حزب سوسیال دموکرات آلمان این ساختمان را خریداری کرد و موزه‌ی او به نام مارکس در آنجا هست.

مارکس در دانشگاه‌های بن، برلن، و ینا (Jena) فلسفه خواند و سرانجام دکترایش را در ۲۳ سالگی از دانشگاه ینا گرفت. در زمان دانشجویی در محفلی فعال بود که به آن‌ها هگلی‌های جوان می‌گفتند. به‌عنوان یک روزنامه‌نگار کار کرد و بعد سردبیر روزنامه‌ی پرنفوذ راینیشه‌تسایتونگ Rheinische Zeitung در کلن شد. در این زمان کارل یک لیبرال رادیکال بود و هنوز سوسیالیست نشده بود. ولی موضع‌گیری رادیکال روزنامه باعث شد دولت پروس ابتدا به سانسور و سپس به تعطیلی کامل آن دست بزند و مارکس هم از آلمان تبعید شد. او در فرانسه پناه گرفت و در پاریس زندگی می‌کرد و این جا بود که برایش فرصتی پیش آمد تا به بررسی سوسیالیسم اتوپیایی فرانسوی بپردازد. همان‌طور که آن موقع می‌گفتند او دیگر کمونیست شده بود.

فردریک انگلس دوست نزدیک مارکس، همکار و حامی مالی او،

باشد، ایشان خودشان "کارگر" اند، حتی اگر برای جانی دیگر خبر چینی کنند. این است که در ۱۹ نوامبر سال جاری، ۲۰۱۸، خطاب به کارگران هفت تپه، درست وقتی که کبوتر پرفیچی در حال رها شدن در اطراف سندیکای کارگران شرکت واحد است، و همه او را باز می‌شناسند، چنین مرقوم می‌فرمایند:

"رفقا، جنبش کارگری از این نوع ایورتونیسیم ضربات هولناکی خورده است. منصور اسانلو تجسم بارز این ایورتونیسیم قسم به قرآن و قانون اساسی بود و هم او امروز در صف ارتجاع امپریالیستی مخالف جمهوری اسلامی جا خوش کرده است. به قانون و قرآن قسم نخورید." (همانجا)

با دیدن این "رو" و یا دقیقتر، این "دو روئی" و توریه و تقیه طلبه‌های مکتب اسلام؛ چه حالی به شما دست می‌دهد؟

با اینحال شک دارم، آدمهای چنین مُتَبَحِر در عوامفریبی و کلاه برداری و مسلح به عبارت پردازی در ردای کارگر پناهی، از جای "مُحکم" خود قدمی به عقب بنشینند. اینها، هنوز زیر سایه ضد کمونیسم پنهان در زیر نقاب کارگر پناهی، میدانی برای جَولان دارند. اینها عناصر مشکوکی را که برای فعالان کارگری پرونده امنیتی و پاپوش همراهی با طرح‌های "رژیم چینج" را دوختند، هنوز در "جناح راست جنبش کارگری" اند. غافل از اینکه ایدئولوگهای وزارت اطلاعات در کیهان شریعتمداری، بند را آب دادند. پرونده اسماعیل بخشی با این پاپوش دوزیهای رخشان و شریعتمداری کیهان، "امنیتی" تلقی شد. تا آنجا که "وزارت کار" رژیم اسلامی اعلام کرد که از آنها کاری ساخته نیست و پرونده را "وزارت اطلاعات" و "نهادهای امنیتی" پیگیری خواهند کرد. سعایت‌ها و سخن چینی‌های رضا رخشان، این عنصر "کارگری" کمونیسم انزوا و کاغذی، به ثمر نشست. واقعا ننگتان باد!

اگر چه باید این "سرسختی" در انزوا را به فال نیک گرفت و من از این بابت خوشحالم، اما باید کاملاً هشیار بود که همراه با تمسخر جامعه و دست رد به سینه این عناصر هفت خط در صفوف کارگران، از موجودات مرموز و خرده شیشه دار و جاسوس که همین کارگر پناهی دروغین آنان را زیر حجاب و نقاب "جناح راست جنبش کارگری"، هنوز "خودی" میدانند، برحذر بود.

اینجا می‌خواهم یک انتظار و توقع را از دانشجویان و جوانانی که قلبشان با مبارزات کارگری و مطالبات برحق آنها می‌تپد و همواره به حمایت از طبقه کارگر برخاسته اند، مطرح کنم:

در ادامه این حمایتها ضروری است برای ساکت کردن موجودات رذل چون حسین شریعتمداری و کانون سیاه او، کیهان، که برای فعالان کارگری و شخصیت‌های محترم جامعه پرونده سازی میکنند و پاپوش "امنیتی" میدوزند، بهر شیوه‌ای که خود مناسب تشخیص میدهند، به اقدامات جدی و عاجل دست بزنند.

صف دانشجویان و جوانان متعهد و متعلق به فکر پیشرو، باید در سطح علنی و خطاب به جامعه، در برابر رسانه‌های ارتجاع و دوائر امنیتی، تریبون و سنگر دفاع از حرمت طبقه کارگر و کرامت انسانی شهروندان باشد.

۲۳ نوامبر ۲۰۱۸

iraj.farzad@gmail.com

که سرانجام توان خود را برای افزودن بر "نیروهای مولد" جوامع بشری از دست خواهد داد و باید جایگزین شود. این قوانین در یادداشت‌های مارکس درباره‌ی اقتصاد (گروندریسه) و در طرح‌هایش برای کتاب‌هایی درباره‌ی سرمایه (پروژه ای که هرگز قادر به اتمام نشد) به تفصیل بیان شده‌اند. وقتی به ۱۸۵۷ می‌رسیم مارکس حدود ۸۰۰ صفحه یادداشت و مقاله‌ی کوتاه درباره‌ی سرمایه، مالکیت زمین، کار مزدی، و وضعیت تجارت خارجی و بازار جهانی تهیه کرده بود. اقول ۱۸۵۷ اولین بحران سرمایه‌داری صنعتی بود که نشان می‌داد مارکس و انگلس درست گفته‌اند این شیوه‌ی تولیدی تازه دستخوش بحران‌های مکرر است. در نیمه‌ی دوم ۱۸۵۷ و در سه ماهه‌ی نخست ۱۹۵۸ مارکس در شیوه‌ی کاری خودش تغییر مهمی داد. در این فاصله به کتابخانه و به موزه‌ی بریتانیا نمی‌رفت بلکه اتاق کوچک کاری خودش را به صورت یک مرکز مهم بررسی و تحلیل درآورد. "من خیلی سخت کار می‌کنم و به‌عنوان یک قاعده تا چهار صبح کاری که می‌کنم کاری دوگانه است. یک، تبیین نکات عمده‌ی اقتصاد سیاسی [برای این که مطمئن شوم که اساس را می‌فهمم پیش از آن که جلوتر بروم] و دوم، بحران کنونی. درکنار مقالاتی که برای تریبیون می‌نویسم کاری که می‌کنم درباره‌ی بحران سند و مدرک جمع می‌کنم که در واقع وقت زیادی می‌گیرد^(۱)".

مارکس خوش‌بین بود که پژوهش کاربردی او درباره‌ی بحران ۱۸۵۷ تئوری در حال تدوین او درباره‌ی بحران را تأیید خواهد کرد. مارکس تحقیق‌اش را برای نوشتن کتابی درباره‌ی بحران ۱۸۵۷ با تدوین آمار درباره‌ی ورشکستگی که قبل از این که به بخش بازار پولی بپردازد جمع‌آوری کرده بود، شروع کرد. در کتاب سوم درباره‌ی بحران‌های تجاری، مارکس آمار مربوط به ورشکستگی را در بازارهای پولی ادغام کرد. متأسفانه مارکس پژوهش‌اش درباره‌ی آمارهای پولی بانک مرکزی انگلیس را اندکی دیر شروع کرده بود. در نتیجه خلاف انتظار او نتوانست بدتر شدن بحران مالی را مستند کند.

براساس تئوری مارکس درباره‌ی بحران، بحران مالی باید به یک بحران صنعتی متحول شود. به نظرش آمد که انگلس که به او در ۱۱ دسامبر نوشته بود "هرگز مازاد تولید به اندازه‌ی بحران کنونی همه‌جاگیر نشده بود" بر این نظر او تأکید کرده است. در نتیجه مارکس درباره‌ی قیمت‌ها برای مواد اولیه‌ی صنایع پنبه و کالاهای تمام‌شده‌ی آن به‌طور منظم از تشریحی اکونومیست شروع به جمع‌آوری آمار کرد. او همچنین بریده‌های زیادی را از روزنامه گاردین منچستر هم جمع‌آوری کرد که درباره‌ی کارگران کارخانه‌های منچستر و سالفورد بود که به‌طور غیر تمام‌وقت باید کار می‌کردند. ولی آمارهای مارکس برای این که بفهمد دقیقاً رکود اقتصادی ۱۸۵۷-۵۸ چگونه آغاز شد و پایان گرفت کافی نبود. البته این اسناد به او نشان داد که بحران‌ها ظاهر می‌شوند ولی ضرورتاً به انقلاب منجر نمی‌شوند. رابطه بین بحران و انقلاب بسیار پیچیده‌تر بود.

در ۱۸۵۹ مارکس کتاب سهمی در نقد اقتصاد سیاسی را منتشر کرد که اولین کتاب جدی او در اقتصاد بود. این کتاب قرار بود پیش‌درآمدی بر کتاب داس کاپیتال باشد [عنوان انگلیسی‌اش: "سرمایه: نقد اقتصاد سیاسی" بود] که او خیال داشت بعداً منتشر کند. ولی این کار هشت سال دیگر طول کشید (اجبار به کسب درآمد برای گذران زندگی، بیماری و مرگ‌های متعدد در خانواده و کارهای انقلابی) تا این که سرمایه جلد اول در ۱۸۶۷ منتشر شد. پس آن‌گاه مارکس وقت زیادی صرف بازنویسی کتاب برای چاپ‌های بعدی

فرزند یک کارخانه‌دار آلمانی بود. از یکسو اداره‌ی فعالیت‌های تجاری از جمله اداره‌ی کارخانه‌ی خانوادگی در منچستر را به‌عهده داشت و از سوی دیگر از آن‌جایی که روشنفکر بود نوشته‌های روشنگرانه‌ی زیادی نوشت و درگیر جنبش سوسیالیستی بود. او پس از سفر کوتاهی به پاریس در ۱۸۴۴ با مارکس آشنا شد و به این ترتیب دوستی طولانی‌مدت و همکاری‌های این دو آغاز شد. مارکس و انگلس در آن چه که آن موقع اتحادیه‌ی کمونیستی نامیده می‌شد درگیر شدند؛ یک تشکیلات نیمه‌مخفی کارگری که در سرتاسر اروپا پراکنده بود. به آن‌ها مأموریت داده شد که مانیفست این گروه را بنویسند که در اوایل ۱۸۴۸ اندکی پیش از انقلاب‌های ضد استبدادی و ضد فئودالی نظام‌های سلطنتی در اروپا منتشر شد. در مانیفست حزب کمونیست که ۱۷۰ سال پیش نوشته شد مارکس از طبیعت نظام سرمایه‌داری یعنی این شیوه‌ی تولیدی که در جوامع بشری در حال شکل‌گیری بود تحلیل تازه‌ای به دست داد.

"نیاز به فروش دائماً فزاینده‌ی محصولات‌اش، بورژوازی را در سراسر کره‌ی خاکی می‌تازاند. او باید همه‌جا میخ‌اش را بکوبد. همه‌جا بساطی علم کند. همه‌جا رابطه بسازد. جامعه‌ی نوین بورژوازی که این چنین سحرآمیز وسایل قدرتمند تولید و مبادله را به صحنه آورده است یادآور آن جادوگری است که دیگر قادر به مهار ارواح زیرزمینی‌ای نبود که خود احضارشان کرده بود. کافی است به بحران تجاری اشاره شود که در بازگشت ادواری‌اش هستی جامعه‌ی بورژوازی را با تهدیدی مداوم به زیر سؤال می‌برد. در بحران‌های تجاری بخش بزرگی از نه‌تنها کالاهای ساخته‌شده بلکه حتی نیروهای مولد موجود از بین می‌روند. در بحران‌ها بلایی اجتماعی نازل می‌شود که در دوره‌های گذشته بلا نامیدن آن نشانه‌ی دیوانگی می‌بود. بلای مازاد تولید. بورژوازی به چه وسیله‌ای بر بحران غلبه می‌کند؟ از یک طرف با از میان بردن جبری انبوهی از نیروهای مولد و از طرف دیگر، با فتح بازارهای تازه و نیز با کشیدن شیرهای بازارهای قدیمی. یعنی به چه وسیله‌ای؟ به این وسیله که بحران‌های همه‌جانبه‌تر و نیرومندتری را تدارک می‌بیند و امکانات مهار بحران را کاهش می‌دهد."

مارکس در مانیفست دیده بود که سرمایه‌داری چه‌گونه توسعه می‌یابد ولی هنوز سازوکارها و قوانین حرکت توسعه‌ی سرمایه‌داری را کشف نکرده بود. در واقع این انگلس بود که مارکس را تشویق کرد تا کارهای اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی را بخواند. با سقوط و شکست انقلاب ۱۸۴۸ مارکس به‌اجبار به تبعید رفت که سرانجام به زندگی در انگلیس رسید. در میان فقر و بیماری‌های خانوادگی او آموزش اقتصادی (یا آن‌چه را که آن موقع اقتصاد سیاسی نامیده می‌شد) برای اولین بار شروع کرد. در طول دهه‌ی ۱۸۵۰ در موزه‌ی بریتانیا به تحقیق پرداخت و یادداشت‌های فراوانی از نوشته‌های اقتصاددانان به‌اصطلاح کلاسیک اوایل قرن نوزدهم، آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، جیمز میل، توماس مالتوس و بسیاری دیگر تهیه کرد. پس آن‌گاه بود که سه قانون عمده‌ی حرکت سرمایه‌داری را تدوین کرد.

قانون ارزش

قانون انباشت

قانون سودآوری

از این سه قانون می‌توان تئوری مارکس درباره‌ی بحران‌ها در نظام سرمایه‌داری را استخراج کرد. از این قوانین همچنین می‌توان استنتاج کرد که چرا سرمایه‌داری شیوه‌ی تولیدی است

می‌دادند. ولی در اقتصاد سرمایه‌داری، این گونه به نظر می‌رسید که نیروی کار بشر با مزد به‌طور آزاد و برابر مبادله می‌شود. ولی مارکس نشان داد که این ادعا بی‌پایه است. مازاد کار همچنان بدون پرداخت بیرون کشیده می‌شود چون به کارگران برای آوردن نیازهایشان مزدی پرداخت می‌شود ولی آن‌ها بر اساس قرارداد برای ساعات طولانی‌تری به نسبت قدرت خریدی که در مزد پرداختی به آن‌ها مستتر است، کار می‌کنند. کار مازاد در اقتصادی که همه‌ی محصولات نیروی کار از جمله خود نیروی کار به‌عنوان کالا در بازار خرید و فروش می‌شود به صورت ارزش مازاد درمی‌آید.

اقتصاددانان کلاسیک متوجه شده بودند که مناسب‌تر است "ارزش" در تولید کالاها و خدمات با زمان کار اندازه‌گیری شود. ولی متوجه نبودند که این شکلی پوشیده از بهره‌کشی است که نه فقط ارزش که ارزش مازاد هم تولید می‌کند. همان طور که انگلس در سخنرانی در مراسم خاکسپاری مارکس یادآور شد "مارکس همچنین قانون ویژه‌ای که بر حرکت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری امروزی و جامعه‌ی بورژوازی که این شیوه‌ی تولید ایجاد کرده، حاکم است را کشف کرد. کشف ارزش اضافی به‌ناگهان مشکل را آشکار ساخت درحالی که در کوشش برای حل آن همه اقتصاددانان بورژوا و حتی منتقدان سوسیالیست انگار در تاریکی کورمال کورمال حرکت می‌کردند" مارکس خودش آگاه بود که کشف ارزش اضافی عمده‌ترین سهمی است که او دارد. در نامه‌ی او به انگلس به هنگام انتشار جلد اول سرمایه مارکس دیدگاه خودش را در زمینه‌ی اقتصاد سیاسی توصیف کرد: "بهترین نکته درباره‌ی کارهای من این است که، (۱) این واقعیت که از همان فصل اول - که همه زیرکی واقعیت‌ها بر آن مبناست - من طبیعت دوگانه کار را نشان می‌دهم، که از یک سو به صورت ارزش مصرفی بیان می‌شود و از سوی دیگر به صورت ارزش مبادله و (۲) ارزش اضافی را مستقل از تجسم‌اش به صورت سود، بهره، رانت زمین و غیره بررسی می‌کند"

مارکس دسته‌بندی‌های متعدد ارزش اضافی را در یادداشت‌های گروندریسه در ۱۸۵۸ ارایه داده است. او اشاره می‌کند که دسته‌بندی ارزش اضافی در نوشته‌های اقتصاددانان بورژوا غایب بود و ادامه داد "اگر بخواهم دقیق سخن بگویم ارزش اضافی تا جایی که در واقع اساس سود را تشکیل می‌دهد ولی در ضمن در بیان عمومی به اصطلاح سود هرگز تدوین نشد. برای او - ریکاردو - تفاوت بین ارزش اضافی و سود وجود ندارد... و سود به‌عنوان مقوله‌ی خود مشتق شده و شیوه‌ی غیررسمی ارزش اضافی فهمیده نشده است"

انگلس در مقدمه‌ای که بر کتاب سرمایه نوشت این کشف مارکس را توضیح داد. "مدت‌ها پیش از مارکس، وجود آن بخش از ارزش که اکنون ارزش اضافی می‌نامیم، اثبات شده بود. و این که از چه چیزی تشکیل شده است، یعنی محصول کار، که به ازای آن، تصاحب‌کننده، هیچ هم‌ارزی را پرداخت نکرده است، به نحو کم‌وبیش روشنی تدوین شده بود. اما تا همین حد پیش رفته بودند. برخی افراد - اقتصاددانان کلاسیک بورژوازی - عمدتاً نسبتی را کاپیدند که در آن، محصول کار بین کارگر و مالک وسایل تولید تقسیم می‌شد. دیگران - سوسیالیست‌ها - این تقسیم‌بندی را ناعادلانه می‌دانستند و می‌کوشیدند تا بی‌عدالتی را با وسایل آرمان‌شهری از میان بردارند. آن‌ها هر دو اسیر آن دسته از مقولات اقتصادی بودند که به آن‌ها می‌پرداختند."

سپس مارکس پدیدار شد "او کیفیت ارزش‌آفرین کار را بررسی کرد و برای نخستین بار تعیین کرد که چه کاری، چرا و چگونه ارزش

کرد (سرمایه به فرانسه در ۱۸۷۲) ولی هرگز امان نیافت که متن اولیه‌ی بقیه‌ی کتاب را به اتمام برساند. پس از مرگ مارکس در ۱۸۸۳ این کار به گردن انگلس افتاد که یادداشت‌های دشوار و نه چندان واضح مارکس را برای نشر مجلدات دوم و سوم سرمایه ویراستاری کند (۱۸۹۴) در حالی که "تئوری‌های ارزش اضافی" (که اغلب به‌عنوان جلد چهارم سرمایه از آن نام برده می‌شود) که ابتدا به ساکن در سال‌های ۱۸۵۰ نوشته شد به‌وسیله‌ی کارل کائوتسکی مارکسیست آلمانی در ۱۹۰۵ ویراستاری و منتشر شد اگرچه چندین دهه طول کشید تا خیلی از مجلدات به انگلیسی منتشر شوند. مارکس هرگز از این کوشش دست برنداشت تا برای تأیید قوانین حرکت سرمایه‌داری و همچنین تئوری بحران خود شواهد آماری به دست بیاورد. در واقع مارکس این محقق کاربردی در طول زندگی خودش با هفت بحران ادواری روبرو شده بود.^(۲)

مارکس در نامه‌ای به انگلس در مه ۱۸۷۳ نوشت: "من مجموعه‌ای از اطلاعات جمع‌آوری شده را به‌طور خصوصی برای مور فرستادم ولی او فکر می‌کند که این پرسش پاسخ ندارد و یا حداقل در پیوند با بخش‌های زیادی که واقعیت‌ها درباره‌ی‌شان باید هنوز به دست آید موقتاً غیر قابل‌حل است. موضوع از این قرار است. می‌دانی جداولی که در آن قیمت‌ها به صورت درصد آمده است رشدشان در سال را به دست داده‌ام که نشان می‌دهم کاهش و افزایش‌شان زیگزگی اتفاق افتاده است. در موارد مکرر در بررسی بحران کوشیدم این "بالا و پایین رفتن‌ها" را به‌عنوان نمودار فرضی محاسبه کنم و فکر می‌کردم (و حتی الان هنوز فکر می‌کنم که اگر شواهد آماری کافی باشد چنین کاری ممکن است) که به زبان ریاضی از آن قانون مهمی در پیوند با بحران نتیجه بگیریم. مور همان‌طور که پیش‌تر گفتیم معتقد است که این مسئله غیر قابل‌حل است و به همین دلیل فعلاً آن را رها کرده‌ام."^(۳)

در سال‌های بعد مارکس بر بررسی نقش اعتبارات در بحران و این که چگونه به بحران‌های منظم تولید متصل است، تمرکز کرد. بخش عمده‌ای از این تحقیقات از یادداشت‌های مارکس در پروژه‌ی مگا تازگی‌ها به انگلیسی منتشر شده است. کشف اقتصادی بزرگ مارکس در دهه‌ی ۱۸۵۰ و سهم اساسی‌اش در اقتصاد سیاسی این بود که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری چگونه از کار بشر ارزش را بیرون می‌کشد. کمونیسم اولیه هیچ مفهومی از بهره‌کشی نداشت چون همه‌ی تولیدات به‌طور اشتراکی و با کار اشتراکی صورت گرفته و به‌طور اشتراکی توزیع می‌شد. علاوه بر نیازهای اساسی هیچ مازادی نبود چون سطح و بازدهی کار بسیار پایین بود. در واقع این کمونیسمی بر اساس ضرورت بود. ولی با توسعه‌ی تکنولوژی و افزایش بازدهی کشاورزی و پرورش حیوانات مازادی علاوه بر نیازهای اساسی پدیدار شد و با این مازاد فرصتی هم پیش آمد تا نخبگان با سلاح، با جادوگری‌های مذهبی و یا با مهارت، مازاد را کنترل کنند. در جوامع عهد باستان برده‌داری، قرون وسطای فئودالی اروپا و امپراتوری‌های بوروکراتیک آسیایی کار مازاد به مالکیت نخبگان (یا طبقات حاکم) درآمد.

تاریخ جوامع بشری همیشه تاریخ بهره‌کشی و کنترل کار مازاد و مبارزه‌ی طبقاتی برسر آن بوده است. ولی در شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری کار مازاد آشکار و قابل رؤیت بود. در اقتصادهای برده‌داری، نخبگان مالکان کار بشر بودند که بدون محدودیت خدمات ارایه می‌دادند. در اقتصاد فئودالی سرفها در ساعات و یا روزهای مشخصی از زندگی خود برای مالک کار می‌کردند و خدمت ارایه

در دهه‌ی ۱۹۷۰ مارکسیست‌ها این قانون را کنار گذاشته و یا حتی در ردش نوشتند و به عوض تحلیل کینزی را به‌کار گرفتند. و حتی در زمانی نزدیک‌تر به اکنون اقتصاددانان مارکسیست قانون سود مارکس را به‌عنوان مرکز ثقل تئوری بحران در سرمایه‌داری و اساس طبیعت فانی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری احیا کردند.

به عقیده‌ی من، مارکس هرگز قوانینی را که در دهه‌ی ۱۸۵۰ درلندن تدوین کرده بود کنار نگذاشت. در ۱۸۶۶ مارکس تصمیم گرفت چهار کتاب درباره‌ی سرمایه بنویسد که قرار بود در سه جلد منتشر شود. جلد اول قرار بود در برگیرنده‌ی اولین کتاب او در "فرایند تولید" و دومین کتاب درباره‌ی "فرایند گردش" باشد. جلد دوم هم "ساختار فرایند به‌طور کلی" و جلد سوم "تاریخ تئوری" بود (۴). پس از اتمام کتاب اول، مارکس تصمیم گرفت که آن را به‌عنوان جلد اول منتشر کند و می‌خواست که کتاب دوم و سوم به صورت جلد دوم سرمایه باشد و کتاب چهارم هم به صورت جلد سوم سرمایه باشد (۵). تنها پس از این که انگلس کتاب دوم را به‌عنوان جلد دوم و کتاب سوم را به‌عنوان جلد سوم سرمایه منتشر کرد این نگاه کنونی که سرمایه به یک دوره‌ی سه جلدی منتشر شده است شکل گرفت (۶).

جدیدترین پژوهش‌هایی که بر روی نوشته‌های مارکس در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ انجام گرفت نشان داد که متن ویراستاری‌شده‌ی جلد سوم سرمایه به وسیله انگلس متنی صادقانه و منطبق بر اصل دست نوشته‌های مارکس است. در جلد سوم سرمایه انگلس قانون سود مارکس در سه فصل عرضه کرده است. بعضی از پژوهشگران ادعا می‌کنند که انگلس نظر مارکس را تحریف کرده و آن را از صورت مردد به یقین تبدیل کرده است. هرچه که ادعای این پژوهشگران باشد - و بحث در این باره هم‌چنان ادامه دارد - ولی هیچ شاهده‌ی وجود ندارد که مارکس این قانون را رها کرده باشد. به‌عکس، در نامه‌های مارکس در طول سال‌های ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۷ شواهدی متعددی هست که نشان می‌دهد او از نتایج تئوریک کارهای خود رضایت داشته و نه فقط جلد اول سرمایه که در زمان خودش منتشر شد بلکه حتی مجلدات دوم و سوم و هنوز چاپ‌نشده‌ی سرمایه، اشکال تکمیل شده و کامل از نظر تئوری هستند. در ۳۱ ژوئیه ۱۸۶۵ در نامه‌ای به انگلس نوشت "سه فصل دیگر باقی مانده تا بخش تئوری کامل شود (سه کتاب اول) و البته هنوز کتاب چهارم باقی مانده است - تاریخ تئوری - نظر به این که همه‌ی مشکلات تئوریک در سه کتاب اول حل شده‌اند این کتاب آخر تنها تکرار همان مراحل‌ها به شکل تاریخی است. ولی من نمی‌توانم چیزی را برای نشر بفرستم مگر این که کل کتاب تمام شده در جلو چشمانم باشد. هرچه که کمبود نوشته‌های من باشد امتیاز نوشته‌های من این است که یک تمامیت هنری هستند و این دستاورد هم تنها زمانی ممکن است که من هیچ‌گاه مطلبی را به تمام جلوی چشمانم نباشد برای چاپ و نشر عرضه نمی‌کنم (۷)".

این نامه نشان می‌دهد که مارکس حداقل با رضایت خاطر همه‌ی مشکلات تئوریک را که با آن‌ها روبه‌رو شده بود حل کرده است. او اجازه نخواهد داد جلد اول سرمایه منتشر شود مگر این که کل سرمایه از نظر تئوری تکمیل شده باشد. در نتیجه نشر جلد اول سرمایه در چند سال بعد، شاهد دیگری است که نشان می‌دهد مارکس کل کتاب‌های سرمایه را از دیدگاه نظری تکمیل شده می‌دانسته است. در واقع در ۱۸۷۵ مارکس یک متن ۱۳۰ صفحه‌ای که به‌طور عمده درباره‌ی نرخ نزولی سود و رابطه بین نرخ ارزش اضافی و نرخ سود نوشت. با استفاده از مثال‌های متعدد عددی و همچنین محاسبات جبری مارکس تغییرات نرخ سودآوری شکل خاصی از سرمایه را در گذر زمان

را تشکیل داده است... او با جای‌گزینی کار با نیروی کار و خاصیت ارزش‌آفرین آن به یک‌ضرب یکی از مشکلاتی را حل کرد که سبب شد تا مکتب ریکاردویی از هم بپاشد، عدم امکان تطبیق مبادله‌ی متقابل سرمایه و کار با قانون ریکاردویی تعیین ارزش توسط کار... مارکس با پژوهش بیش‌تر خود، دو شکل ارزش اضافی یعنی ارزش اضافی مطلق و نسبی را کشف کرد و در هر دو، نقش‌های متفاوت، اما تعیین‌کننده‌شان را در تکامل تاریخی تولید سرمایه‌داری نشان داد. مارکس بر مبنای ارزش اضافی، نظریه‌ی منطقی مزدها را که ما در اختیار داریم، تکامل بخشید و برای نخستین بار عناصر پایه‌ای تاریخ انباشت سرمایه‌داری را ارایه و گرایش تاریخی آن را نیز توصیف کرد".

با کشف ارزش اضافی از سوی مارکس او تئوری یا قانون ارزش‌اش که براساس کار انسان زنده است را تدوین کرد. دیگر قوانین اساسی او درباره‌ی حرکت سرمایه‌داری، قانون انباشت، و قانون گرایش نزولی نرخ سود است. در گروندریسه، مارکس جزئیات قانون گرایش نزولی نرخ سود را با جزئیات توضیح می‌دهد و می‌افزاید "این مهم‌ترین قانون اقتصاد سیاسی مدرن است... که با وجود سادگی تاکنون درست درک نشده و از آن مهم‌تر با آگاهی بیان نشده است". پی‌آمد این قانون این است که "از نقطه‌ای به بعد، رشد نیروهای مولد به صورت مانعی سر راه سرمایه قرار می‌گیرد و این به این معناست که مناسبات سرمایه به صورت مانعی برسر راه رشد نیروهای مولد کار درمی‌آید." و به این ترتیب، "عدم تطابق روبه‌رشد نیروهای مولد جامعه برای نیروهای تولیدی موجود به صورت تناقض‌ها، بحران‌ها و تشنج‌های شدید خود را بیان می‌کند... بالاترین رشد نیروهای مولد با بیش‌ترین گسترش ثروت موجود با ارزش‌زدایی از سرمایه، تخفیف موقعیت کارگران، و تضعیف علنی قدرت تعیین‌کننده او هم زمان می‌شود." و ادامه می‌دهد "این فاجعه‌های تکراری به تکرارشان در مقیاس‌های بزرگ‌تر دگرسان می‌شود و سرانجام به سرنگونی قهرآمیزش می‌انجامد".

این سه قانون به‌طور نتگانتگی با یکدیگر مربوط اند و در فصل بعدی به ترتیب به بررسی‌شان خواهیم پرداخت. قوانین ارزش و انباشت در جلد اول سرمایه بررسی شده‌اند. ولی قانون مربوط به سود تا زمان انتشار جلد سوم سرمایه در ۱۸۹۴ مطرح نشد. می‌دانیم که تا مدت‌ها در قرن بیستم گروندریسه هم در دسترس کسی نبود.

این وضعیت باعث گیج‌سری در صحت قانون سود و ارتباطش با دیگر قوانین شد و حتی این ادعا مطرح شد که انگار مارکس در دهه‌ی ۱۸۷۰ به این نتیجه رسید که این قانون غلط است و به همین دلیل آن را کنار گذاشت و حتی گفته می‌شود که انگلس نمی‌باید در ویراستاری جلد سوم سرمایه از این قانون سخن می‌گفت چون با مطرح کردن آن موجب شد که درباره‌ی اهمیت‌اش مبالغه شود.

انقلابیون بزرگ مارکسیست که پس از مرگ مارکس در ۱۸۸۳ عقاید او را دنبال کرده‌اند هرگز با قانون سود "ارتباطی" برقرار نکردند و حتی امروز هم تنها اقلیتی از اقتصاددانان مارکسیست قبول دارند که این قانون از نظر منطقی درست است و با شواهد هم تأیید می‌شود و به‌علاوه یک ضرورت حیاتی برای تدوین تئوری بحران در سرمایه‌داری است. رزا لوکزامبورگ معتقد بود که جلد سوم سرمایه اندکی زیادی "علمی" است و نظریه‌پردازان بلشویک، لنین و تروتسکی، یا این قانون را نادیده گرفتند و یا همانند بوخارین نقش‌اش را غیر مهم ارزیابی کردند. در واقع تنها معدودی از مارکسیست‌ها در دهه‌ی ۱۹۳۰، به‌طور مشخص هنریک کراسمن معتقد بودند که برای درک اقتصاد مارکس این قانون اهمیت اساسی دارد. بعدها

و فصل ۱۵ صرف بررسی تضادهای درونی شد. در این کار، انگلس بخشی از متن را درباره‌ی "خلاصه قانون" در فصل ۱۳ آورد ولی در پیش‌نویس مارکس این متن بعد از عوامل بر روی هم تأثیرگذار در فصل ۱۴ آمده است. به این ترتیب، انگلس به این صورت این متن را ویراستاری کرد که انگار مارکس بین بررسی تمایلات ضد و نقیض توازنی برقرار کرده است در حالی که نظم اولیه در پیش‌نویس‌های مارکس این بود که پس از بررسی عوامل روی هم تأثیرگذار مارکس بر این قانون تأکید می‌کند. در نتیجه همان طور که سیگل متذکر شد "انگلس کاری کرد که اعتماد مارکس به عملکرد واقعی قانون سود ضعیف‌تر از آن چیزی است که در پیش‌نویس‌های مارکس بود (13)". فرد موزلی اخیراً ترجمه‌ی تازه‌ای از چهار پیش‌نویس مارکس برای جلد سوم سرمایه به وسیله‌ی رگینا راث منتشر کرده است که قانون مارکس درباره‌ی سود بررسی می‌شود و نشان می‌دهد که آن پیش‌نویس‌ها چگونه به وسیله‌ی انگلس ویراستاری شده است (14). موزلی نشان می‌دهد که این انگلس "نفرین شده" چه کار درخشانی در تفسیر پیش‌نویس‌های مارکس ارائه داده و هیچ گونه تحریفی هم صورت نگرفته است. او ادامه که "می‌توان حدس زد که مداخله‌ی انگلس بر این اساس صورت گرفت تا بیانیه‌ی مارکس اندکی صریح‌تر بشود و در نتیجه برای مباحث سیاسی و اجتماعی حاضر مفیدتر باشد، برای نمونه در فصل سوم، درباره‌ی گرایش نزولی نرخ سود. پس اجازه بدهید در فصل بعد به بررسی این سه قانون مارکس بپردازیم.

یادداشت‌ها:

1. Rolf Hecker
<https://www.google.co.uk/search?q=hecker+on+1857+crisis&oq=hecker+on+1857+crisis&aqs=chrome>
2. Michael Kraetke
http://www.academia.edu/8700235/Marx_theory_or_theories_of_crisis
3. Marx-Engels, Works, Vol.33, Berlin, 1966, p.82.
4. Marx to Louis Kugleman, 13 October 1866.
5. Marx to Sigfrid Meyer, 30 April 1867.
6. کارل کائوتسکی با ارائه‌ی تئوری‌های ارزش اضافی به‌عنوان موضوعاتی از کتاب و مجلد چهارم سرمایه (1905-1910) از این تقسیم‌بندی استفاده کرده است.
7. Marx 1987, p. 173.
8. Marx to Sigfrid Lassalle, 22 February 1858.
9. Marx to Ferdinand Lassalle, 28 April 1862.
10. Marx to Nikolaii Franzevich Danielson, 13 June 1871.
11. Marx to Nikolaii Franzevich Danielson, 13 December 1881.
12. Engels to Marx, 7 August 1865.
13. Seigel, p 339 and note 26.
14. Ricardo.ecn.wfu.edu/~cottrell/ope/archive/0406/att-0306/01-INTRO.DOC

ردیابی کرد و همچنین نرخ سود دو نوع سرمایه را در دو صنعت متفاوت ولی در یک زمان مشخص با یکدیگر مقایسه کرد. هدفش این بود تا همه‌ی موارد محتمل را فهرست کند با بررسی همزمان تغییراتی که در عوامل واحد و چندگانه‌ی تعیین‌کننده پیش می‌آید. بدون تردید مارکس برنامه داشت تا جلد سوم سرمایه را بازنگری کند همان‌طور که همیشه آن چه را که برای انتشار آماده می‌کرد بازنگری می‌کرد. ولی تغییراتی که او در نظر داشت به هیچ‌وجه نشانه‌ی آن نیست که می‌خواست این قانون را به کنار بگذارد.

پژوهشگران دیگری حتی مدعی شده‌اند که مارکس این قانون را به‌عنوان نگرشی مفید برای درک بحران‌ها کنار گذاشته است چون غیر منطقی و نامربوط بود. این به گمان من یک نتیجه‌گیری بسیار عجیب و غریب است. آیا به واقع مارکس نظرش را از ۱۸۶۸ به بعد به آن صورت که در نامه‌ای به انگلس نوشت تغییر داده است که این قانون "یکی از بزرگترین دستاوردها در گره‌گاه‌های نظری تمامی علم اقتصاد پیشین بود".

و اگر او بهراستی این قانون را کنار گذاشته باشد، حتماً به انگلس خبر می‌داد که در ۱۸۷۵ متن ۱۳۰ صفحه‌ای برای گسترش این قانون نوشته بود. به‌علاوه از ۱۸۷۰ انگلس از منچستر رفته بود و او و مارکس تقریباً هر روز یکدیگر را در لندن ملاقات می‌کردند و تا نیمه‌های شب هم مباحث شان ادامه می‌یافت. خانه‌ی مارکس تنها ده دقیقه راه بود... و از آن گذشته همیشه میخانه‌های Mother Redcap و Grafton Arms هم در دسترس بود.

مارکس پژوهشگری بود که کم پیش می‌آمد از کاری که کرده به تمام راضی باشد و این نکته به‌خصوص درباره‌ی نوشته‌هایش درباره‌ی اقتصاد صادق است. در ۱۸۵۸ مارکس نوشت که "ریزه‌کاری‌های نهایی" به آهستگی پیش می‌رود "چون موضوعی که سال‌ها وقت برسر آن صرف کرده‌ای و سال‌ها آن را بررسی کرده‌ای و فکر می‌کنی که نهایتاً مسئله حل است ولی به‌طور مرتب ابعاد تازه‌تری رو می‌شود که به نگرانی‌های تازه‌ای منجر می‌شود (8)". او همچنین متذکر شد که "شیوه‌ی خاص او" با این واقعیت مشخص می‌شود که "اگر به نوشته‌ای که چهار هفته پیش تمام کرده‌ام رجوع کنم، آن را ناکافی می‌یابم و بعد همه را به‌طور کامل بازنگری می‌کنم (9)". در اشارات پراکنده‌اش به پروژه‌های که درباره‌ی سرمایه در دهه‌ی ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ داشت همین ایده‌ها را پیدا می‌کنیم. در میانه‌ی ۱۸۷۱، برای مثال مارکس به دانیلسون گفت که او "تصمیم گرفت که یک بازنگری کامل متن ضروری است (10)" و ده سال بعد او اشاره کرد که برنامه دارد همه‌ی کارهای خود از جمله جلد اول سرمایه را بازنگری کند (11).

تفکر مارکس دائماً در حال تکامل بود او همیشه ذهن بازی داشت و دائماً در جستجو بود. انگلس یک بار اشاره کرد "من به‌جد در پیوند یا یک یا دو عبارت در نامیه‌ی اخیرت دارم شک می‌کنم که باز به یک نقطه عطف پیش‌بینی نشده رسیده‌ای که همه چیز را برای مدت نامحدود به عقب می‌اندازد (12)". در نتیجه‌ی بررسی متون پیشین، پیش‌نویس‌های مارکس که برای نشر نبود برای درک این که تفکر مارکس چگونه در گذر سال‌ها متحول شد ضروری است.

واقعیت دارد که انگلس به‌عنوان ویراستار تغییرات مهمی در نوشته‌های مارکس درباره‌ی این قانون در جلد سوم سرمایه داد. او این مباحث را به سه فصل تقسیم کرد، فصول ۱۳-۱۵، فصل ۱۳ درباره‌ی خود قانون بود، و فصل ۱۴ هم به عوامل بر روی هم تأثیرگذار پرداخت

پرسش‌نامه‌ی کارگری

کارل مارکس

ترجمه: علی سالم



مقدمه

این پرسش‌نامه، اونتولوژی (هستی‌شناسی) نقادانه‌ی کارل مارکس را به روشی انضمامی به تصویر می‌کشد. در وهله‌ی نخست، آنچه آشکارا به چشم می‌خورد اعتماد مارکس به قدرت فاهمه‌ی کارگران است. پرسش‌هایی چون تقسیم کار در کارخانه، قدرت محرکه‌ی ماشین‌های خودکار، دانش آن‌ها نسبت به اجرای مقررات کار و غیره، نشانگر این باور مارکس است که آزادی کارگران فقط به‌دست خود آن‌ها انجام‌پذیر است. همان‌طور که وی در پی‌گفتار چاپ دوم کتاب «سرمایه» ابراز می‌کند: «استقبال سریع محافل گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان از سرمایه‌بهترین پاداش زحمات من است.» برعکس، «شتم عظیم نظری، که معمولاً ویژگی موروثی آلمانی‌ها تلقی می‌شد، تقریباً به‌طور کامل از میان طبقات به‌اصطلاح تحصیل‌کرده رخت بر بسته، و در عوض میان طبقه‌ی کارگر تجدید حیات یافته است.» مخاطبان مارکس همواره کسی بودند که به‌قول خودش «می‌خواهند چیز جدیدی بیاموزند و در نتیجه می‌خواهند خود ببینند.» (پیش‌گفتار ویراست نخست سرمایه) این‌که مارکس طبقه‌ی کارگر را «وارثان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان» می‌پنداشت، اظهاری مبالغه‌آمیز نیست.

نکته‌ی مهم دیگر این پرسش‌نامه عبارت است از حساسیت و توجه مارکس به کلیت شرایط هستی و کار کارگران و به‌ویژه زنان و کودکان. از تغذیه تا بهداشت، از نور، سروصدا و پاکیزگی هوا و فضای کافی محیط کار تا تأثیر کار یکنواخت با ماشین‌آلات بر عضلات و اعصاب کارگران، از تصادفات و جراحات وارده بر آن‌ها تا کار شبانه و وضعیت مسکن کارگران، همگی پرسش‌هایی هستند که فقط از عهده‌ی نگارنده‌ی سرمایه‌برمی‌آید. مقایسه‌ی این متن با فصل‌های هشتم تا سیزدهم جلد اول سرمایه، به‌وضوح نشانگر آن است که این پرسش‌نامه حقیقتاً چکیده‌ی انضمامی آن فصول است. مباحث مربوط به قرارداد کاری، اتوماسیون و تشدید بهره‌کشی از نیروی کار، اثر معکوس ماشین‌آلات بر روزانه کاری، قطعه‌کاری، نظام نوبتی و تأثیر بی‌واسطه‌ی ماشین بر کارگر، و از آنجا مبارزه‌ی کارگر با ماشین، که در سرمایه‌واکاو شده‌اند در اینجا از خود کارگران پرس‌وجو شده است. چنانچه با این برداشت دوباره به فصول یادشده در سرمایه رجوع کنیم، خواهیم دید که چگونه در همه‌جا صدای خود کارگران در بستر عناوینی که مارکس تدوین کرده رسا و بلند است. خود مارکس به دوستانش از جمله کوگلمان توصیه می‌کرد که در جلسات کارگری به فصول روزانه‌ی کار، همکاری، تقسیم کار و انباشت اولیه‌ی سرمایه توجه خاص شود. (نامه به کوگلمان، ۳۰ نوامبر ۱۸۶۷)

انسان‌مداری کارگری مارکس در پرتو چنین مباحثی معنی‌دار می‌شود. آمیختن صدای خود کارگران («مبارزه برای کار متعارف روزانه») با تئوری، وجه مشخصه‌ی دیالکتیک نوین مارکسی است.

علی رها

پرسش‌نامه‌ی کارگری [۱]

کارل مارکس / ترجمه‌ی علی سالم [۲]

یک

(۱) در کدام شاخه‌ی صنعت کار می‌کنید؟

(۲) محلی که در آن کار می‌کنید تحت اداره‌ی سرمایه‌داران خصوصی است یا شرکتی سهامی؟ نام کارفرمای خصوصی یا مدیر شرکت را ذکر کنید.

(۳) تعداد افراد استخدامی را مشخص کنید.

(۴) سن و جنس آن‌ها را مشخص کنید.

(۵) پایین‌ترین سنی که کودکان – پسر یا دختر – پذیرفته می‌شوند چقدر است؟

(۶) تعداد سرپرستان و دیگر کارکنانی را که کارگر مزدبگیر معمولی نیستند مشخص کنید.

(۷) آیا شاگردان هم به کار گرفته شده‌اند؟ تعدادشان چقدر است؟

(۸) آیا علاوه بر کارگران استخدامی عادی و منظم، در برخی فصول کارگرانی از بیرون به کار فراخوانده می‌شوند؟

(۹) کارفرمای شما منحصراً یا عمدتاً برای مشتریان محلی کار می‌کند یا برای بازار داخلی عمومی یا برای صادرات به کشورهای خارجی؟

(۱۰) محل کار شما خارج از شهر است یا داخل شهر؟

(۱۱) اگر صنعت شما در یک مکان روستایی فعالیت می‌کند، آیا امرار معاش اصلی شما را تشکیل می‌دهد، یا لازم است با کشاورزی هم ترکیب شود؟

(۱۲) کارتان کاملاً یا عمدتاً دستی است یا با ماشین؟

(۱۳) نحوه‌ی تقسیم کار را در بنگاهی که استخدام شده‌اید توضیح دهید.

(۱۴) آیا از موتور بخار به‌عنوان نیروی محرک استفاده می‌شود؟

(۱۵) تعداد اتاق‌های کاری را که بخش‌های مختلف فعالیت در آن انجام می‌شود مشخص کنید و بخشی از فرایند صنعتی را که شما در آن کار می‌کنید شرح دهید. نه فقط از لحاظ فنی، بلکه با توجه به فشار عضلانی و عصبی که تحمیل می‌کند و اثرات عمومی آن بر روی سلامتی کارگران.

(۱۶) وضعیت بهداشتی محل کار را توصیف کنید: اندازه (فضای اختصاص‌یافته به هر کارگر)، تهویه، دما، سفیدکاری، سرویس‌های بهداشتی، بهداشت عمومی، سروصدای ماشین‌آلات، گردوغبار، رطوبت و غیره.

(۱۷) آیا هیچ نظارتی از طرف دولت یا شهرداری بر وضعیت بهداشتی محل کارتان وجود دارد؟

(۱۸) آیا تأثیرات زیان‌آور ویژه‌ای در محل کارتان وجود دارد که موجب بیماری‌های خاصی در میان کارگران شود؟

(۱۹) آیا در محل کارتان از دحام ماشین‌آلات وجود دارد؟

(۲۰) آیا نیروی محرکه، دستگاه‌های انتقال و ماشین‌آلات آن‌قدر ایمنی دارند که از صدمات بدنی به کارگران جلوگیری شود؟

- (۲۱) سوانح اصلی را که به اندام‌ها و حیات کارگران صدمه می‌زند برحسب تجربه‌ی شخصی‌تان توضیح دهید.
- (۲۲) اگر در معدن کار می‌کنید، اقدامات پیشگیرانه‌ای را که کارفرمای شما در جهت ایمن‌سازی تهویه و جلوگیری از انفجار و دیگر سوانح خطرناک در نظر گرفته توضیح دهید.
- (۲۳) اگر در یک کارخانه‌ی شیمیایی، ریخته‌گری، تولید فلزات، یا دیگر صنایع خطرناک کار می‌کنید مشخص کنید که چه اقدامات پیشگیرانه‌ای از طرف کارفرمای شما انجام شده است؟
- (۲۴) در محل کار شما از کدام وسایل روشنایی، چراغ گازسوز، نفت و غیره، استفاده می‌شود؟
- (۲۵) آیا در برابر وقوع آتش‌سوزی وسایل ایمنی کافی در محل کارتان وجود دارد؟

- (۱۳) در زمان‌های افزایش تولید، ساعات معمول کاری چهقدر طولانی می‌شود؟
- (۱۴) آیا شست‌وشوی ماشین‌آلات را شمار دیگری از کارگران که به این منظور استخدام شده‌اند انجام می‌دهند یا اپراتورهایی که در طی روز کاری معمول با ماشین‌آلات کار می‌کنند انجام می‌دهند؟
- (۱۵) در مورد حضور به‌موقع کارگران در سر کار در شروع یک روز کاری یا شروع مجدد کار بعد از ساعت غذا، چه مقررات و جریمه‌های وجود دارد؟
- (۱۶) روزانه چه مدت صرف رفتن شما از خانه به محل کار و بازگشت به خانه می‌شود؟

سه

- (۲۶) در صورت بروز سانحه، آیا کارفرمای شما به‌لحاظ قانونی موظف است به فرد آسیب‌دیده و خانواده‌ی او غرامت بدهد؟
- (۲۷) در صورت پاسخ منفی، آیا او تاکنون به کسی که در حین کار برای ثروتمند شدن او متحمل سانحه شده، غرامت داده است؟
- (۲۸) آیا کمک‌های اولیه‌ی پزشکی در محل کارتان وجود دارد؟
- (۲۹) اگر در خانه کار می‌کنید، شرایط اتاق کارتان را توضیح دهید؛ آیا از ابزار یا ماشین‌آلات کوچکی استفاده می‌کنید؟ آیا همسرتان، یا فرد دیگری، بزرگسال یا کودک، مرد یا زن، را به کار می‌گیرید؟ آیا برای یک مشتری خصوصی کار می‌کنید یا برای یک «کارفرما»؟ آیا مستقیماً با او ارتباط دارید یا با واسطه؟

- (۱) نوع قرارداد شما با کارفرما چگونه است؟ به صورت روزانه استخدام شده‌اید، هفتگی، ماهانه یا غیره؟
- (۲) شرایط اخراج (یا ترک کار) چیست؟
- (۳) در صورت نقض قرارداد، اگر قصور از طرف کارفرما باشد، چه جرایمی متحمل می‌شود؟
- (۴) اگر قصور از طرف کارگر باشد، چه جرایمی متحمل می‌شود؟
- (۵) اگر شاگردان به کار گرفته می‌شوند، شرایط قرارداد آن‌ها را بیان کنید.
- (۶) کار شما منظم است یا نامنظم؟

دو

- (۱) به‌طور معمول روزانه چند ساعت و هر هفته چند روز کار می‌کنید.
- (۲) تعداد روزهای تعطیل در سال را ذکر کنید.
- (۳) چه زمان‌های استراحتی در بین کارتان وجود دارد؟
- (۴) وقت غذا در فواصل منظم و ثابت است یا بی‌قاعده؟
- (۵) آیا کار در وقت غذا ادامه پیدا می‌کند؟
- (۶) اگر از نیروی بخار استفاده می‌شود، زمان فعلی شروع و پایان آن را مشخص کنید.
- (۷) آیا شبکاری هم انجام می‌شود؟
- (۸) ساعات کار کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال را مشخص کنید.
- (۹) آیا در طول روز کاری مجموعه‌های مختلفی از کودکان و نوجوانان جایگزین یکدیگر می‌شوند؟
- (۱۰) آیا مقرراتی برای کار کودکان وجود دارد که دولت اعمال و کارفرماها به‌طور جدی اجرا کنند؟

- (۱۱) آیا مدرسه‌ای برای کودکان و نوجوانان شاغل در صنعت شما وجود دارد؟ اگر چنین است، چند ساعت در روز کودکان در این مدرسه آموزش می‌بینند؟ به آن‌ها چه چیزی آموخته می‌شود؟
- (۱۲) در مواردی که کار شبانه‌روز ادامه پیدا می‌کند، کدام نظام شیفت‌بندی – جایگزینی مجموعه‌ای از کارگران با مجموعه‌ی دیگر – به کار می‌رود؟

- (۷) شاخه‌ی صنعتی که در آن کار می‌کنید، عمدتاً در فصول خاصی انجام می‌شود، یا در شرایط عادی توزیع کم‌بیش یکسانی در طول سال دارد؟ اگر کار شما محدود به فصولی خاص است، در سایر ایام سال چگونه گذران زندگی می‌کنید؟
- (۸) آیا دستمزد شما برحسب زمان محاسبه می‌شود یا قطعه‌کاری؟
- (۹) اگر برحسب زمان است، ساعتی است یا روزانه؟
- (۱۰) آیا دستمزد بیش‌تری برای اضافه کار پرداخت می‌شود؟ چهقدر؟
- (۱۱) اگر دستمزد شما برحسب قطعه‌کاری پرداخت می‌شود روش تعیین آن را توضیح دهید؛ اگر در صناعی استخدام شده‌اید که حجم کار انجام‌شده برحسب اندازه‌گیری وزن محاسبه می‌شود (مانند معدن زغال‌سنگ) آیا پیش آمده که کارفرمای شما و زیردستان او درباره‌ی پرداخت بخشی از دستمزد شما تقلب کنند؟
- (۱۲) اگر دستمزد شما برحسب قطعه‌کاری است، آیا کیفیت اقلام ساخته‌شده بهانه‌ای برای کاهش متقلبانه از دستمزد است؟
- (۱۳) دستمزد، چه بر اساس زمان و چه بر اساس قطعه‌کاری باشد، در چه شرایطی به شما پرداخت می‌شود؟ به عبارت دیگر، برای کاری که انجام داده‌اید، قبل از دریافت دستمزد، چه مدت طول می‌کشد که از کارفرمای‌تان طلبکار باشید؟ پرداخت بعد از گذشت یک هفته، یک ماه یا فواصل زمانی دیگر انجام می‌شود؟

- (۱۴) آیا چنین تأخیری در پرداخت دستمزد، شما را اغلب مجبور می‌کند به مؤسسات رهنی با نرخ بالای بهره پناه ببرید و خودتان را از چیزهایی که نیاز دارید محروم کنید، یا از مغازه‌داران خرید نسبه بکنید و بدین ترتیب قربانی آن‌ها بشوید؟ آیا از مواردی اطلاع دارید که کارگران به‌سبب شکست یا ورشکستگی کارفرمایان‌شان دستمزد نگرفته باشند؟

- کنید. (۱۵) آیا دستمزدها مستقیم توسط کارفرما پرداخت می‌شود یا توسط کارگزارانش، مثل پیمانکار و غیره؟
- (۱۶) اگر دستمزدها را پیمانکار یا دیگر اشخاص واسطه پرداخت می‌کنند، شرایط آن را در قرارداد توضیح دهید.
- (۱۷) مبلغ دستمزد روزانه و هفتگی خود را ذکر کنید.
- (۱۸) دستمزد زنان و کودکان همکاران در همان کارگاه را ذکر کنید.
- (۱۹) بالاترین و پایین‌ترین دستمزد روزانه را در طول ماه گذشته ذکر کنید.
- (۲۰) بالاترین و پایین‌ترین دستمزد قطعه‌کاری را در طول ماه گذشته ذکر کنید.
- (۲۱) دستمزد خودتان در همان مدت را مشخص کنید و اگر خانواده دارید، دستمزدهای همسر و فرزندان‌تان را هم ذکر کنید.
- (۲۲) آیا دستمزد به‌طور کامل به‌شکل پولی پرداخت می‌شود یا بخشی از آن به شکل‌های دیگر؟
- (۲۳) اگر مسکن‌تان را از کارفرمای‌تان اجاره کرده‌اید، شرایط آن را توضیح دهید. آیا اجاره را از دستمزدها کسر می‌کند؟
- (۲۴) قیمت کالاهای ضروری خود را ذکر کنید، از قبیل:

چهار

- (۱) آیا در صنفی شما اتحادیه‌های کارگری وجود دارند؟ چه‌گونه مدیریت می‌شوند؟
- (۲) بنا به تجربه‌ی شخصی شما، چه تعداد اعتصاب در صنف‌تان رخ داده است؟
- (۳) این اعتصاب‌ها چه مدت طول کشیدند؟
- (۴) در یک بخش صورت گرفته یا سراسری بودند؟
- (۵) هدف آن‌ها افزایش دستمزد بود یا مقاومت در مقابل کاهش آن؟ یا مربوط به طول ساعات کار یا انگیزه‌های دیگر بود؟
- (۶) نتیجه‌ی آن‌ها چه بود؟
- (۷) آیا صنف شما از اعتصابات کارگران صنف‌های دیگر حمایت می‌کند؟
- (۸) قواعد و جریمه‌های برهم‌زدن صنف را که کارفرمای‌تان برای مدیریت کارگران مزدگیرش برقرار کرده بیان کنید.
- (۹) آیا همدستی بین کارفرمایان برای تحمیل کاهش دستمزد، افزایش ساعات کار، مداخله در اعتصابات، و کلاً برای تحمیل خواسته‌هایشان بر طبقه‌ی کارگر وجود دارد؟
- (۱۰) آیا برحسب تجربه‌ی شما، دولت تاکنون از قدرت حکومتی برای کمک به کارفرمایان علیه کارگران سوءاستفاده کرده است؟
- (۱۱) آیا برحسب تجربه‌ی شما، هیچ‌گاه همین دولت برای حمایت از کارگران علیه دست‌درازی‌ها و تبنای‌های غیرقانونی کارفرمایان مداخله کرده است؟
- (۱۲) آیا همین دولت قوانین کارخانه را - تا جایی که وجود دارد - علیه کارفرمایان اجرا کرده است؟ آیا بازرسان دولتی - در صورت وجود - وظایف خود را با دقت کافی انجام می‌دهند؟
- (۱۳) آیا در کارگاه یا صنف شما، انجمن‌های همیاری و مساعدت در
- الف- میزان اجاره‌خانه و شرایط اجاره‌نامه؛ تعداد اتاق‌ها؛ تعداد افرادی که در آن زندگی می‌کنند؛ تعمیرات و حق بیمه؛ خرید و تعمیر اسباب‌خانه؛ گرمایش، روشنایی، آب و غیره
- ب- تغذیه: نان، گوشت، سبزیجات (سببزمینی و غیره)؛ محصولات لبنی، تخم‌مرغ، ماهی، کره، روغن، گوشت خوک، شکر، نمک، ادویه‌جات، قهوه، چایی، عرق کاسنی، آجودان، شراب سیب، شراب قرمز، تنباکو و غیره.
- ج- پوشاک (برای بزرگسالان و کودکان)؛ شست‌وشو، مواد بهداشتی، حمام، صابون و غیره.
- د- هزینه‌های مختلف از قبیل پست، اقساط وام و پرداخت اقلام نسبی؛ هزینه‌ی آموزش کودکان در مدرسه، هزینه‌ی کارآموزی، خرید مجلات، کتاب، و غیره؛ سهم انجمن‌های همیاری، صندوق اعتصاب، انجمن‌ها، اتحادیه‌های کارگری و غیره.
- ه- هزینه‌های احتمالی مرتبط با وظایف‌تان (اگر چنین هزینه‌هایی متحمل می‌شوید)
- و- مالیات
- (۲۵) تلاش کنید حساب درآمد هفتگی و سالانه‌ی خود (و در صورت داشتن خانواده، درآمد خانواده) و هزینه‌های هفتگی و سالانه را به شکل بودجه طبقه‌بندی کنید.
- (۲۶) آیا برحسب تجربه‌ی شخصی‌تان ملاحظه کرده‌اید که هزینه‌های مایحتاج زندگی (مثل اجاره‌خانه، قیمت غذا و غیره) از دستمزدها به میزان بیش‌تری افزایش یافته باشد؟
- (۲۷) تغییرات در سطح دستمزد را تا آن‌جا که به خاطر می‌آورید ذکر کنید.
- (۲۸) میزان سقوط دستمزد را در دوران رکود یا بحران ذکر کنید.
- (۲۹) میزان افزایش دستمزد را در دوران به‌اصطلاح رونق مشخص

مواردی مثل تصادف، بیماری، مرگ، ناتوانی موقت برای انجام کار، پیری و غیره وجود دارد؟

شده جلد بیست و چهارم مجموعه آثار مارکس و انگلس، (ص. ۳۲۸) است.

(۱۴) عضویت در چنین انجمن‌هایی دایرته‌بانه است یا اجباری؟ آیا منابع مالی آن‌ها منحصرآ در اختیار کارگران است؟

(۱۵) اگر مشارکت در این صندوق‌ها اجباری و تحت کنترل کارفرماست، آیا او این سهم را از حقوق کارگران کسر می‌کند؛ آیا به ازای آن بهره می‌پردازد؛ آیا اقساط پرداخت‌شده بعد از ترک کار به کارگر بازگردانده می‌شود؟

(۱۶) مؤسسه‌های تعاونی کارگری در بخش صنعت شما وجود دارد؟ چه‌گونه مدیریت می‌شوند؟ آیا، شبیه آنچه سرمایه‌داران انجام می‌دهند، از کارگران مزدبگیری خارج از کارخانه استفاده می‌کنند؟

(۱۷) آیا در صنف شما کارگاه‌هایی وجود دارد که بخشی از حق‌الزحمه‌ی کارگران را تحت‌عنوان مزد و بخش دیگر را به صورت به‌اصطلاح سهم از سود کارفرما پرداخت کنند؟ مجموع درآمد این کارگران را با کارگران سایر جاهایی که چنین به‌اصطلاح شراکتی وجود ندارد مقایسه کنید. تعهدات کارگرانی را که تحت چنین نظامی قرار دارند توضیح دهید. آیا آن‌ها می‌توانند در اعتصابات و اعتراضات شرکت کنند یا فقط مجازند «گماشته»ی فرمانبردار کارفرمای خود باشند؟

(۱۸) وضعیت عمومی جسمانی، ذهنی و اخلاقی کارگران مرد و زن در صنف شما چه‌گونه است؟

پی‌نوشت‌ها

[۱] در نیمه‌ی نخست آوریل ۱۸۸۰، مارکس به درخواست بنوا مالمو، ناشر نشریه‌ی فرانسوی «بررسی سوسیالیستی» پرسش‌نامه‌ی حاضر را تدوین کرد. [۱] این پرسش‌نامه در بیستم آوریل همان سال با نام مستعار منتشر شد و علاوه بر آن به‌صورت جزوه‌ای مستقل (با شمارگان ۲۵ هزار نسخه) در سرتاسر فرانسه توزیع شد.

در مقدمه‌ی آغازین پرسش‌نامه اشاره شده بود که این اولین تلاش جدی برای شکل‌گیری دیدگاهی نسبت به وضعیت طبقه‌ی کارگر فرانسه است و از همه‌ی کارگران شهری و کارگران کشاورزی، و همچنین همه‌ی سوسیالیست‌های فرانسوی می‌خواست در آن مشارکت کنند. گفته شد: «ما امیدواریم هدف»مان از پشتیبانی کارگران شهری و کشاورزی برخوردار شود، آنانی که با آگاهی کامل از موضوع درمی‌یابند تنها خودشان می‌توانند مشقتی را که تحمل می‌کنند توصیف کنند؛ آنانی که به‌تنهایی، بی‌آن‌که نجات‌دهنده‌ای از آسمان نازل شود- در مبارزه علیه شرارت‌های اجتماعی که متحمل می‌شوند می‌توانند درمان قاطعی پیدا کنند؛ ما همچنین به سوسیالیست‌هایی در نله‌های گوناگون اتکاء داریم که برای اصلاح اجتماعی مبارزه می‌کنند، آنان باید برای کسب آگاهی دقیق و روشن از وضعیت طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ای که آینده از آن اوست، تلاش کنند.

این دستور العمل‌های کارگری باید نخستین کاری باشد که سوسیال‌دموکرات‌ها برای تدارک انقلاب اجتماعی انجام می‌دهند» (برگرفته از مقدمه‌ی ویراستاران انگلیسی مجموعه آثار مارکس - انگلس)

[۲] ویرایش فرانسوی پرسش‌نامه، مبنای ترجمه‌های ایتالیایی، لهستانی و هلندی است.

نخستین انتشار متن انگلیسی «پرسش‌نامه» به‌صورت یک جزوه در مآخذ زیر بود:

A Workers' Enquiry. By Karl Marx, London, Communist Party of Gr. Britain [1926]

نسخه‌ی مورد استفاده برای ترجمه‌ی فارسی آن که بر اساس نسخه‌ی دست‌نویس مارکس به انگلیسی، که بخشی از آن به فرانسوی است، منتشر

تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر

گفتگو با کمونیست در مورد قطعنامه مصوب پلنوم دهم

کمونیست: در بخش اول قطعنامه اشاره میشود که طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای و علنی بطور تاریخی محروم بوده است. مهمترین علل این محرومیت چیست؟ ... حال سؤال اینست که با وجود این دلایل چرا تشکل شورایی ممکن است بتواند بطور وسیع بوجود بیاید و بطور ادامه کار به موجودیت و فعالیتش ادامه دهد؟ آیا تفاوت تشکل شورایی با دیگر الگوهای تشکل توده‌ای بحدی است که این واقعیات بازدارنده در مقابل خنثی میشوند؟ آیا تشکل شورایی فی‌النتجه مقاومت بیشتری در مقابل سرکوبگری بورژوازی دارد؟

منصور حکمت: اجازه بدهید مقدمات این را بگویم که "محرومیت تاریخی" طبقه کارگر ایران از تشکلهای توده‌ای را نباید یک امر مطلق تصور کرد. دوره‌هایی در تاریخ جنبش کارگری ایران وجود داشته است، نظیر دوران قبل از استبداد رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد و بالاخره دوره انقلاب ۵۷، که شاهد شکل‌گیری و گسترش اشکال مختلفی از تشکلهای توده‌ای کارگران بوده است. اما بهرحال اگر ۳۰-۲۰ ساله اخیر (یعنی تجربه یک تا دو نسل اخیر کارگران) را مبنا قرار بدهیم، متوجه تفاوت‌های جدی‌ای در سطح سازمانیابی توده‌ای کارگران ایران با سایر کشورها، و نه فقط کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر، بلکه بسیاری از کشورهای تحت سلطه میشویم.

این اوضاع علل متعددی دارد که در سطوح مختلف میتوان درباره آنها صحبت کرد. اولین عواملی که به ذهن میرسد اینهاست: اولاً تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمندی در شهرها، هم به رقابت در درون طبقه کارگر شدت بخشید (رقابتی که تنها در اواسط دهه ۵۰ شمسی با بالا رفتن درآمد نفت و افزایش سطح اشتغال کاهش یافت) و هم بر سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تأثیر گذاشت. تجربه مبارزات سندیکایی پیشین به اصناف و حرفه‌های معینی محدود میشد، نظیر نساجی‌ها، صنعت چاپ و غیره، که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، هم جایگاه خود را در تولید و هم به درجه زیادی در اشتغال کارگران از دست دادند. نسل جدید کارگران مزدی ایران همراه با صنایع جدید، تکنولوژی متفاوت و رشته‌های جدید تولیدی رشد کرد. سنت‌های تشکیلاتی موجود دهه‌های قبل، که تازه چندان قوی و ادامه کار نبود، در این شرایط تضعیف شد. طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متشکل کارگری بار نیامده بود و از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری تأثیرات جدی‌ای نپذیرفته بود. عامل دیگر، وجود کمابیش دائمی اختناق شدید سیاسی و حاکمیت رژیم‌های سرکوبگر پلیسی در ایران قرن بیستم است که تنها در طول دوره‌های معینی، در شرایط بحرانی سیاسی، از دامنه آن کاسته شده است. تلاشهای جنبش کارگری در ایران برای متشکل شدن و متشکل ماندن همواره با خشن‌ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری تحت شدیدترین پیگردها قرار داشته‌اند.

اینها عوامل عمومی‌ای است که شکل‌گیری و ادامه کاری تشکلهای کارگری را در ایران دشوار کرده است. اما ذکر اینها هنوز هم بدرستی پاسخ مسئله را نمیدهد. سؤال میتوانست این باشد که چرا جنبش کارگری نتوانسته است بر این محدودیتها فائق بیاید؟ اینجا دیگر باید قدری مشخص‌تر از "تشکلهای توده‌ای" حرف بزنیم. و این به قسمت دوم سؤال شما مربوط میشود. آنجا که از شورا و سندیکا

بعنوان "الگوهای" از تشکل توده‌ای یاد میکنید. واقعیت اینست که شورا، سندیکا، کمیته‌های کارخانه و غیره صرفاً "الگوهای" تشکل توده‌ای نیستند، الگوهایی که گویا به یک نیاز واحد جواب میدهند و کارگران مخیرند این الگو یا آن الگو را انتخاب کنند. سندیکا و شورا آلترناتیوهای جنبش‌های اجتماعی متفاوت و گرایش‌های متفاوت در درون جنبش طبقاتی‌اند. بعبارت دیگر اینها را نباید بصورت طرحها و الگوهای سازمانی تجریدی و خارج از زمان و مکان و بدون پیشینه و محتوای اجتماعی و تاریخی معین در نظر گرفت.

جنبش سندیکایی و جنبش شورایی و نیز جنبش کمیته‌های کارخانه و غیره، جنبشهای متمایزی در درون طبقه کارگر هستند. جنبشهایی که محتوای سیاسی و افق عملی متفاوتی را نمایندگی میکنند و حتی نفوذ آنها در لایه‌های مختلف طبقه کارگر یکسان نیست. بنابراین سؤال باید بطور مشخص‌تر طرح شود. علل عدم موفقیت جنبش سندیکایی و تری‌دیونیونی در ایران چه بوده است؟ و یا، جنبش شورایی مشخصاً چرا نتوانسته به نیازهای سازماندهی توده‌ای کارگران پاسخگو باشد؟ اینجا دیگر باید از بحث موانع و دشواری‌های عام فراتر رفت و به دینامیسیم حرکت خود این جنبشهای معین و مشکلات آنها در ایران پرداخت.

اگر مسئله را اینطور در نظر بگیریم، فوراً متوجه میشویم که جنبش‌های واقعی برای سازماندهی توده‌ای کارگران، اجزاء حرکت‌های اجتماعی وسیعتری هستند که نه فقط در قبال سازمانیابی کارگری، بلکه در رابطه با کل اوضاع اقتصادی و سیاسی در جامعه آلترناتیو خود را ارائه میدهند. جنبش سندیکایی یا جنبش شورایی، اجزاء حرکات وسیعتری برای تغییر کل جامعه هستند در جهت خاصی. این تصور خام اندیشانه سنتی در چپ را باید کنار گذاشت که گویا احزاب سیاسی مبارزه آگاهانه و هدفمند سیاسی را نمایندگی میکنند و تشکلهای کارگری فعل و انفعال "خودبخودی" کارگران برای بهبود اوضاعشان را منعکس میکنند.

واقعیت اینست که تری‌دیونیونیسیم و جنبش اتحادی‌های هر قدر هم که در گامهای اول خود در قرن گذشته حرکتی "خودبخودی" بوده باشد (که نبوده)، دهها سال است که جزء تفکیک‌ناپذیر یک خط مشی عمومی اجتماعی است، یعنی رفرمیسم و سوسیال‌دموکراسی. تری‌دیونیونیسیم آلترناتیو مشخص رفرمیسم و سوسیال‌دموکراسی بعنوان یک جریان متعین و تعریف شده سیاسی و طبقاتی برای سازماندهی کارگران است. این آلترناتیو بسیار از محدوده کارگری و تشکیل اتحادیه فراتر می‌رود. همراه این، افق معینی در باره شکل کل دولت، اشکال و شیوه‌های تصمیم‌گیری اقتصادی و حتی تئوری‌ها و برنامه عمل‌های اقتصادی معین نیز طرح میشود. اگر شما سایر بخشهای این آلترناتیو اجتماعی-رفرمیستی و سوسیال‌دموکراتیک را قلم بگیرید، آنوقت سندیکالیسم بخودی خود ظرفیت تبدیل شدن به یک حرکت وسیع اجتماعی را ندارد. جنبش اتحادیه‌ای، بازوی کارگری یک حرکت سیاسی و اجتماعی است که اجزاء دیگری را نظیر رهبران و احزاب سیاسی، آلترناتیوهای اقتصادی برای کل جامعه، سیستم اداری خاص خود و غیره را نیز طلب میکند و لازم دارد. علل محرومیت کارگر ایرانی از اتحادیه فقط این نیست که بورژوازی مانع تشکیل اتحادیه شده است، بلکه اساساً در این است که لااقل بعد از ۲۸ مرداد رفرمیسم در ایران به پایان یک دوره تعیین‌کننده در حیات سیاسی خود میرسد و پس از آن جایی جدی در صحنه سیاسی ایران اشغال نمیکند.

در مورد جنبش شورایی هم عین این مسئله صادق است. اینهم فقط یک الگو نیست، بلکه آلترناتیو یک جریان اجتماعی خاص و یک گرایش خاص در درون طبقه کارگر برای سازماندهی کارگری است.

بهرتر مقاومت میکند. اگر هم اینطور نبود ما باید کاری میکردیم که اینطور بشود. ما داریم، بعنوان کمونیست، آلترناتیو جنبش خود را برای سازمانیابی طبقه خود یکبار دیگر طرح میکنیم. میگوییم یکبار دیگر، چون تاریخ جنبش کارگری همواره صحنه تقابل آلترناتیو کمونیستی و رفرمیستی در عرصه سازماندهی و عمل کارگری بوده است. اینکه اتحادیه‌ها در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به شکل ادامه کارتری برای متحد کردن کارگران (البته با افق و محدودیت‌های اتحادیه‌ای) تبدیل شده اند، به این دلیل نبوده که کارگران در خواص این "الگو"ها غور کرده اند و سندیکا را مناسب‌تر تشخیص داده اند، بلکه به این دلیل بوده است که سیاست رادیکال بطور کلی، با توجه به ثبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم، با توجه به پشتیبانی جناح چپ بورژوازی در این کشورها از رفرمیسم و با توجه به بقدرت رسیدن متناوب احزاب سوسیال دمکرات در کشورهای اروپائی، در برابر سیاست رفرمیستی عقب نشسته است. این کشمکش میان این دو خط مشی را در شرایط انقلابی و بحرانی بهتر میبینیم. پس از انقلاب اکتبر، جدال اتحادیه‌ها با شوراها و کمیته‌های کارخانه بالا گرفت. همین امروز هم شاهدیم که چگونه با ناتوان شدن جنبش سندیکایی در اروپای غربی، تلاش برای ایجاد آلترناتیوهای کارگری برای سازماندهی توده‌ای در خارج ساختار اتحادیه‌ها شدت گرفته است.

ما آلترناتیو ویژه خود را بار دیگر طرح میکنیم، بی آنکه به جنبش سندیکائی (اگر موجود باشد) پشت کنیم و یا مطلوبیت آنرا (باتوجه به اوضاع موجود کارگران ایران) انکار کنیم. قطعاً اگر سندیکاها، حتی به فرض که رفرمیست هم میبودند، در ایران امروز وجود داشتند، این یک نقطه قدرت جدی برای طبقه کارگر ایران محسوب میشد. قطعاً کمونیست‌ها در این سندیکاها دخالت وسیعی میکردند، قطعاً اوضاع کارگران از این بهتر بود. اما تمام مساله بر سر همین "اگر" است. جنبش سندیکائی در ایران حتی بیشتر از جنبش شورائی از تبدیل شدن به یک موجودیت مادی دور است. در چنین شرایطی دلیلی ندارد که کارگر رادیکال سوسیالیست مستقیماً آلترناتیو خودش را طرح نکند، آلترناتیوی که بدلیل شرایط خاص ایران، که در قطعنامه ذکر شده حتی اقبال عمومی کارگران به آن بیشتر است و هم اکنون ماتریال زیادی برای شکل‌گیری آن بوجود آمده. ما میگوییم شوراها روشهای طبقاتی‌تری برای سازمانیابی کارگران ارائه میدهند، اراده مستقیم کارگران را بهتر بیان میکنند، اتحاد عمیقتری بوجود می‌آورند، شکافهای صنفی و رسته‌ای در میان کارگران را تشدید نمیکند، اجازه کمتری به نفوذ سیاست بورژوائی میدهند، ظرف بهتری برای بیان رادیکالیسم کارگری هستند، تاریخاً مورد تبلیغ کمونیستها بوده اند، در ایران از زمینه‌های مادی مناسبی برای رشد برخوردارند و غیره. از اینرو خود را فعال جنبش شورائی در ایران بحساب می‌آوریم و کارگران را به مبارزه در راستای تشکیل شوراها فرا میخوانیم.

کمونیست: تجربه نشان داده است که حتی وقتی شکل کارگری خودش را به بورژوازی تحمیل میکند و دولتها ناگزیر از برسمیت شناختن موجودیت آنها میشوند تلاش سیستماتیکی صورت میگیرد که این تشکلهای از درون مهار شوند و دیگر نتوانند ابزار مبارزه مستقل کارگران باشند. آیا ممکن نیست که تشکل شورائی کارگران هم به همین سرنوشت دچار شود همانطور که بعضی از اتحادیه‌ها در آمریکا و اروپا شده اند؟

منصور حکمت: تجربه این را در مورد اتحادیه‌ها نشان داده است. اما کم است نمونه شوراهائی که از "درون" مهار شده باشند و به عمر خود ادامه داده باشند. شوراها، اگر به همان صورت که مورد نظر ماست ظرف عمل مستقیم و دمکراسی مستقیم کارگری بوده باشند،

شوراها اگر چه تاریخاً بدرجه زیادی مورد توجه آنارشیسم قرار داشته اند، اما مدتهاست که بطور روزافزونی با کمونیسم تداعی شده و پیوند خورده است. تجاربی نظیر کمون پاریس و انقلاب اکتبر، ایده شوراها و سازمانیابی شورائی کارگران را به تئوری کمونیسم و سیاست کمونیستی جوش داده است. جنبش شورائی نیز به این ترتیب جزئی از یک حرکت اجتماعی متمایز، با افق و دورنمای سیاسی، اقتصادی و اداری خاص خود است. اوضاع جنبش شورائی هم دقیقاً به اوضاع کمونیسم در ایران مربوط میشود. اینکه در انقلاب ۵۷ ایده شوراها بر ایده سندیکاها در درون طبقه کارگر ایران غلبه یافت، انعکاس بی‌پایگی و ضعف رفرمیسم و سوسیال دمکراسی و غلبه عمومی ایده‌های عام کمونیستی و سیاست رادیکال در بین کارگران بود (تحت شرایط انقلابی). و اینهم که این جنبش شورائی نتوانست آن قدرت و گسترش لازم را بدست بیاورد ناشی از محدودیتهای فکری و عملی خاص کمونیسم ایران در آن دوره معین بود.

خلاصه کلام، بحث شورا و سندیکا، بحثی بر سر انتخاب یکی از "الگوهای" تشکل توده‌ای کارگری نیست. این انعکاس جدال آلترناتیوهای دو گرایش اساسی در درون طبقه کارگر است. گرایش کمونیستی و رادیکال و گرایش رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک. اگر شوراها (در مقایسه با اتحادیه‌ها)، به اعتقاد ما، از پایه مادی بسیار مناسب‌تری برای شکل‌گیری و رشد در ایران برخوردارند، صرفاً به دلیل مناسب بودن الگوی سازمانی آنها نیست. بلکه خود این کارائی بیشتر نیز ناشی از غلبه گرایشهای رادیکال در درون کارگران پیشرو و رهبران عملی، و قوی تر بودن زمینه‌های مادی نفوذ سیاست کمونیستی در درون جنبش طبقه کارگر در مقایسه با سیاستهای سوسیال دمکراتیک و رفرمیستی است. این صرفاً ادعای ما نیست. تجربه انقلاب ۵۷، نحوه عملکرد کارگران پیشرو، اوضاع و احوال حرکت‌های سندیکائی در مقایسه با حرکت‌های شورائی و نیز امروز نقش روز افزون مجامع عمومی کارگری در مبارزات جاری کارگران گواه این امر است.

تذکر بدهم که این گفته به این معنی نیست که کمونیست‌ها جانی برای اتحادیه‌ها در سیاست خود قائل نیستند، فعال جنبش اتحادیه‌ای نباید باشند و یا تاریخاً نبوده اند. بحث من اینست که کمونیست‌ها همواره اتحادیه‌ها را بعنوان یک واقعیت عینی در جنبش کارگری، بعنوان محصول عملکرد گرایشات اجتماعی غیر کمونیستی در میان کارگران دیده اند و وجود آنها را برسمیت شناخته اند. به همین دلیل است که ما همواره در ادبیات کمونیستی با مسئله "شیوه برخورد" کمونیست‌ها به جنبش تریدیونیونی مواجه میشویم و کمتر با راه انداختن جنبش‌های تریدیونیونی توسط کمونیست‌ها. (تجربه سندیکاها سرخ کمینترن هم دقیقاً تلاشی در جهت ایجاد یک آلترناتیو رادیکال در برابر تریدیونیونیسم واقعا موجود که تحت تاثیر سوسیال دمکراسی قرار داشت بود.)

بحث اینست که تریدیونیونیسم آلترناتیو ویژه کمونیسم برای سازماندهی کارگری نیست. این آلترناتیو ویژه کمونیسم جنبش شورائی است. با اینحال کمونیستها در موارد زیادی تحت شرایط اجتماعی معینی، با وظیفه شرکت فعال در اتحادیه‌های کارگری یا حتی تلاش در جهت ایجاد اتحادیه روبرو میشوند. کمونیستها همواره عناصر فعال جنبش‌های اتحادیه‌ای بوده اند، اما تاریخاً جنبش کارگری نشان داده است که هر جا سیاست کمونیستی به سیاست غالب در جنبش کارگری تبدیل شده، شوراها سر بر آورده اند و گسترش یافته اند.

پس دفاع ما از شورا صرفاً ناشی از این نیست که این الگو شانس بیشتری برای پیاده شدن دارد، یا در برابر سرکوبگری بورژوازی

سازگار است که قادر باشد مبارزه بهرحال موجود و غیرقانونی کارگران را رهبری کند، سازماندهی کند و متحد نماید. جنبشی که بتواند حقوق پایه‌ای کارگران را به بورژوازی و قانون بورژوازی تحمیل کند. این جنبش، جنبش شورائی است، جنبش مجامع عمومی است، و نه جنبشی که نقطه عزیمت خود را رسمیت قانونی از پیشی خود توسط دول مستبد موجود قرار داده باشد. جنبش تریدیونیونی به درجه‌ای ثبات در قانونیت بورژوایی و درجه‌ای از اجازه عمل قانونی احتیاج دارد که در ایران بندرت فراهم بوده است و امروز کمتر از همیشه وجود دارد.

ما برای مبارزه قانونی کارگران اهمیت حیاتی قائلیم، اما این نمیتواند به معنای ارجحیت سیاسی تریدیونیونی به سیاست شورائی باشد. تذکر میدهم که در واقع امروز کسی، مگر در طیف توده‌ای و اکثریتی، چنین توهمات ندارد. هر سندیکالیستی که بخواهد قدری واقع بین و لاجرم قدری رادیکال باشد، این را میفهمد که حتی ایجاد سندیکاها مستلزم یک مبارزه وسیع "غیر قانونی" کارگران است که سازمان خودش را میخورد. از همین روست که عده‌ای از "سندیکای مخفی" سخن میگویند، یعنی سندیکالیسم غیرقانونی، سندیکالیسم غیر علنی و غیرتوده‌ای. که این دیگر به تمامی نقض غرض است، چون قرار بود بحث شورا و سندیکا پاسخ مسئله سازمانیابی علنی و توده‌ای کارگران را بدهد. بحث ما اینست که حتی در شرایط استبداد بورژوایی و اسلامی کنونی امکان ایجاد تشکلهای علنی و توده‌ای کارگری که وجود خود را به دولت تحمیل کنند وجود دارد، تشکلهایی که قطعا رابطه نزدیکی با سازمانهای مخفی حزبی و آرایشهای مخفی کارگران پیشرو خواهند داشت. نه سندیکای قانونی پاسخ مسئله است، نه سندیکای مخفی. اولی توهم آمیز و توهم برانگیز است و تخلیات رفرمیسم سترون در ایران را بیان میکند و دومی گواه دیگری بر عجز سوسیالیسم خلقی ایران از درک نیازهای مبارزه کارگری در بعد علنی و توده‌ای است و آلترناتیوی ذهنی، روشنفکرانه و نامربوط به مساله مورد بحث است.

راه واقعی، راه کمونیستی، جنبش مجمع عمومی و در تکامل آن جنبش شوراها کارگری است. اینکه اگر این جنبش رشد کند و در دوره انقلابی بعدی اوج بگیرد، بعدا در صورت شکست انقلاب به چه سرنوشتی دچار خواهد شد، بحثی نیست که کمکی به روشن شدن مسئله مورد اختلاف در مقطع حاضر نکند.

کمونیست: در مقدمات قطعنامه گرایشات سندیکالیستی همردیف با گرایشات محافظه کارانه و بصورت منفی مورد اشاره قرار گرفته اند. آیا سندیکالیسم مستقل از نقشی که در دوره‌های مختلف تاریخی و اوضاع و احوال متفاوت جنبش میتواند بعهده بگیرد یک گرایش منفی در درون جنبش کارگری است؟

منصور حکمت: مقدمات بخش کلیات قطعنامه اصولا اشاره مستقیمی به سندیکا ندارد. شاید منظور شما مقدمه قسمت آخر (بخش د: "در باره سندیکا") است. اینجا هم از سندیکالیسم بطور کلی بعنوان گرایش منفی صحبت نشده. بحث بر سر مشاهده یک سیر تجربی و واقعی است که در آن نقاط ضعف سندیکاها آشکار شده است. تجربه سندیکاهای تاکتونی، تاریخ جنبش سندیکائی تاریخ نیات سندیکالیست ها نیست، تاریخ خود سندیکاهاست. ناتوانی از ایجاد یک وحدت وسیع طبقاتی، نزدیک شدن عملی تا حد رابطه تنگاتنگ با سیاست و جریانات حزبی رفرمیستی و سوسیال دمکراتیک، دور شدن از دمکراسی مستقیم و پیدایش یک سیستم اداری بوروکراتیک (تا حد تعیین روسای مادام العمر در برخی اتحادیه ها و بی اختیاری جمعاعات اعضا و توده‌های عضو اتحادیه) و غیره که در قطعنامه به اختصار به آنها اشاره

عمدتا با تفوق بورژوازی سرکوب و تعطیل میشوند. البته ممکن است بتوان شرایطی را فرض کرد که در آن شوراها هم بتدریج از محتوای واقعی خودشان تهی بشوند. اما از آنجا که برای بورژوازی هم شورا تنها یک شکل سازمانی کارگران نیست بلکه یک جنبش رادیکال واقعی است که باید سرکوب بشود، معمولا ضعف شوراها و تفوق ارتجاع به در هم شکسته شدن و تعطیل آنها و پا گرفتن اشکال محافظه کارانه‌تر و قابل کنترل تر سازمانیابی کارگران منجر شده است.

کمونیست: در واقع ادامه منطقی این بحث اینست که آیا شوراها در دوره‌های غیرانقلابی هم میتوانند موجودیت و مبارزه جوئی خود را بعنوان تشکلهای توده‌ای کارگری حفظ کنند؟ در شرایط غیرانقلابی و اختناق سیاسی عملا نمایندگان آگاه و رهبران رادیکال طبقه کارگر امکان عرض اندام در مجامع عمومی کارگری را - بهتر است بگوئیم بطور ادامه کار - پیدا نمیکند و این میدان را برای رهبران سازشکار و محافظهکار باز میگذارد که توده کارگران را حتی اگر در شورا جمع شده باشند، به دنبال خواست بورژوازی بکشانند. آیا واقعا امکانپذیر است که تحت یک استبداد سیاه تشکلات توده‌ای وجود داشته باشند که طبق تعریف خودشان از خودشان "نمیخواهند در چهارچوب نظام قوانین موجود باقی بمانند"؟

منصور حکمت: اینکه یک تشکل توده‌ای بتواند در شرایط غیر انقلابی رزمنده بماند به عوامل زیادی بستگی دارد. باید دید تناسب قوا در جامعه مورد نظر چگونه است. چهارچوب قانونی مبارزه تا چه حد تنگ شده. سنت های مبارزه کارگری چقدر ریشه دار است، رهبران آن دوره کارگران از چه سیاست‌هایی تبعیت میکنند و کلا رزمندگی و مبارزه جوئی در چنان شرایطی چه معنا و چه دامنه مشخصی میتواند داشته باشد. اما بهرحال، همانطور که تجربه جنبش اتحادیه‌ای، البته عموما نفیاً، نشان داده است، ادامه کاری و رزمندگی یک تشکل کارگری کاملا بستگی به این دارد که چقدر بتواند توده کارگران را در میدان نگاهدارد، چقدر بتواند ظرف مبارزه وسیع و توده‌ای باشد و چقدر کارگران را در تصمیم‌گیری و تعیین سیاست ها و پیشبرد آنها دخیل کند. به این ترتیب شورا هنوز بیشترین امکان را دارد، چون فلسفه وجودی‌اش، برخلاف تجربه بسیاری از سندیکاها، سازماندهی عمل توده‌ای و ابراز وجود توده‌ای کارگران است.

بهر صورت طرح سؤال به این شکل خیلی مجرد و فرضی است. حزب کمونیست ایران در زمان و مکان معین، در کشور معین و در مقطع معینی از مبارزه طبقاتی در ایران، کارگران را به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی فرا میخواند. همین امروز این استبداد سیاه و این شرایط غیر انقلابی وجود دارد، و همین امروز مبارزات جاری کارگری نه توسط اتحادیه‌هایی که قانونیت بورژوایی را پذیرفته اند، بلکه به یمن کارگرانی پیش میرود که آماده اند پیشان را از محدوده امکانات قانونی مبارزه (که در ایران بسیار ناچیز است) بیرون بگذارند، برخلاف دستور دولت و جلوی چشم عمال سرکوب او، بطور غیرقانونی مجمع عمومی تشکیل بدهند، بطور غیرقانونی اعتصاب کنند، تظاهرات کنند و غیره. اگر کسی پیدا بشود که به روشی غیر از این، یعنی به طریق "قانونی"، اتحادیه‌ای تشکیل بدهد که از نظر دولت حق داشته باشد قانونا اعتصاب کند، قانون کار را نپذیرد و کارگران را علیه آن بسیج کند، در انجمن‌های اسلامی را ببندد و شوراها را اسلامی را جارو کند و به رهبران کارگری میدان فعالیت بدهد، ما اولین کسانی خواهیم بود که دست او را بفشاریم!

مسئله اینست که خود چنین اتحادیه قانونی‌ای را هم باید به زور به دولت تحمیل کرد. استبداد آنقدر سیاه و سنگین است که هر اعتراض کارگری غیرقانونی است. در این شرایط تنها آن جنبشی با واقعیات

جنبش سندیکائی، تا آن حد که بهرحال در شکل گیری آگاهی سیاسی کارگران نقش بازی میکند، آنان را با افق و روحیه سندیکائی بار خواهد آورد. این تعریف سندیکا از خود و جایگاه اجتماعی موجود آن است که انسانهای متناسب با خود را به میدان میکشد و به فعالین خود تبدیل میکند. نمیدانم آیا واقعا جریانی استدلال فرضی شما را در دفاع از سندیکا طرح کرده است یا خیر. بهرحال پاسخ من اینست که چنین استدلالی متکی به تعبیری ذهنی و ولونتاریستی از مختصات و خصوصیات جنبشهای اجتماعی بطور کلی و جنبش کارگری بطور اخص است.

اما بحث اصلی من اینست که اصولا این استدلال گرهی از کار ما باز نمیکند. چرا که بنظر من شرط مطلوبیت یک تشکل توده‌ای در ایران امروز این نیست که لزوما در فردای انقلاب هم ارگان عمل انقلابی کارگران باشد. حتی یک تعاونی و صندوق کارگری هم برای ما ارزش خاص خود را دارد. مسئله اینجا نیست. مسئله بر سر واقعی بودن این آلترناتیو، جدی بودن آن در رابطه با سطح مبارزه و مطالبات کارگری و اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه و ارزش آن در قیاس با آلترناتیو سوسیالیست رادیکال برای همین شرایط جاری است. ما طرفدار شورا نشده ایم چون صرفا "فردا" شورا انقلابی عمل خواهد کرد، و سندیکا نه. بلکه همچنین و از آن مهمتر به این دلیل که همین امروز جنبش شورایی و جنبش مجمع عمومی قابلیت سازماندهی کارگران برای دفاع از حقوق و منافعشان را دارد. البته باید باز هم اشاره کنم که سندیکالیست هائی که میخوانند واقعا فردا انقلابی عمل کنند، امروز برخلاف مثال شما، نه از سندیکای علنی و قانونی و توده‌ای، بلکه از سندیکای مخفی حرف میزنند. و گفتم که این در حکم نقض غرض و فرار کردن از مسئله نیاز کارگران ایران به تشکل های توده‌ای با ظرفیت مبارزه علنی و وسیع است. مسئله‌ای که به اعتقاد ما جنبش مجمع عمومی توان پاسخگویی به آن را دارد.

کمونیت: با این تفصیل این نکته را که قطعنامه میگوید ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا حمایت میکنیم کمی از لحاظ عملی بیشتر باز کنید. آیا تلاش همزمان برای ایجاد تشکل شورایی و در عین حال حمایت فعال از کارگرانی که در همانجا قصد ساختن سندیکا را دارند در عمل با اشکال مواجه نمیشود؟

منصور حکمت: ما از تلاشهای کارگران برای تشکل سندیکا حمایت میکنیم زیرا به صرف اعلام موضع حزب به نفع شورا و به صرف معطوف شدن کارگران رادیکال و کمونیت به جنبش مجمع عمومی و به آلترناتیو جنبش شورایی، همه کارگران پشت سرما صف نمیکشند. طبقه ما همچنان در اشکال گوناگونی در کار سنگر بندی در برابر بورژوازی خواهد بود و یکی از این اشکال تلاش برای ساختن سندیکاهاست، اعم از مخفی و علنی و غیره. ما از هر سنگربندی طبقه کارگر حمایت میکنیم و برای تقویت آن تلاش میکنیم. ما هیچ دو خشتی را که کارگران در مبارزه روی هم چیده باشند بر نمیچینیم، بلکه میکوشیم با دخالت خود، با حمایت خود و با فداکاری در صف هر نبرد طبقاتی، این تلاشها را به آن جهتی برانیم که به اعتقاد ما منافع واقعی کارگران در آن تامین میشود.

هدف ما اینست که جنبش کارگری در برابر بورژوازی هرچه قدرتمندتر باشد. اگر سیاست ما به سیاست همهگیر در درون طبقه کارگر تبدیل شده باشد، مطمئنیم قدرت کارگران به بهترین وجه به ظهور خواهد رسید، اما مادام که همگام با ما گرایشات مبارز دیگر در درون جنبش طبقه دست بکار ایجاد اشکال دیگری از اتحاد باشند، ما به آنها یاری میرسانیم و در عین حال میکوشیم جنبش مجمع عمومی و شوراها بیشترین نفوذ و اعتبار را در میان کارگران پیدا

شده، جزء خصوصیات مشخصه تریدیونیسم است، آنطور که عملا این جریان تا امروز حرکت کرده است. اما هیچیک از اینها برای این ادعا که سندیکالیسم بطور کلی یک "گرایش منفی" است کفایت نمیکند. نقش سندیکاها را باید در چهارچوب اجتماعی و تاریخی معین بررسی کرد. در بخش اعظم اوقات سندیکاها تنها ابزارهای مبارزاتی توده کارگران بوده اند. امروز معدنچی بریتانیائی عملا ابزاری جز اتحادیه معدنچیان برای دفاع از حقوق خود ندارد. در آفریقای جنوبی اتحادیه‌های کارگری نقش بسیار پیشروتری از سندیکاهای اروپای غربی بازی میکنند. عیب و ایراد این سازمانها هرچه باشد، اینها در یک مقاطع معین ابزارهای مبارزاتی کارگراند.

اما مسئله اینست سازمانیابی تریدیونی در مقام مقایسه با چه آلترناتیوی و در متن چه اوضاعی دارد ارزیابی میشود. پس از انقلاب اکتبر، اتحادیه‌های کارگری در روسیه، برای مدتی به پناهگاه جناحهای سازشکار و رفرمیست تبدیل شدند. برای کارگران ایران، امروز وجود یک اتحادیه ادامه کار که حتی از حقوق یک بخش از کارگران دفاع کند، یک دست آورد مثبت و ارزنده است. اما اگر ما در شرایطی حرف میزنیم که این اتحادیه‌ها وجود ندارند، شرایطی که جنبش مجمع عمومی و شورائی خود آلترناتیو واقعی‌تری را عرضه میکنند، دیگر نمیتوان بر این اعتقاد که "سندیکا بالاخره از هیچ چیز بهتر است" مرکز ثقل سیاست یک حزب کارگری را به تشکل سندیکا معطوف کرد.

کمونیت: تلاش برای ایجاد سندیکا در شرایطی که کارگران از هر نوع تشکل توده‌ای محرومند الزاما به این معنی نیست که طرفداران سندیکا خواستار باقی ماندن در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری‌اند. استدلال آنها میتواند این باشد که اگر مسئله اساسی متشکل کردن کارگران در سازمانهای توده‌ای است باید به این شکل شناخته شده از تشکل روی آورد، چرا که آسانتر میتوان وجود آنها را به دولت قبولاند. این کار ممکن است و موارد زیادی از عملی بودنش در دست است. واضح است که وقتی جامعه و طبقه کارگر به انقلاب روی آورد سندیکا هم به تبع شرایط نقش غیر متعارف یعنی متناسب با شرایط را بعهده خواهد گرفت. در مقابل این استدلال چه میگوئید؟

منصور حکمت: اجازه بدهید بالاخره تکلیف یک نکته را روشن بکنیم. آیا سندیکا بالاخره یک "تشکل شناخته شده" هست یا خیر، بر حسب میل تشکل دهنندگان آن تغییر میکند؟

بنظر من اولی درست است. سندیکا یک شکل شناخته شده از سازمانیابی کارگری است و دقیقا قول امروزی هیات موسس سندیکای فرضی ما مبنی بر اینکه سندیکا در دوره انقلابی متناسب با شرایط نحوه کارش را تغییر خواهد داد، مثلا رادیکالتر خواهد شد یا در ظرفیت های دیگری و به اشکال دیگری عمل خواهد کرد، ارزش عملی زیادی ندارد. همانطور که ما نمیتوانیم امروز به دلیل اختناق حزب رفرمیست بسازیم و قول بدهیم که در آستانه انقلاب سرموقع آنها به یک حزب کمونیت تبدیل خواهیم کرد، طرفداران سندیکا هم نمیتوانند امروز سندیکای مجاز بسازند (یعنی سندیکای قابل قبولاندن به دولت) و قول بدهند در فردای بحران سیاسی آنها به ارگان قدرت و عمل مستقیم توده‌ای تبدیل خواهند کرد. سیر مبارزه طبقاتی اینچنین سناریو هائی را نمیپذیرد. این موسسین سندیکا نیستند که مقدرات آتی سندیکا را تعیین میکنند، بلکه خصوصیات خود حرکت سندیکایی و ظرفیت های سندیکا بعنوان "یک شکل شناخته شده" است که دامنه عمل سیاسی و مبارزات آتی آن، رهبران آن و کارگران سازمان یافته در آن را مشروط میکند.

کارگر ایرانی خیلی سریع خود را در برابر دولت، وزارت کار و قوانین و مقررات دولتی میباید.

اما بهرحال بحث شما دست روی نکته درستی میگذارد. موارد زیادی هست و خواهد بود که در آن کارگران یک رشته یا شاخه تولیدی معین در مقابل مسائل مشترکی قرار میگیرند که فوراً قابل تعمیم به سایر شاخه ها نیست. هر سازمانیابی توده‌ای کارگری باید بتواند رهبری مبارزه در این موارد را تأمین کند. اتحادیه‌های کارگری، البته در همان شکل بیشتر شناخته شده شان، سنتا این کار را میکنند، اما به بهای منزوی کردن مبارزه در این شاخه از شاخه های دیگر. تجربه مبارزات معدنچیان یا کارگران چاپ در انگلستان در چند ساله اخیر نمونه کلاسیک این نقطه ضعف اتحادیه‌هاست. معدنچی برای حفظ اشتغال خود یک سال تمام قهرمانانه اعتصاب میکند، دهها هزار خانواده و گاه کل شهرهایی که حول تولید ذغال سنگ شکل گرفته است، به فقر بیسابقه‌ای دچار میشوند، اما اتحادیه حمل و نقل، یا اتحادیه کارگران برق و غیره، از آنجا که فوراً خود را مورد مخاطره نمی بینند، دست روی دست میگذارند و یا از آن بدتر در خدمت شکستن اعتصاب معدنچیان عمل میکنند. این هویت رشته‌ای و شاخه‌ای اگر بیش از حد برجسته شود به کارگران ضربه میزند.

جنبش شورائی این ضعف را ندارد. یعنی مینا را هویت طبقاتی کارگران و تمرکز محلی و منطقه ای آنها قرار میدهد. اما این نگرانی میتواند وجود داشته باشد که همانطور که گفتید آن حساسیتی را که اتحادیه‌های شاخه‌ای و صنفی در مقابل مسائل ویژه کارگران یک صنف و یا رشته معین دارند نداشته باشد. باید برای این فکری کرد. بنظر ما جنبش شورائی و سیستم شورائی ظرفیت انطباق با این شرایط را دارد. ساختمان محلی و منطقه‌ای ساختار اصلی و ستون فقرات سیستم شورائی را تشکیل میدهد. اما این مانع از این نیست که آرایش‌های دیگری در درون سیستم شورائی، برای همسو کردن و هدایت مبارزه شوراهای کارگری در یک رشته معین بوجود نیاید. شوراهای منطقه‌ای یا شورای سراسری میتواند کمیسیون‌ها و کمیته‌های ویژه‌ای برای تمرکز روی امور کارگران در شاخه‌های مختلف تولیدی در حیطه فعالیت خود داشته باشند. شورای منطقه‌ای یا سراسری میتواند اختیارات این کمیسیون‌ها و کمیته‌ها را بنحوی تعریف کند که به نیازهای رهبری مبارزه در چنین مواردی پاسخگو باشند. بهرحال باید نقطه مبدا و ساختار اصلی را تعریف کرد و خود را با واقعیات منطبق نمود. جنبش اتحادیه‌ای اساس را هویت و موقعیت کارگر در تقسیم کار قرار میدهد، و سپس، البته معمولاً با موفقیت کمی، میکوشد تا با ایجاد ائتلاف‌ها و آرایش‌های ترکیبی میان اتحادیه‌های مختلف، بنوعی رهبری سراسری برای کل کارگران شکل بدهد. به همین دلیل، ایجاد همبستگی طبقاتی و فراصنفی و فرارشته‌ای مشکل دائمی جنبش تری‌دیونیونی است. در مقابل، جنبش شورائی از موقعیت عمومی کارگر بعنوان مزدبگیران تحت استثمار در برابر سرمایه حرکت میکند، یعنی از هویت طبقاتی کارگران، و میکوشد به نیازهای ویژه کارگران در شاخه‌ها و رشته‌های مختلف تولیدی پاسخگو باشد. هر دو شکل معضلات خود را دارد. اما این دومی بنظر ما، شیوه طبقاتی‌تر و اصولی‌تری است.

کمونیست: اگر قرار است ایده شوراهای به واقعیت بپیوندند باید همه اجزایش بیان عملی و ملموس پیدا کند که همانطور که الگوهای کاملاً تعریف شده‌ای از تشکل سندیکائی، نهادهای مختلفش، قواعد فعالیت در این تشکل و حتی آییننامه‌ها و مقررات داخلی‌اش وجود دارد. آیا حزب تدقیق ایده شورا از جنبه‌های عملی و اجرائی را وظیفه خودش میداند یا این را به خود این جنبش واگذار کرده است؟

کنند، زیرا معتقدیم کارگران از این طریق به قدرت واقعی خود در مبارزات جاری و در مبارزه بر سر قدرت سیاسی دست پیدا میکنند. اگر کارگرانی بخواهند امروز سندیکائی سازمان بدهند، ما حتماً توجه آنها را به مثبت تر بودن تلاش برای ایجاد شوراهای از طریق دامن زدن به جنبش مجامع عمومی جلب میکنیم. اما اگر کسانی هم اکنون چند گام در این مسیر پیش رفته باشند، اگر واقعا گامی در جهت ایجاد سندیکای مورد نظر خود پیش رفته باشند، میتوانند روی کارگران کمونیست بعنوان حامیان و تقویت کنندگان خود حساب کنند. البته در چنین شرایطی نیز، همانطور که در قطعنامه گفته شده، ما خواهیم کوشید حرکت سندیکائی مقهور نقاط ضعف سنتی سندیکاهای نشود و از تجارب مثبت جنبش شورائی، مانند اتکاء به دموکراسی مستقیم و اراده کارگران، اجتناب از بوروکراسیسم، حفظ فاصله از جریان‌های رفرمیستی و غیره استفاده کنند.

بعلاوه، در قطعنامه گفته شده است که در موارد خاصی، خود ما مستقیماً برای ایجاد سندیکاهای خواهیم کوشید، اما تلاش خواهیم کرد که این سندیکاهای آینده رابطه تنگاتنگی با جنبش شورائی داشته باشند و تحت موازین معینی به آنها متصل شوند.

کمونیست: در بخش رؤس سیاست ما آمده است که ادغام سرمایه‌ها در رشته‌های مختلف و مالکیت دولتی موجب میشود که سازماندهی بهتر کارگری بر تشکلهای فابریکی - منطقه ای استوار باشد. سوال اینست که کارگر در مبارزه اقتصادی بطور مستقیم در مقابل مالک قرار نمی گیرد. چرا که سرمایه یک بنگاه میتواند متعلق به تعداد نسبتاً زیادی سهامدار باشد که حتی یکبار هم کارگران تحت استخدام شرکت خود را ندیده باشند. کارگر با کارفرما یا نمایندگانی از سرمایه مواجه است که کار را سازمان داده او را به استخدام درآورده و از او کار میکشد. مبارزه اقتصادی روزمره در مقابل این دستگاه صورت میگیرد. مثلاً کارگر صنعت نفت با شرکت نفت طرف است و کارگر صنعت برق با توانیر. سازمانی که بخواهد در هر سطح کارگر را بطور یکپارچه و بسادگی در مقابل این حریفان قرار بدهد البته یک سازمان رسته ای یا صنفی نیست اما در عین حال یک سازمان منطقه ای هم نیست. اگر کارگران پالایشگاه تهران و پالایشگاه شیراز بلاواسطه با هم در یک سازمان باشند حربه برتری در مبارزه اقتصادی خود دارند تا اینکه با واسطه سازمانهای منطقه ای بیکدیگر مربوط شده و متمرکز شده باشند. آیا سازمان شورائی با این نوع از کار مبارزه اقتصادی خوانائی دارد؟ این مورد را یک مثال فرض کنید و در کل توضیح بدهید که این جنبش مجمع عمومی مورد نظر قطعنامه به چه طریقی به مسائل مختلف و متنوع مبارزه طبقه بی آنکه ظاهراً نیازمند تغییر شکل باشد پاسخ میدهد؟

منصور حکمت: منظور قطعنامه اینست که با تمرکز تولید و گسترش مالکیت‌های بزرگ دولتی و انحصاری، و نیز با ورود دولت به صحنه بعنوان طرف حساب اصلی کارگران، مسائلی که اوضاع زیست و کار کارگران را تعیین میکند، و نیز روشهای بهبود سطح زندگی و آزادی عمل سیاسی کارگران، هرچه بیشتر خصلتی سراسری و فراصنفی بخود میگیرند. اگر به مبارزه چند ساله اخیر طبقه کارگر ایران توجه کنید این واقعیت را به روشنی می بینید. قانون کار، طرح طبقه بندی مشاغل، ساعات کار، بیمه بیکاری و غیره، مسائل گری‌ای در این دوره بود. در ایران بطور مشخص هر اعتراض کارگری، و در یک کارگاه کوچک بخش خصوصی، فوراً پای دولت را بعنوان مدافع و قیم کارفرما به میان میکشد. در ایران، اتحادیه‌های کارفرمایان خصوصی در رشته‌های معین کمتر وجود داشته و عمدتاً دولت این نقش را برای بخش خصوصی انجام میدهد.

۵. اساسنامه و موازین شوراها، آنها را به مبارزه اقتصادی محدود نمیکند. شوراها خود را مجاز میدانند در هر مسئله اجتماعی، سیاسی و اداری در حوزه تحت پوشش خود دخالت کنند و در قبال هر مسئله‌ای که لازم بدانند در این حیطة دست به اقدام اعتراضی کارگری بزنند.

۶. شوراهای کارگری میتوانند سایر تشکلهای کارگری را چه در سطح محلی و چه در سطح سراسری به خود متصل و ملحق کنند. موازین این الحاق و اتحاد را بسته به مورد خود شوراها تعیین خواهند کرد.

این نکات تصویر کلی‌ای از ساختمان یک سیستم شورائی بدست میدهد. اما موازین عملی‌تر و کنکرت‌تر را خود جنبش در سیر حرکت خود تعریف خواهد کرد. دامنه عمل واقعی شوراها در تحلیل نهائی تابع تناسب قوای طبقاتی خواهد بود. هیچ مقررات و اساسنامه از پیشی‌ای این دامنه عمل شوراها را نباید محدود کند.

در مورد جنبش شورائی و شوراها باید یک نکته را اضافه کنم که برای توضیح اساس موضع حزبی لازم است. کارگر در جامعه سرمایه‌داری هم باید بتواند از حقوق جاری و روزمره خود دفاع کند و اوضاع خود را بعنوان فروشنده نیروی کار بهبود بدهد، و هم باید انقلاب خود علیه سرمایه‌داری را سازمان بدهد و خود را برای بدست گرفتن قدرت، حکومت کردن و در هم شکستن پایه‌های قدرت طبقات استثمارگر آماده کند. تا آنجائی که چه اصولاً برای تشکلهای توده‌ای کارگری نقشی قائل بوده، معمولاً نقش اول را به اتحادیه‌ها و نقش دوم را به شوراها محول کرده است.

این تصور قطعاً به سیر رویدادهای ناکنونی در جنبش کارگری مربوط میشود. دوره‌های غیر انقلابی شاهد فعالیت اتحادیه‌ها و غیبت شوراها بوده است و در دوره‌های انقلابی نقش شوراها برجسته شده است. اما این یک قاعده از پیشی نیست. اتحادیه‌ها و شوراها الگوهای نیستند که کارگران بنا بر یک تصمیم و طرح از پیش معلوم در دوره انقلابی به یکی و در دوره‌های رکود به دیگری متوسل شوند. شورا و اتحادیه همانطور که گفتیم دو افق سیاسی و مبارزاتی مختلف را نمایندگی میکنند که در دوره‌های متفاوت تقویت و تضعیف میشوند. در غیر اینصورت اتحادیه‌ها میبایست در شرایط انقلابی قاعدتاً به نفع شوراها کنار بروند و شوراها در شرایط رکود رسماً خود را به نفع اتحادیه‌ها منحل کنند. واقعیت اینست که چنین قرارومدار و قانونمندی‌ای وجود ندارد. اتحادیه‌ها در شرایط انقلابی باقی میمانند و برای حفظ و گسترش نفوذ خود میکوشند و تا آنجا که تاریخ انقلابات گواه بوده است در این شرایط رقابت میان جنبش شورائی، یا کمیته‌های کارخانه، با اتحادیه‌ها بر سر رهبری جنبش کارگری بالا میگردد. شوراها به سهم خود با اوجگیری ضد انقلاب در برابر انحلال و تعطیل خود مقاومت میکنند. بنابراین رابطه شورا و سندیکا با دوره بندی‌های سیاسی در جامعه، یک رابطه تئوریک نیست و یک دستورالعمل قراردادی ندارد.

سوالی که به این ترتیب پیش می‌آید اینست که آیا جنبش شورائی و شوراها میتوانند خود را با نیازهای مبارزه کارگری در یک دوره غیر انقلابی تطبیق بدهند - همانطور که اتحادیه‌ها میکوشند تا در دوره انقلابی خود را با واقعیات جدید دمساز کنند. بنظر ما این امکان وجود دارد. شوراها به فعالیت در محدوده دوره‌های انقلابی محکوم نیستند. کارگران میتوانند از شوراها بعنوان ابزار دفاع از منافع خود بعنوان فروشندگان نیروی کار استفاده کنند. در مورد ایران معتقدیم نه فقط این امکان وجود دارد، بلکه فقدان یک جنبش اتحادیه‌ای جدی و فقدان زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مساعد به حال تردیونیونیم

منصور حکمت: اجازه بدهید یکبار دیگر خاطر نشان کنم که بنظر من "الگوهای کاملاً تعریف شده" تشکل سندیکایی و نهادها و قواعد و آئین نامه‌ها و مقررات آن "نه فقط دیگر نقطه قدرت جنبش سندیکائی نیست، بلکه مانع مهمی برای این جنبش در ایجاد رابطه با اعتراضات رزمنده کارگران است. هر سندیکالیستی که امروز میخواهد خود را با مبارزه رادیکال و رزمنده کارگری تداعی کند مجبور است بخشی از این الگوها و قواعد و موازین "کاملاً تعریف شده" را ملغی اعلام کند. این بخصوص در مورد ایران صدق میکند.

الگوها و موازین "کاملاً تعریف شده" سندیکاها، یعنی الگوهای سندیکاهای قانونی در کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا. قطعاً متوسل شدن به اینها در ایران کسی را یک قدم به هیچ نوع سندیکائی نزدیک نمیکند. برای همین عناصر رزمنده تر جنبش سندیکائی امروز نه از این موازین "تعریف شده"، بلکه از تجدید نظرهای خود در آن حرکت میکنند.

مجمع عمومی با اختیارات وسیع جزء قواعد تعریف شده سندیکا نیست. طرفداران رادیکالتر سندیکا در ایران حاضرند سندیکاهای خود را به مجامع عمومی متکی کنند. پذیرش محدودیت به مبارزه اقتصادی در چهارچوب قوانین موجود، یکی از موازین "تعریف شده" و شناخته شده است که احدی از سندیکالیست‌های مبارز حاضر به پیروی از آن نیست. بنابراین تعریف الگوها و موازین لازم برای خود جنبش سندیکائی هم یک مسئله است. سندیکالیست ایران در انتهای قرن بیستم و تحت رژیم اسلامی استفاده خیلی کمی میتواند از میراث جنبش سندیکائی در عرصه موازین و قواعد و مقررات سندیکاها بکند و خود باید از نو تعبیر جدیدی از سندیکا و موازین آن بدست بدهد. در واقع اگر دقت کنیم، نظرات سندیکالیست‌های امروز بسیار مبهم تر از ایده‌های طرفداران شورا است. از اکثریت و حزب توده تا جناح چپ سوسیالیست‌های خلقی طرفدار ایجاد سندیکا هستند، اما الگوهایشان کمتر شباهتی به هم دارد - اگر اصولاً الگوئی را مد نظر داشته باشند.

اما در مورد شوراها، آیا حزب الگوی تعریف شده‌تری دارد؟ بله. تا امروز ما در باره شوراها و خصوصیات آنها زیاد صحبت کرده ایم. در مورد ساختمان سیستم شوراهای کارگری این نکات را میتوان برجسته کرد:

۱. شورای پایه، مجمع عمومی کارگران یک واحد و یا قسمت هائی از یک واحد (بزرگتر) تولیدی و اقتصادی است. هر کارگری، نه به اعتبار دریافت کارت عضویت و پرداخت حق عضویت، بلکه به اعتبار کارگر بودن، عضو مستقیم و صاحب رای شورا است.

۲. شورا از یک ساختمان منطقه‌ای تبعیت میکند، و نه رشته‌ای یا صنفی. یعنی شورای بالاتر، شورای نمایندگان شوراهای پایه در یک منطقه تعریف شده است. این ساختمان هر می تا تشکیل شورای سراسری بسط مییابد.

۳. نمایندگان شوراها در شوراهای بالاتر، هر زمان که انتخاب کنندگان آنها بخواهند، عزل و فراخوانده میشوند.

۴. مجمع عمومی در هر سطح، از شورای پایه تا شورای نمایندگان، عالیترین مرجع تصمیم گیری هر شورا است. مجمع عمومی واحدها مسئولین اجرایی خود را برای انجام وظیفه در فاصله نشست‌های خود تعیین میکند. این مقامات نیز در هر زمان توسط مجمع عمومی قابل عزل و تغییر خواهند بود.

شعار و ایده مجمع عمومی جای خود را در ذهنیت کارگر آگاه و پیشرو ایران باز کرد. امروز خوشبختانه خیلی‌ها صحت ایده مجمع عمومی را پذیرفته‌اند و یا به آن تسلیم شده‌اند. ما می‌گوییم کارگران کمونیست باید فعالین جنبش مجامع عمومی باشند، چرا که این تنها راه واقعی برای سازماندهی کارگران در مقیاس وسیع و برای پر کردن خلاء کار سازمانیافته توده‌ای - علنی کارگری است. چپ خلقی و روشنفکری می‌تواند از این مسئله صرف‌نظر کند، می‌تواند این مشغله ما را اکتونومیسم بخواند، همه چیز را به بعد از سرنگونی رژیم اسلامی حواله بدهد. امثال اکثریت و حزب توده می‌توانند به شوراهای اسلامی بپیوندند و بعد هم سرخود نماینده ندیده و نشناخته کارگران ایران (!) را به کنگره هجدهم اتحادیه‌های شغلی به اتحاد شوروی بفرستند! سندیکالیست‌های سنتی می‌توانند منتظر شرایطی بشوند که دولت اسلامی اجازه تشکیل اتحادیه به آنها بدهد و سندیکالیست‌های "مخفی" می‌توانند فعلا از سازماندهی عمل توده‌ای کارگران چشم پوشی کنند. برای ما مسئله بنحو دیگری مطرح است.

ما معتقدیم هم کمونیسم و ایده‌های اساسی جنبش شورائی، و هم تجربه جاری کارگران ایران در مبارزات چند ساله اخیر روش مبارزه توده‌ای کارگری در دل همین شرایط اختناق را بدست داده است. انسان باید فقط چشمش را باز کند و آن را ببیند. این روش برپا کردن جنبش مجامع عمومی کارگری است. مبارزه توده صدها هزار نفری کارگران تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند مخفی باشد. رهبری سراسری کارگران می‌تواند مخفی باشد، اما ابراز وجود توده کارگران که مستلزم دخالت مستمر رهبران عملی و علنی و تشکیل تجمعات گوناگون کارگران است، نمی‌تواند در بعد علنی صورت نگیرد. حزب کارگران باید راه واقعی و عملی برای سازماندهی عمل توده کارگران را نشان بدهد. جنبش مجمع عمومی این راه واقعی است.

کمونیست: در قطعنامه فقط چند وظیفه برای فعالین جنبش مجمع عمومی برشمرده شده است آیا می‌توانید یک تصویر ملموس‌تر و همه جانبه‌تری از چهره فعال این جنبش بدست بدهید؟ برای اینکه بتوان رهبران خوب و خستگی ناپذیری برای این جنبش تربیت کرد باید آموزش و تبلیغ چه مقولات و موضوعات دیگر را علاوه بر اهداف مستقیم خود این جنبش در دستور گذاشت؟

منصور حکمت: در این باره باید مفصل و مکرر صحبت کرد. من از این فرصت برای اشاره به چند نکته استفاده می‌کنم. فعال جنبش مجمع عمومی کسی است که نه از یک ایده‌آل مجرد در باره مجمع عمومی، بلکه از مبارزات جاری کارگران حرکت می‌کند. بحث شورا و سندیکا در درون چپ هر چه باشد، اعتراض کارگری هم اکنون جریان دارد و سازمان مناسب، رهبری مناسب و دورنمای پیشروی فوری خود را طلب می‌کند. اگر خود را بجای اینکه "مومنین به شورا" در نظر بگیریم، کارگر پیشرویی بدانیم که باید به مسئله سازماندهی اعتراضات معین در واحدهای معین پاسخ بدهد، آنوقت ارزش مبارزه برای تشکیل مجامع عمومی و ایفای نقش آنها را بهتر درک می‌کنیم. فعال مجمع عمومی کسی است که در اعتراضات جاری کارگران را به استفاده از مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مبارزاتی موثر فرا می‌خواند. میکوشد تا این عمل در واحدهای هر چه بیشتری تکرار شود، میکوشد که این مجامع خصلت ادامه کارتری بخود بگیرند، با هم مرتبط شوند و به رهبری‌های اجرائی شکل بدهند. برای فعال مجمع عمومی انطباق مجامع با یک الگوی از پیشی آنقدر مسئله نیست که ایجاد آنها و گسترش نقش آنها. فعال مجمع عمومی کسی است که دائما از نفوذ خود بعنوان یک کارگر پیشرو برای متقاعد کردن کارگران و رهبران عملی برای اتکاء به این ارگان سود میجوید، نقاط

در ایران، جنبش شورائی را به پرکردن این خلاء موظف می‌کند، و این جنبش برای انجام این وظیفه در ایران امروز زمینه‌ها و پایه‌های مادی مناسبی دارد. شک نیست که جنبش شورائی در چنین شرایطی به تمام افق مبارزاتی خود دست پیدا نمی‌کند. شک نیست که جنبش شورائی در مراحل اولیه از محدودیت‌های زیادی برخوردار خواهد بود. به همین دلیل ما در وهله اول، بعنوان گام اول، از جنبش مجامع عمومی سخن می‌گوییم. این جنبشی برای شکل دادن به شوراهای پایه و ایجاد نوعی رابطه بالفعل و غیر رسمی میان آنهاست که در مراحل بعدی ایجاد شوراهای عالیتر را ممکن می‌کند.

باین ترتیب جنبش مجمع عمومی هم یک پاسخ در خود و مستقل به نیازهای مبارزات جاری است و هم یک سنگ بنای اساسی برای جنبش شورائی در کل. طرفداران اشکال دیگر سازمانیابی توده‌ای کارگران، مثلا مدافعان سندیکاهای رزمنده، می‌توانند و محق خواهند بود که جنبش مجامع عمومی را پایه پیشروی‌های بعدی خود در جهت ایجاد سندیکاها تلقی کنند. ما نه فقط ایرادی در این مسئله نمی‌بینیم، بلکه فکر می‌کنیم اگر این درجه همسوئی میان جناحهای رزمنده جنبش کارگری، مستقل از دورنمای درازمدت‌تر آنها، وجود داشته باشد، جنبش مجمع عمومی و به تبع آن، مبارزات جاری کارگری با سرعت بیشتری رشد خواهد کرد. اما به سهم خود مطمئنیم که جنبش مجامع عمومی تناسب بیشتری با شکل‌گیری بعدی شبکه شوراهای کارگری خواهد داشت تا اتحادیه‌ها و نیز تضمینی خواهد بود برای اتکاء بیشتر تشکلهای توده‌ای کارگری در آینده، از هر نوع که باشند، به دموکراسی مستقیم کارگری.

کمونیست: ما تا حال در باره شورا بعنوان نوعی تشکل صحبت می‌کردیم اما در این قطعنامه بوضوح از "جنبش مجمع عمومی" صحبت می‌شود. منظور از جنبش مجمع عمومی چیست؟ این جنبش با چه خصوصیتی مشخص می‌شود بجز یک شکل معین از تشکل چه هدفی را تعقیب می‌کند و قرار است بکجا برسد؟

منصور حکمت: تبلیغات ما در باره مجمع عمومی تا بحال معطوف به توضیح مطلوبیت و کارائی مجمع عمومی، بعنوان یک ظرف مبارزاتی، برای کارگران بوده است. آنچه ما امروز می‌گوییم اینست که باید از یک جنبش مجمع عمومی سخن گفت. دوره هائی در تاریخ مبارزات کارگری وجود دارد که با پا گرفتن جنبشهای معینی تعریف می‌شود. مثلا جنبش کمیته‌های کارخانه در روسیه، جنبش سندیکائی در اوائل قرن در ایران، و یا جنبش شورائی در طول انقلاب ۵۷، جنبش کنترل کارگری و غیره. فرق تبلیغ مجمع عمومی بعنوان یک ارگان مفید با تلاش در ایجاد یک جنبش مجمع عمومی در این است که در اینمورد اخیر ما میخواهیم مبارزه برای برپائی این مجامع به قطب نمای حرکت و عامل خصلت نمای یک دوره مبارزات کارگری تبدیل بشود. مبارزات کارگری باید با جنبش مجمع عمومی جوش بخورد، هر چه بیشتر این ارگانها تشکیل بشوند، قوام بگیرند و در اعتراضات کارگری نقش محوری پیدا کنند. جنبش مجمع عمومی پاسخ فوری و عملی ما به سازماندهی اعتراضات توده‌ای کارگران در دوره کنونی است. شوراها و جنبش تمام عیار شورائی تنها می‌تواند حاصل درجه‌ای از پیشرفت جنبش مجمع عمومی باشد.

ما ایده مجمع عمومی را بسیار پیش از این طرح کرده ایم. در آن زمان کل چپ روشنفکری و کلیشه‌ای خلقی این ایده را ذهنی و غریب نامید. چند سال مبارزه کارگران ایران معلوم کرد که آنچه ذهنی و غریب است نحوه تفکر سوسیالیسم خلقی ایران در باره جنبش توده‌ای کارگری است. نه فقط کارگران عملا بطور روز افزونی این مجامع را تشکیل دادند و در مبارزه خود به آنها متکی شدند، بلکه

طریق مجامع عمومی حیاتی است.

در مورد نکته آخر، یعنی رابطه ما با مدافعان سایر اشکال سازماندهی توده‌ای، نظیر سندیکاها و غیره، باید رفقا را به بحث‌های قبلی حزب در نقد سکتاریسم ارجاع بدهیم. ما متعلق به طیف کارگران کمونیست و رادیکال و عنصر سازمانده و فعال این طیف هستیم. رابطه درونی این طیف با خود و رابطه آن با سایر گرایش‌های درون طبقه کارگر، رابطه‌ای مبتنی بر درک منافع بنیادی کل طبقه ماست که اتحاد و تقویت صف کارگران در مبارزه علیه بورژوازی محور اساسی آن است. ما نظرات خود، سیاست‌های خود و آلترناتیوهای خود را با حرارت تمام تبلیغ می‌کنیم و میکوشیم به نظر و سیاست بخش هر چه وسیع‌تری از کارگران و رهبران و محافل پیشرو آنها تبدیل شود. اما در همان حال هر جا حرکتی در جریان است که ابزاری برای مبارزه کارگران بسازد، بر اتحاد آنها، ولو در یک بخش، بیافزاید، حتی از حقوق انکار شده کارگران را بگیرد، خود ما اولین کسانی هستیم که آستین بالا میزنیم و در این حرکت شرکت می‌کنیم. هیچ تلاش کارگری نیست که ما به سرنوشت آن بی اعتنا باشیم. ما آلترناتیو خود را با شرکت بخش هر چه بیشتری از کارگران پیشرو و مبارز میسازیم، ما ارجحیت سیاست عملی خود را همیشه و در هر شرایطی توضیح می‌دهیم، اما در عین حال عنصر فعال هر سنگربندی واقعی کارگران خواهیم بود. مهم تشخیص حرکت‌های اصیل کارگران برای اتحاد و مبارزه (در هر شکل) از حرکت‌های غیر واقعی، تخیلی و یا مضر بحال مبارزه کارگری است. تشخیص این مسئله در هر مورد، برای کمونیست و کارگر پیشروی‌ای که از نزدیک با حرکات کارگری در تماس باشد و منافع کل طبقه را مد نظر قرار داده باشد، دشوار نیست. مشروط بر اینکه فعالین ما در هر مورد معین با حساسیت و دلسوزی لازم این حرکات را مطالعه و تحلیل کنند.

سیاست ما دامن زدن به جنبش مجمع عمومی و بسط جنبش شورائی است. سیاست ما تضعیف تلاش‌های گرایش‌های دیگر برای ایجاد سندیکاها و تشکلهای توده‌ای دیگر نیست. امید ما اینست که با تلاش ما جنبش مجمع عمومی و جنبش شورائی بخش هر چه بیشتری از نیروهای طبقه کارگر برای متشکل شدن و متحد شدن را بخود کانالیزه کند.

نشریه کمونیست شماره ۳۷، اسفند ۱۳۶۶

قدرت آنرا به کارگران می‌شناساند، و تلاش میکند عناصر و محافل هر چه بیشتری از کارگران پیشرو را به یک حرکت هماهنگ برای برپائی این مجامع جلب کند. برای تربیت فعالین جنبش مجمع عمومی، حزب باید بیش از هر چیز روی رابطه این جنبش با مبارزات جاری تاکید کند. بنظر من رهبران و فعالین جنبش مجمع عمومی عمدتاً از درون رهبران عملی جنبش اعتراضی موجود پیدا خواهند شد.

یکی از موضوعاتی که جزء لاینفک تبلیغات ما باید باشد، توضیح این واقعیت است که حتی در دل اختناق میتوان کار علنی و توده‌ای کارگری را سازمان داد. روابط پنهانی کارگران پیشرو، روابط حزبی و مخفی کارگران کمونیست به تنهایی برای سازماندهی مبارزات جاری کافی نیست. حیاتی است، اما کافی نیست. اگر امکان اعتراض دستجمعی را از کارگران بگیرد، هیچ چیز از جنبش کارگری باقی نمی‌ماند. کسبه میتوانند به فتوای غیابی فلان مرجع یک روز چهارشنبه همگی دکانهایشان را تعطیل کنند. کارگر در مبارزه نیازمند تجمع فیزیکی و اعمال قدرت دستجمعی است. تنها به این شکل کارگران احساس قدرت میکنند، تنها به این شکل کارگران پیشرو میتوانند نقش خودشان را در رهبری صف کارگران بازی کنند. بنابراین ایده‌های متری به مراکز غیبی و تبعیت اتم‌های کارگری از آن را باید کنار گذاشت. باید امکان مبارزه دستجمعی و دوشادوش کارگران را ایجاد کرد. کسی که میگوید اختناق نمیگذارد، باید برود خانه و استراحت کند. ما میگوئیم مجمع عمومی ظرف امتحان پس داده این مبارزه است. تبلیغات ما باید اعتماد به مجامع عمومی و قدرت آنها را افزایش بدهد.

کمونیست: و بالاخره در پایان میتوانیم کمی در باره رابطه حزب با فعالین حزبی با این تشکلهای توده‌ای و مشکلاتی که ممکن است در عمل برای آنها بوجود بیاید صحبت کنید؟

منصور حکمت: پاسخ جامع به این سوال هم تنها میتواند به آینده و به سیر عملی فعالیت ما موکول بشود. بسیاری از سوالهای پراتیک هنوز بطور جدی طرح نشده اند. بنابراین اینجا صرفاً به برخی جوانب کلی مسئله اشاره میکنم. بطور واقعی ما با این مسائل روبروئیم: تثبیت و آموزش ایده شوراهای، براه انداختن یک جنبش واقعی مجامع عمومی و برقراری یک رابطه سالم و خلاق با مدافعان سایر اشکال تشکلهای توده‌ای. در مورد اولی نکته پیچیده‌ای وجود ندارد. ما باید حقانیت شوراهای و اصولیت جنبش شورائی را مداوماً و بطور زنده، با ارجاع به خصوصیات بنیادی شورا (سازمانیابی حداکثر نیروی توده‌ای کارگران، میدان دادن به رهبران عملی وارد و آشنای کارگری، دموکراسی مستقیم، آمادگی برای کسب قدرت و غیره) توضیح بدهیم.

در مورد نکته دوم، جنبش مجمع عمومی، قبلاً صحبت کردم. باید از لاک تبلیغی صرف بیرون آمد و دست بکار برپا کردن، گسترش دادن و به هم مرتبط کردن آنها شد. فقط این نکته را اضافه و تاکید میکنم. همانطور که گفتیم جنبش مجمع عمومی جنبشی برای ممکن کردن عمل توده‌ای و وسیع کارگران است. اما این به آن معنی نیست که این جنبش تماماً به یک فعل و انفعال علنی و توده‌ای متری است. کارگران کمونیست و فعالین این جنبش باید روابط نزدیک تر و از لحاظ اجرائی مخفی خود را برای هدایت این جنبش سازمان بدهند. پشت سر جنبش مجمع عمومی، شبکه‌های بهم مرتبط کانونها و محافل کارگری و سازمانهای حزبی کارگران پیشرو قرار دارد. در باره جوانب مختلف تلفیق کار مخفی با فعالیت علنی و توده‌ای قبلاً صحبت کرده ایم (رجوع کنید به مقالات مختلف در باره آژیتاتورها، سیاست سازماندهی حزب و غیره). فقط تاکید میکنم که این فعالیت مخفی برای موفقیت جنبش مجمع عمومی و هدایت اعتراضات کارگری از

ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است

اما دوست سندیکالیست ما از اینجا نتیجه میگیرد که:

"خوب اگر قرار است که تشکیلات توده‌ای کارگران، مثلا سندیکا دنبال خواستهای کارگران را بگیرد، باید با دولت و کارفرما طرف شود. دولت و کارفرما حاضر نمیشوند با تشکیلاتی که رسمیت قانونی نداشته باشد، صحبت کنند. بنابراین ما باید خودمان با زبان خوش از آنها دعوت کنیم که خودشان در تشکیل شوراهای سندیکاهای ما شرکت کنند. اجازه تشکیل آن را به کارگران بدهند و نماینده بفرستند و بر انتخابات آن نظارت کنند، تا بعد نتوانند باصطلاح دبه دربیابورند و از مذاکره با نمایندگان سندیکا شانه خالی کنند..."

اتفاقا ما با همین نتیجه‌گیری مخالفیم. به این می‌گویید نتیجه‌گیری غلط از مقدمه چینی درست. به این می‌گویید دوستی خاله خرسه در حق کارگران. چرا؟ برای اینکه:

اولا، باید توجه کنید که هر اصلاحات و هر بهبودی، هر چند جزئی، در زندگی کارگران در جامعه سرمایه‌داری، نتیجه جنبی و فرعی مبارزه انقلابی آنهاست. اگر میخواهید دولت را به مذاکره با کارگران بکشانید، باید قدرت مستقل کارگران را در مقابل دولت و سرمایه‌داران علم کنید. هیچ دولتی، هر قدر هم که عوامفریب باشد، علاقه‌ای به مذاکره با کارگران حرف گوش کن و قانون طلبی که از پیش معلوم باشد دست به اعتصاب و تحصن و تظاهرات و عمل مستقیم نمیزنند، نخواهد داشت. خود شما چند بار شاهد بوده‌اید که دولت در مقابل کارگران شانه بالا انداخته و حتی دست به تهدید و رجزخوانی زده. اما هنگامیکه نیروی مستقل متمرکز و مصمم کارگران را در برابر خود دیده است، وقتی با تهدید و اعتصاب سراسری روبرو شده است، خود با سر دویده و حاضر به مذاکره با نمایندگان واقعی کارگران شده است. از طریق جلب رضایت دولت و کارفرما نمیتوان با آنها مبارزه کرد. کارگران باید قدرت خود را به آنها تحمیل کنند.

در مورد تشکیل و رسمیت یافتن شورا و سندیکا هم همین قانون اساسی مبارزه طبقاتی حکمفرماست: اصلاحات نتیجه جنبی مبارزه انقلابی است و هر اصلاح و بهبود جزئی را نیز باید به نیروی همبستگی و رزمندگی طبقه کارگر به طبقه سرمایه‌دار و دولت او تحمیل کرد. شورا و سندیکا ابزاری برای مبارزه کارگران در جهت کسب حقوق آنهاست. حقوقی که سرمایه‌داران آن را غصب کرده‌اند و به زبان خوش پس نمیدهند. از طریق جلب رضایت دولت و سرمایه‌دار نمیتوان ابزار مبارزه علیه آنها را بوجود آورد. هیچ دولت بورژوایی برای کارگران شورا و سندیکای واقعی تشکیل نمیدهد و راه انتخاب شدن نمایندگان واقعی و انقلابی کارگران را باز نمیگذارد. ما باید تشکیلات توده‌ای و نمایندگان واقعی خود را به دولت تحمیل کنیم. ما باید به نیروی همبستگی و اتحاد خود کارگران دولت و کارفرما را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند. این تنها نیروی خود ما، نیروی مبارزه متحدانه ماست که به تشکلهای ما رسمیت میبخشد و نمایندگان ما را صاحب "صلاحیت" میکند.

از این گذشته کسی که به خاطر بهبود اوضاع کارگران، با دست خود پای دولت را در امر طبقه کارگر به میان میکشد، حداکثر دوست نادان کارگران است. او منافع طبقاتی، پایه‌ای و سراسری کارگران را به منافع آبی و جزئی، که آنها معلوم نیست از راه مسالمت جویانه تا چه حد قابل دستیابی باشد، میفروشد. تمام مبارزه کارگران بر علیه سرمایه‌داران، مبارزه‌ای بر سر کوتاه کردن دست سرمایه و سرمایه‌داران از حیات اقتصادی و سیاسی کارگران است. مبارزه‌ای که تا ساقط کردن کل حاکمیت طبقاتی سرمایه‌داران بر جامعه باید

نگاهی به خواستهایی که کارگران در طول چند سال گذشته، طی مبارزات خود مطرح کرده‌اند، نکته مهم، و یا در واقع نقطه ضعف و اشتباه مهمی را در کار کارگران پیشرو برجسته میکند. می‌گوییم کارگران پیشرو، زیرا این دسته از کارگران نقش مهمی در شکل دادن به خواستها و شعارهای مبارزات جاری کارگری دارند و بدون شک در صورتی که این رفقا از یک خط اصولی و حساب شده پیروی کنند، جنبش کارگری گامهای بلندی به جلو برمیدارد. اما این اشتباه چیست؟ دیده‌ایم که در میان خواستههای کارگران از دولت و کارفرما، یعنی در میان خواسته‌هایی نظیر کاهش ساعت کار، اضافه دستمزد، تعطیلی پنجشنبه‌ها، سود ویژه، اخراج مدیران حزب الهی و غیره، گاه و بیگاه خواست تشکیل شورا و سندیکا هم مطرح میشود. یعنی کارگران در مواردی از دولت و وزارت کار میخواهند که برای آنها شورا و سندیکا ایجاد کنند، و یا در موارد دیگری، کارگران از وزارت کار میخواهند که نماینده بفرستد تا بر "قانونی بودن" جریان انتخابات شورا و سندیکای آنها نظارت کند.

ما کمونیستها با اینگونه درخواست شورا و سندیکا از دولت مخالفیم. هیچ بخشی از طبقه کارگر به اندازه کمونیستها مدافع این نیست که کارگران سازمانها و تشکلهای علنی و توده‌ای خود را بوجود آورند. این لازمه پیشروی طبقه کارگر است. اما ما با این مخالفیم که کارگران تشکیل این تشکلهای، تشکیل شوراهای سندیکاهای را از دولت و وزارت کار سرمایه‌داران درخواست کنند. ما با این مخالفیم که کارگران از دولت و سرمایه‌داران بخواهند که آنها را متشکل کنند و در اتحادیه‌ها و شوراهای سازمان دهند. ما با این مخالفیم که کارگران با دست خود دولت را بر امر کارگران حاکم کنند و از او بخواهند که بر انتخابات کارگری "نظارت" کند و قاضی "صلاحیت" نمایندگان کارگران بشود.

ما می‌گوییم تشکیل شورا و سندیکا امر خود کارگران است و محتاج اجازه قبلی دولت و نظارت نماینده و یا بازرس مواجب بگیر وزارت کار نیست.

اما هر سندیکالیست اصلاح طلب و استخوان خرد کرده‌ای که عمری به دنبال حقوق صنفی کارگران دویده باشد قطعا به این حرف ما اعتراض خواهد کرد. او خواهد گفت:

"این یک واقعیت است، و شما کمونیستها هم با آن موافقت کنید، که کارگران به تشکیلات توده‌ای خود نیاز دارند. کارگران نمیتوانند دندان روی جگر بگذارند، شاهد کاهش روزمره دستمزدشان و افزایش فشار کار و محرومیت‌هایشان باشند و هیچ نگویند. و یک روز صبح ناگهان انقلاب کمونیستی کنند، حکومت کارگری بر سر کار بیابورند و همه آنچه را که شما کمونیستها در برنامه‌تان آورده‌اید عملی سازند. کارگران باید بطور روزمره برای بهبود اوضاع خودشان مبارزه کنند و این محتاج تشکیلات توده‌ای و صنفی کارگران است."

بله، تا اینجای بحث ما کمونیستها هم موافقت... و نه فقط این، بلکه می‌گوییم تشکلهای توده‌ای کارگران تنها ابزاری برای بهبود اوضاع آنها نیست، بلکه همچنین میتواند زمینه‌ای برای بهتر و سریعتر متشکل شدن کارگران تحت سیاست انقلابی طبقه کارگر، یعنی سیاست کمونیستی باشد. ما کمونیستها نه فقط اصلاحات، بلکه حتی انقلاب کارگری را بدون تشکیلات توده‌ای گوناگون کارگران، یعنی بدون تشکلهایی که میلیونها کارگر را در خود جای دهد عملی نمیدانیم.

ادامه یابد. مبارزهای که باید به تشکیل حکومت کارگری منجر شود. اما این دوستان کوتهمین که فقط در فکر "قانونی کردن" شورا و سندیکا هستند، استقلال کارگران را به یک سندیکای اصلاح طلب و مورد اعتماد دولت و سرمایه‌داران می‌فروشند. وگرنه هیچ کارگر آینده‌نگر و آگاهی برای اینکه دولت فردا حاضر باشد بر سر چند درصد اضافه دستمزد با نمایندگان سندیکا صحبت کند و آنها را به رسمیت بشناسد، خودش امروز با دست خود پای دولت را به امور کارگران باز نمی‌کند و از دولت دعوت نمی‌کند که بیاید و کارگران را مطابق میل خود سازمان بدهد و یا هر نماینده بی‌آزار و سر به زیر و یا حتی سازشکاری را که می‌خواهد از صندوق درآورد. با چنین شیوه‌ای، یعنی با مطالبه شورا و سندیکا از دولت و وزارت کار، هیچ چیز بجز سندیکای زرد طرفدار دولت و شورای اسلامی مجیزگوی جمهوری اسلامی نصیب کارگران نخواهد شد.

اگر می‌خواهیم شورا و سندیکای واقعی داشته باشیم و دولت را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند، راهش این است که خودمان راساً دست بکار ایجاد شورا و سندیکا بشویم و به دولت و کارفرما و وزارت کار هم بفهمانیم که کارگران متحد، کارگران همبسته، توده‌های کارگران کارخانه، این شورا و سندیکا را شورا و سندیکای خودشان میدانند، یکپارچه از آن حمایت میکنند و اجازه نمیدهند مویی از سر نمایندگان و رهبران آن کم شود. اینجا هم این نیروی اتحاد و همبستگی خود کارگران است که میتواند دولت را به تسلیم وادارد.

اگر می‌خواهیم شورا و سندیکای واقعی داشته باشیم و دولت را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند، راهش این است که خودمان راساً دست بکار ایجاد شورا و سندیکا بشویم و به دولت و کارفرما و وزارت کار هم بفهمانیم که کارگران متحد، کارگران همبسته، توده‌های کارگران کارخانه، این شورا و سندیکا را شورا و سندیکای خودشان میدانند، یکپارچه از آن حمایت میکنند و اجازه نمیدهند مویی از سر نمایندگان و رهبران آن کم شود. اینجا هم این نیروی اتحاد و همبستگی خود کارگران است که میتواند دولت را به تسلیم وادارد.

اگر می‌خواهیم شورا و سندیکای واقعی داشته باشیم و دولت را ناگزیر کنیم که شورا و سندیکای ما را به رسمیت بشناسند، راهش این است که خودمان راساً دست بکار ایجاد شورا و سندیکا بشویم و به دولت و کارفرما و وزارت کار هم بفهمانیم که کارگران متحد، کارگران همبسته، توده‌های کارگران کارخانه، این شورا و سندیکا را شورا و سندیکای خودشان میدانند، یکپارچه از آن حمایت میکنند و اجازه نمیدهند مویی از سر نمایندگان و رهبران آن کم شود. اینجا هم این نیروی اتحاد و همبستگی خود کارگران است که میتواند دولت را به تسلیم وادارد.

نتیجه هر نوع دخالت دولت در تشکیل شوراهای سندیکاهای از پیش معلوم است. مگر بارها ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم که به نام شورا، جاسوسان حزب اللهی را به ما تحمیل کرده‌اند؟ مگر ندیده‌ایم و تجربه نکرده‌ایم که نمایندگان واقعی ما را نپذیرفته‌اند و یا حتی دستگیر و اخراج کرده‌اند؟ مگر ندیده‌ایم که حضرات وزارت کار همواره "صلاحیت" کارگران کمونیست و انقلابی را رد کرده‌اند و جلوی انتخاب شدن آنها را با هزار تقلب و دوز و کلک گرفته‌اند؟ آیا قرار است وضع به همین ترتیب بماند و این تجارب تکرار شود؟

ممکن است کسی بگوید "این کار، یعنی دعوت دولت به دخالت در تشکیل تشکلهای کارگری از روی ناچاری است. آخر دولت در مقابل کارگران دست بالا دارد". البته بدون شک این هم یک عامل مؤثر در طرح این مطالبه نادرست است. اما ذهنیت "قانون طلب" و سندیکالیستی بخشی از کارگران نیز نقش مهمی در این مساله دارد. کافی است تجربه کارگران چاپ تهران را بیاد بیاوریم. رفقای کارگر چاپ تهران پس از قیام، یعنی وقتی که کارگران کاملاً دست بالا را داشتند، تصمیم گرفتند سندیکای دوران شاه را منحل کنند و سندیکای جدید تشکیل بدهند. نمایندگان سندیکای قبلی مدعی شدند که مدت "قانونی" نمایندگی آنها تمام نشده و تا مرجع قانونی نباشد که دفاتر و اموال و پول سندیکا را تحویل بگیرد، و تا هیات مدیره جدید "قانوناً" مشخص نشده باشد، کنار نخواهند رفت. جالب است! در شرایطی که شاه و قوانین و کل دستگاه قانون گذار پیش از دست کارگران مسلح فراری بودند، نماینده سندیکای سلطنتی قانونی بودن خودش را به رخ میکشد! اما جالب‌تر و مایه تاسف این است که کارگران پیشرو چاپ هم به این استدلال تسلیم شدند. آنها سه ماه هر روز جلسه کردند تا تدارک انتخابات ببینند، در روزنامه‌ها اطلاعیه انتخابات چاپ کردند و از وزارت کار جمهوری اسلامی دعوت کردند که در انتخابات شرکت کند و بر آن نظارت کند. حضرات نمایندگان "قانونی" هم در روز انتخابات مدعی شدند که خود آنها باید بر انتخابات نظارت کنند، زیرا مطابق "قانون" انتخابات را هیات مدیره سابق برگزار میکند. نتیجه چه شد؟ هیچ، آنها حرف خود را پیش بردند و مجدداً هر سه نفرشان

ما می‌گوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراهای سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده‌اند به رسمیت بشناسد.

ما می‌گوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراهای سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده‌اند به رسمیت بشناسد.

ما می‌گوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراهای سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده‌اند به رسمیت بشناسد.

ما می‌گوئیم، کارگران باید همبسته و متحد اعلام کنند که دولت به هیچ وجه حق ندارد در تشکیل شوراهای سندیکاهای کارگران دخالت کند. دولت باید هر نماینده و هر تشکلی را که کارگران به اراده خود انتخاب و ایجاد کرده‌اند به رسمیت بشناسد.

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران درباره اتحادیه‌های کارگری

راستش فکر میکنم در صحبت رفیق امیر، بار اصلی بحث روی انتقاد از اکونومیسم و تریونیسم بود و مقداری هم سعی شده بود که نفس مبارزه اقتصادی و حتی نفس اتحادیه از سیاست تریونیسم و سیاست اکونومیسم جدا بشود. ولی وقتی به کل بحث در مجموعه‌اش فکر کردم، دیدم در این بحث به مبارزه اقتصادی مقداری ظلم شده و شخصاً فکر میکنم که اینجا باید از مبارزه اقتصادی و اهمیتش صحبت کنم. بخصوص در صحبت‌های آخر رفیق امیر فکر میکنم جایگاه واقعی مبارزه اقتصادی به مقدار زیادی کمرنگ شد. بعلاوه با توجه به اشاراتی که به انحرافات موجود کرد، در کسانی که با ما مخالفند، در رزمندگان و راه کارگر و انحرافات آنها، فکر میکنم یک انحراف واقعی‌تر و خطرناکتری که روبروی ما هست را هم باز به همین اعتبار کمرنگ کرد.

در مورد این که آیا مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری یا سنگ اول مبارزه طبقاتی هست یا نه فکر میکنم چند تبصره لازم است. بنظر من مبارزه اقتصادی سنگ اول آگاهی کارگری هست. یعنی این تصور که گویا طبقه کارگر میتواند مستقل از درک موجودیت خودش بعنوان فروشنده نیروی کار به درکی سوسیالیستی برای ایجاد یک نظم نوین برسد، بنظر دشوار است. فکر میکنم پروسه خودبخودی پیوستن کارگران به هر نوع مبارزه‌ای از آنجایی میگذرد که آنها به وضعیت خودشان در جامعه سرمایه‌داری بعنوان فروشنده نیروی کار پی میبرند و تحمیل‌ها و اجحاف‌هایی که از این بابت به آنان میشود.

ثانیاً فکر میکنم این تصادفی نیست که یونیونیسم و اکونومیسم با مبارزه اقتصادی تداومی پیدا میکنند، کنار کشیدن از سیاست با مبارزه اقتصادی تداومی میشود، و همینطور این هم تصادفی نیست که بطور طبیعی، سر و کله بخش بیشتری از کارگران پیشرو و فعال در مبارزات اقتصادی پیدا میشود. علتش این است که شرکت کردن در مبارزه اقتصادی از نظر جامعه بورژوازی موجه‌تر است. یعنی اینکه طبیعی است که کسی میخواهد جنس خودش را بقیمت بالاتری بفروشد، یا کسی میخواهد بعنوان بشر حق داشته باشد بیمه داشته باشد، بهداشت و دستمزد بالاتری داشته باشد و الزاماً مخالف نظم موجود و مدافع زیر و رو کردن آن نیست. این را جامعه میپذیرد، حتی در فاشیستی‌ترین حکومتها. وقتی شما از این صحبت میکنید که هر مبارزه اقتصادی فوراً توسط بورژوازی سرکوب میشود، من میگویم بطریق اولی مبارزه کمونیستی و سوسیالیستی صد بار بدتر سرکوب میشود. بعضی مواقع در فاشیستی‌ترین کشورها اعتراض بر سر ساعت کار، اعتراض بر سر بیمه، اعتراض بر سر موقعیت بهداشتی کارخانه چیزی است که بهتر تحمل میشود تا مبارزه‌ای که مثلاً برای از میان برداشتن دیکتاتوری یا از بین بردن مالکیت خصوصی سر بگیرد. میخواهم بگویم این درست است که این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را بسرعت در یک دوره تاریخی معین در یک کشور، به یک مبارزه سیاسی بر سر قدرت، یا به جنگی - از سر عصیان یا آگاهانه - برای قدرت سوق میدهد. ولی واقعیتش این است که در نرم عمومی جامعه سرمایه‌داری همیشه فرجه‌ای برای مبارزه اقتصادی باز میشود. و گرنه بطور طبیعی طبقه کارگر به عصیان کشیده میشود و اصلاً مضمحل میشود. چون نفس موجودیتش و رابطه‌اش با سرمایه در گرو این مبارزه است. بنابراین آنچه‌ای که میخواهم بگویم این است که خطری که ما را تهدید میکند این نیست که جریانی بیاید و در مقابل ما اکونومیسم و سندیکالیسم را نمایندگی کند. اتفاقاً خطر اینجا است که ما در مرزبندی با اکونومیسم

و سندیکالیسم، چشممان را از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و جایگاه تاریخی برای این طبقه، و جایگاه همیشگی برای این طبقه و همچنین جایگاه تاکتیکش برای حزب کمونیست ایران، ببندیم. جایگاه تاریخی مبارزه اقتصادی به این معنی که گفتم جزء خودآگاهی طبقه کارگر است و اگر این پروسه را تحت تأثیر وضعیت اختناق سیاسی یا دیکتاتوری قرار بدهیم، آنوقت به همان نتیجه عجیبی میرسیم که رفیق امیر میرسد، که میگوید: "ذهنیت کارگر ایرانی قابل مقایسه با یک کارگر متوسط انگلیسی نیست". من این را قبول ندارم. و این نفس شوریدن علیه حکومت مرکزی بدون این که نشان داده باشد که چه آلترناتیوی این کارگر در مقابل حکومت مرکزی مجسم میکند، بدون اینکه مشخص شود که این کارگر معینی که علیه حکومت مرکزی شوریده است، با چه چیزی میشود فریبش داد، بخودی خود امتیازی نیست، بخودی خود نشان دهنده سطح آگاهی بالاتری نیست، بخصوص بخودی خود نشان دهنده سطح تجربه بالاتری نیست. اصلاً نشان‌دهنده نداشتن هر نوع تجربه است.

طبقه کارگر ایران با ضعف اساسی در درک این که باید متحد بشود مشخص میشود. این درکی است که طبقه کارگر انگلیس سنتاً دارد. طبقه کارگر ایران با آلت دست شدنش توسط احزاب بورژوازی مشخص میشود. طبقه کارگر انگلیس یک حزب بورژوازی را خودش سازمان داده. ولی اگر شما بگویید بسادگی میشود طبقه کارگر انگلیس را تحت تأثیر فاشیست، تحت تأثیر کنسرواتیسم و حزب لیبرال یا اوروکونومیسم قرار داد؟ نه، قرار نمیگیرد، به سنت‌ها و داده‌های مشخص عقیدتی درون طبقه خودش پایبند است. طبقه کارگر انگلیس آگاهانه‌تر رفرمیست است. طبقه کارگر ایرانی همیشه بازیچه دست مجاهدین، خمینی، جبهه ملی و حزب توده و امثالهم باقی مانده. میخواهم بگویم طبقه کارگر ایران با پافشاری نکردنش بر روی مطالبات اقتصادی و نداشتن یک ذهنیت مرتبط به مطالبات اقتصادی مشترک، اصلاً مبنای رشد پوپولیسم و مبنای رشد احزاب خرده بورژوازی و مبنای ضعف تاریخی کمونیسم در ایران بوده.

اگر شما مجسم کنید که کارگر صنعت نفت به آن درجه‌ای که به عنوان یک صنف - بعنوان کارگر صنعت نفت - و با عمل اقتصادی خاص خودش - حتی اگر نمیگفت از هاری برود - دست به مبارزه میزد، تا همان درجه به جنبش کمونیستی در مقابل جنبش اسلامی کمک کرد، آنوقت متوجه میشوید که خود ذهنیت طبقاتی - اقتصادی طبقه کارگر چه سهم مهمی دارد در تسهیل امر کمونیست‌ها در مقابل اپوزیسیونی که فقط میخواهد رژیمها را براندازد و حکومت‌های استبدادی را به غیر استبدادی و یا به نوع دیگری از استبداد تبدیل کند. کارگر ایرانی براحتی امروز میتواند دوباره ابزار اپوزیسیون غیر کمونیست بشود و دوباره در انقلاب ایران پای قضیه‌ای برود که سرش را کلاه بگذارند. به دلیل اینکه درک روشنی از مبارزه اقتصادی ندارد.

نکته دیگری که تاریخاً مسجل شده این است که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نوعی محک کمونیسم هم هست. شما لهستان را دارید؛ بالأخره بعد از سی سال چهار سال پنجاه سال بجایی رسیده‌ایم که عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند سوسیالیسم و نظم نوین و عده‌ای هم گفته‌اند نان شب و ساعت کار. بطور تاریخی محک این که آن سوسیالیسم و نظم نوین بود، بالأخره به این بر میگردد که آیا نان شب و ساعت کار بطور راحت‌تری دارد تأمین میشود؟ آیا آن ایده که آدم صبح ماهیگیر است، شب نقاش و بعد از ظهر جوشکار، دارد تحقق پیدا میکند؟ یعنی وضعیت اقتصادی، عینی و مادی طبقه کارگر بطور دائمی ملاًک موفقیت کمونیست‌ها و ملاًک حقانیت هر تفکر کارگری است. اگر بنا باشد این مبارزه اقتصادی کمرنگ شود - این مطالبات اقتصادی به عنوان محور اصلی موجودیت طبقاتی طبقه کارگر - بنظر من میشود هر چیز ولونتاریستی را میشود به او قالب کرد؛ "خوب این دولت تو است دیگر"، "ملی کردیم دیگر"

و یا مثلاً "حکومت سوسیالیستی است دیگر" و یا "جبهه ضد فاشیستی است دیگر!"

بنظر من درجه و قوف طبقه کارگر به منافع خاص اقتصادی و مطالبات خاص اقتصادی کمک میکند که کمونیست‌ها، و نه احزاب رفرمیست که بر سر قدرت سیاسی در داخل بورژوازی با همدیگر چانه میزنند، قدرت بگیرند. چون فقط اینها هستند که سیستمی را برای جامعه پیشنهاد میکنند که قابلیت تحقق آن مطالبات را دارند. و یکی از عوامل افشاگری از رویزیونیسم و رفرمیسم در احزاب بعد از کمینترن دقیقاً همین مطالبات اقتصادی طبقه کارگر بود. فکر میکنم این نکته هم در این بحث کمرنگ میشود.

اما در مورد خود ایران، بنظر من آن چیزی که ما را تهدید میکند دور ماندن از طبقه کارگر است نه دنباله‌روی از طبقه کارگر. اصلاً فکر نمیکنم که راه کارگر و رزمندگان و غیره دارند یک جریان سندیکالیستی درست میکنند که از ما نیرو میگیرد. فکر میکنم بر عکس است. راه کارگر و رزمندگان و امثالهم یکبار دیگر دارند نشان میدهند که در فردای دمکراسی آن کارگری است و ما روشنفکری. اگر بخواهی الان بفهمی که چه انحرافی حزب کمونیست را در رابطه با طبقه کارگر تهدید میکند، من میگویم که این اصلاً اکونومیسم و سندیکالیسم نیست، بلکه باز هم ولونتاریسم و پوپولیسم و روشنفکرگرای است. اگر بطور واقعی نگاه کنید میبینید که حساسیت حزب ما آنجا کم است که به مطالبات اقتصادی، به موجودیت عینی طبقه کارگر و مبارزه واقعی هرروزه‌اش مربوط میشود. آنجا است که ما هیچ چیز نمیدانیم. آنجا است که یک نفر در صف ما صاحب‌بنظر نیست. آنجاست که روزنامه ما و رادیوی ما و غیره خالی است. فکر میکنم در فردایی که بحران انقلابی در ایران پا بگیرد، آن جریانی که به سمت خارج شدن از طبقه کارگر میکشد و دور ماندن از طبقه کارگر، جریان ماست نه رزمندگان. این دنباله‌روی‌ای که رزمندگان یا راه کارگر از خودشان نشان میدهند، از اکونومیسم‌شان نیست، من این را تضمین میدهم. این از تلاششان برای جلب کارگر است. اینطور نیست که رویزیونیسم روسی ناگهان در ایران اکونومیست از آب در آمده، یعنی فکر میکند که باید مطالبات اقتصادی کارگران را متحقق کرد، فکر میکند باید با نیروی خودشان متحقق کرد، یا فکر میکند این هدف اساسی است! نخیر اینطور نیست. راه کارگر از مطالبات اقتصادی و از تشکیلاتهای خودبخودی کارگران دفاع میکند که تحبیب‌شان کند. برای چه؟ برای اینکه سیاست از بالا و کاملاً ارادی و غیر کارگری و ضد کارگری و ضد همان مطالبات اقتصادی خودش را پس‌فردا پیش ببرد. میخواهد کارگری بشود. این جزو پروسه کارگری شدن رزمندگان است. به این پدیده باید در این چهارچوب نگاه کرد. و این نوعی نشان دادن حساسیت این جریانات، به مسائل خود طبقه کارگر است.

وقتی ما اینها را نقد میکنیم، اگر این وجه را نبینیم و اینها را به اسم اکونومیست بگویم، بنظر من در دست اینها بازی کرده‌ایم. درست است که عقایدشان اکونومیستی است ولی این تبلیغات اکونومیستی خاصیت نزدیک کردن این سازمانها به خود بافت کارگری جامعه ایران را دارد، چیزی که ما از آن غافلیم.

من میگویم کمرنگ کردن مبارزه اقتصادی در این مقطع، کمرنگ کردن جایگاهش در کل آگاهی و خودآگاهی طبقه کارگر، کمرنگ کردن آن در رابطه حزب، کارگران و انقلاب سوسیالیستی، نتیجه‌اش این میشود که ما دوباره به سازمان پیکار و یا رزمندگان دوره قدیم تبدیل بشویم. سازمانی بدون لمس با طبقه.

بگذارید بحثم را اینطور فرموله کنم؛ میگویم مبارزه اقتصادی یکی از اجزاء مبارزه طبقاتی است. این در بحث رفیق امیر کمرنگ شد.

درست است که سعی کرد که خیلی جاها حساب مبارزه اقتصادی را از اکونومیسم و غیره جدا کند، ولی وقتی به آخر بحثها رسیدیم با نوع تأکیدها و مکتبها بنظر رسید که خود مبارزه اقتصادی اینجا دارد سرکوفت میخورد. که بنظر من نه فقط حیاتی است بلکه غلط نیست اگر بگویم گام اول در شکل طبقه است. غلط نیست اگر بگویم گام اول در خودآگاهی طبقه است. مرزبندی خیلی دوآتشه با این، میتواند ما را از آن طرف بیاندازد که این پروسه حیاتی را - که بنظر من مهم است - نبینیم.

در چهارچوب تاریخ واقعی ایران هم اگر نگاه کنیم باز این را میبینیم که سنتاً احزاب چپ ایران، از بالای سر طبقه کارگر، برای استفاده از طبقه کارگر بعنوان "دمکرات پیگیر" و برای تغییر رژیم به رژیم دیگری که اصلاً جدا از سنت کارگری نتیجه گرفته‌اند، به طبقه کارگر فراخوان دادند و یا اصلاً ندادند. مثل مشی چریکی.

ما از کدام سر داریم به طبقه کارگر و به اکونومیسم نزدیک میشویم؟ لنین وقتی با این مسأله روبرو است، جنبش روشنفکران را ندارد، جنبش کارگران روس را دارد که اکونومیستند و در اکونومیسم دست و پا میزنند و همانها هم سوسیال دمکراتند. یعنی بدنه سوسیال دمکراسی از بدنه جنبش اکونومیستی در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۳ تفکیک‌پذیر نیست. سوسیال دمکراسی روس بعنوان جنبش کمونیستی کارگران روسیه شروع شد. کمونیسم ایران بعنوان جناح چپ جنبش روشنفکری-لیبرالی و جنبش مذهبی-خرده بورژوازی شروع شد و هیچ ریشه‌ای در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و حال و هوای آن مبارزه ندارد و به همین خاطر بینهایت از این طبقه و رهبران عملی آن جدا است.

قدرت تاریخی حزب توده، اکثریت و راه کارگر برای نزدیک شدن به رهبران عملی بخاطر این است که آنها از این سنت، از سنت پوپولیسم، شروع نمیکنند. آنها از سنت روسی شروع میکنند و آن سنت روسی جای خیلی تعریف شده‌ای برای مبارزه اقتصادی طبقه کارگر دارد. آن هم این است که: تا وقتی که در اپوزیسیونی، بادش بزن و وقتی که رسیدی بقدرت، زیرش بزن! اینها هم دارند همین کار را میکنند، درکشان روشن است. در صورتی که اگر به سابقه حزب کمونیست ایران نگاه کنید، با نقد جریانات روشنفکری ماوراء کارگری آمده و نه به عنوان یک جریان رادیکال از درون خود جنبش کارگری و از درون سنت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایران، ادامه سنت حزب کمونیست اول ایران نیست - آنطور که رفیق تقی میگوید - ادامه طبیعی و کلاسیک آن نیست. از یک قطب دیگری دارد به آن پدیده نزدیک میشود.

نکته مهم دیگری که قبلاً اشاره کردم ولی نتیجه نگرفته رها کردم این است که مبارزه اقتصادی عرصه‌ای است که طبقه کارگر در آن آموزش میبیند و اشکال رهبری کردن خودش و صحبت کردن از خودش را میفهمد. بعلاوه عرصه‌ای است که در آن میشود قانوناً مبارزه کرد - هر چقدر هم که سخت باشد - اگر اصولاً عرصه‌ای باشد در آن بشود قانوناً بعنوان یک کارگر مبارزه کرد، عرصه مبارزه اقتصادی است. و گر نه اصلاً دور مبارزه قانونی را باید قلم گرفت و رفت چریک تربیت کرد و از کوهها آمد و شهرها را گرفت. ولی اگر میشود از تلفیق کار قانونی و کار غیر قانونی حرف زد، باید قبول کرد که آن عرصه قانونی در ایران همچنان مبارزات اقتصادی است، یا مبارزات صنفی و یا مبارزه در جهت فشر معینی از طبقه کارگر است، مثلاً بخش زنان، بخش شهرستانی یا بخش جوان طبقه کارگر.

اگر حزب ما بخواهد کارگری بشود باید در این دوره بتواند کار قانونی بکند و اگر بتواند کار قانونی بکند باید بتواند رهبر مبارزه اقتصادی هم بشود. من میخواهم از اینجا این نکات را به هم ربط بدهم. یعنی تماس ما با کارگران پیشرو و پیوند خوردن با بخش پیشرو طبقه کارگر ایران،

ساختن تشکلهای غیر حزبی، تشکلهای کارگری‌ای که بتواند از سطح زندگی طبقه کارگر، از وضعیت حقوقی در آن جامعه دفاع کند و یا آن را بهبود ببخشد. این کار را کسی نکرد. من هم فکر میکنم پیکار، رزمندگان یا وحدت انقلابی و غیره، همانقدر نگران مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بودند که وحدت کمونیستی نگران مبارزه برای سوسیالیسم بود. یعنی هیچ. یعنی فقط حرفش را میزدند. چون اگر کسی واقعاً نگران چیزی باشد دست بکار سازماندهی و براه بردن و پراتیک کردنش میشود. نه وحدت کمونیستی آن سوسیالیسمش را پراتیک میکند و نه آنها بطور جدی یک جنبش کارگری غیر حزبی متکی به یک سری مطالبات اقتصادی و یا اقتصادی-حقوقی را دنبال کردند. عمدتاً در کار سازمانی جلب نیرو از کارگران هدف بود. این همانطور که سولماز گفت رنگ اکونومیستی به آنان میزند چون مجبورند آنجا قربان صدقه کارگران بروند، این دنباله‌رو-ایسم است. به این معنی که این دنباله‌رو-ایسم کاملاً انعکاس پوپولیسم و سکتاریسم اینها است و اصلاً بها ندادنشان به مبارزه طبقه کارگر - بمثابه طبقه کارگر در موقعیت فروشنده نیروی کار. آنها ابتدا به این کار بها نمیدهند و حتی به همین آگاهی هم دامن نمی‌زنند.

یک بحث من - که در بحث رفیق امیر کمرنگ شد - این است که آگاهی طبقه کارگر بخودش بمثابه فروشنده نیروی کار مقدم است به آگاهی بخودش بمثابه حاکم جامعه جدید و غیره. بنظرم مقدم است، نه فقط بطور تاریخی، بلکه حتی در هر مقطع و دوره‌ای هم مقدم است. یعنی من نمیتوانم کارگری را تصور کنم که مفهوم "طبقه در خود بودن"، این که "من و آن کارگر دیگر یک نوع آدمیم"، "من و حسن و تقی، یک نوع آدمیم" را درک نکرده باشد، این را که کارگران در مقابل بورژوازی، در مقابل کارفرما، در مقابل دولت، یک جورند، یک نوعند، یک پدیده‌اند را فهمیده باشد ولی گرفتن حکومت و برانداختن مالکیت را بفهمد، سیاست سوسیالیستی و آنهم نوع مشخصی از مدل سوسیالیسم، از نوع مارکسیسم انقلابی‌اش را بفهمد.

اینجا بنظر من آن سیاستی که رفیق امیر به آن بها میدهد - در مقابل آگاهی خودبخودی و اقتصادی طبقه - یک سیاست دمکراتیک است. اتفاقاً بحث لنین در "چه باید کرد؟" همین است. در "چه باید کرد؟" لنین در مقابل بحث مبارزه اقتصادی، بحث مبارزه دمکراتیک، مبارزه بر سر سیاست دمکراتیک، بر سر دمکراسی، را مطرح میکند. هیچوقت ما ندیدیم در مقابل مبارزه اقتصادی و مطالبات اقتصادی طبقه کارگر، کسی بگوید اینها را اینقدر پُر رنگ نکن و به مبارزه برای سوسیالیسم بچسب! اتفاقاً لنین در همان "چه باید کرد؟" به این نوع مبارزات میگوید سوسیالیستی، با یک درجه اغماض، یعنی مبارزاتی که طبقه کارگر فقط برای خودش میکند. به کارگر میگوید فقط به این نوع مبارزات بچسب، مبارزه‌ای را که بطور کلی باید برای جامعه بکنی، برای رهایی از استبداد تزاری بکنی را هم ببین! من بحث "چه باید کرد؟" را این طور میفهمم. طبیعی است، برای اینکه در آن جنبش این گرایش، مسلط است. ما از سر دیگری داریم در این جنبش مطرح می‌شویم. این طبقه کارگر یک دفعه هم در طول تاریخش نگفته که خود من چه می‌خواهم، حتی نتوانستیم سه سال پشت سر هم دنبالش را بگیریم. طبقه کارگر نه سازمانش را داشته، نه حزیش را داشته و نه محیط سیاسی‌ای وجود داشته که براحتی بشود گفت من به عنوان یک کارگر از این حرفها کوتاه نمی‌آیم - کاری ندارم چه دولتی بر سر کار باشد.

یکی از مشکلات تبلیغات ما امروز چیست؟ توضیح دادن این که ما این حقوق را می‌خواهیم، حالا هر دولتی سر کار باشد... کسی این را از ما نمی‌فهمد. همه می‌گویند خوب بالاخره راهی نیست جز اینکه اینها را سرنگون کنی! چه معنی دارد که بحث هشت ساعت کار و چهل ساعت در هفته و یا حق بیمه را مطرح میکنید؟! مگر بدون سرنگونی میشود اینها را گرفت؟! تو هم فوری می‌گویی نه نمیشود گرفت، او هم فوری

امروز برای حزب کمونیست ایران، رفتن به سمت طبقه کارگر و حساسیت به مبارزه اقتصادی آن طبقه را با خودش دارد. رفیق امیر در بحثش از روی این نکته گذشت و فکر میکنم استنباطی که آدم در آخر از بحث می‌گرفت یکبار دیگر تأکید بر این بود که "کارگران سیاسی‌اند" و هر کسی که ممکن است از مبارزه اقتصادی حرف بزند، یا بخواهد سازماندهی ویژه‌ای برای مبارزه اقتصادی پیشنهاد کند، یا سازماندهی مبارزه اقتصادی را امروز امر عاجل کمونیستها بداند، ممکن است به اکونومیسم متهم بشود. من این را صحیح نمیدانم.

فکر نمی‌کنم اختلاف نظر چندانی با هم داشته باشیم. فکر میکنم علتش این است که رفیق امیر بحث خودش را در پلمیک با اکونومیستها فرموله کرد. در صورتی که بنظر من تا آنجا که به جنبش کارگری بر می‌گردد، اساس پلمیک ما با ولونتاریستها و روشنفکران است. راستش بنظر من در ایران اکونومیست نداریم. به همین دلایلی که گفتید اصلاً اکونومیسم نداریم. هر کسی آنجاست برای هدفی آنجاست. هر کسی که از مطالبات اقتصادی حرف میزند، درد دیگری دارد. کارگری که آمده که بگوید هشت ساعت کار می‌خواهم پنج نفر هم فکر نمی‌کنم باشند، هر کس سرش بجایی بند است. ولی ادای اکونومیسم را در آوردن هست، از این دیدگاه که "کارگر سنتا اقتصادی است"، طرف مجبور است ادای اکونومیسم را در بیاورد که نیرو جذب کند. فکر میکنم آن اکونومیست روسیه سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ هم اینقدر خام‌اندیش نبوده که فکر کند، الان سیاست را بدست بورژوازی لیبرالها میسپارم و فعلاً مبارزه اقتصادی را میکنم. منظورش این بوده که این راهی است که میشود کارگران را نگهداشت، در میانشان نفوذ کرد... و عملاً هم نفوذ کردند. در انقلاب ۱۹۱۷ منشویکها بزرگتر، وسیعتر و دارای رهبران کارگری هستند، بلشویکها که طور دیگری برخورد کردند آن نفوذ را ندارند. جنبش کمیته‌های کارخانه است که بلشویکها را به کارگران پیوند میدهد و گرنه نفس برخورد هایشان به جنبش اقتصادی تا آن موقع کمک چندانی به پیوند بلشویسم با طبقه کارگر نکرده بود.

اگر ما واقعاً بخواهیم امروز به سمت جذب بخش پیشرو جنبش کارگری ایران برویم، باید حساسیتمان را نسبت به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اهمیتش را بالا ببریم، نه پایین. استنباط من این است که این نوع فرمولبندی، آن را پایین می‌آورد.

بخش دوم نوار

فکر میکنم یک سری از صحبتها مثل اینکه شما گفتید "اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند" و من گفتم "اینطور نیست" و غیره، اینها خود اصل بحث و ظرافت‌های آن را ممکن است کمرنگ کند. من اینجا آنقدر اختلاف نظر نمی‌بینم که یکی بگوید مبارزه اقتصادی را فراموش کنید و اتحادیه‌ها ارتجاعی‌اند و طرف مقابل بگوید نه اینطور نیست. فکر میکنم بحث جای دیگری است. بحث بر سر نحوه تأکیدهایی است که گذاشته میشود. بنظرم سولماز در بحث‌هایش مسأله را یک مقدار روشنتر بیان کرد و سعی کرد همین را بگوید.

مسأله اینجاست که وقتی پوپولیستها به سراغ جنبش طبقه کارگر میرفتند، دقیقاً بخاطر اینکه به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بها نمیدادند، آنطور برخورد میکردند. اگر بها میدادند، با یک ایده سازمانی معین، با یک درجه از خود گذشتگی سازمانی معین، با یک درجه درک منافع مشترک اقتصادی طبقه کارگر، پا به آن عرصه می‌گذاشتند، که این کار را نمیکردند.

حرکت پوپولیستها در درون طبقه کارگر، لانسه کردن سازمان سیاسی خودشان بود در بین کارگران. آن جریانی که به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فکر میکند، باید قاعدتاً از آن دموکراسی استفاده بکند، برای

نتیجه میگیرد که پس این مسأله را اول کن و بچسب به بحث سرنگونی!

من میگویم اگر در مقابل این مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی و به این معنی مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای قدرت پرولتری را در نظر بگیرد، آنوقت این دو اصلاً با هم تناقضی ندارند، اصلاً بدون هم نمیشود. یعنی این که طبقه کارگری که نمیتواند بطور عمومی خودش را به عنوان فروشنده نیروی کار تعریف کند و مطالبات حداقل خودش را بیان کند، چطور میتواند به انقلاب سوسیالیستی کشید، تصورش برایم سخت است. بنظر من این آگاهی در درون طبقه کارگر ایران فوق‌العاده ضعیف است. وقتی این را با طبقه کارگر انگلیس مقایسه میکنیم، میگویم "ضد امپریالیسم" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد، "ضدیت با استبداد" که برای ما آگاهی طبقاتی نشد.

اگر فقط نفس آگاهی طبقاتی را میخواهید بگویید، بنظرم کارگر انگلیسی دهها گام از کارگر ایرانی جلوتر است. برای اینکه او حداقل میداند که نوع انسان معینی در جامعه انگلستان است، و این را میشناسد. ولی فکر میکند که این نوع انسان معین فقط این نوع دخالت معین را باید در این جامعه بکند، دولت مدیر است یا هر چه هست. ولی لااقل میداند که کارگر یعنی چه، میداند کارگر و یکسان بودن کارگر یعنی چه. میداند که دو ریال کم شدن مزد در فلان جا یعنی چه. میداند به قدرت رسیدن این یا آن آدم یعنی چه. میداند رابطه رفاه و رابطه بهداشت با دستمزدش چیست. اینها را میداند. آن آگاهی فی‌الذات طبقاتی طبقه کارگر ایران ضعیف است. در مقابل، آگاهی عموم-خلقی، سیاسی-دمکراتیک قوی است. این را قبول دارم. بله بزیم و حکومت‌های استبدادی را بیاندازیم. ولی چه چیز بجایش میگذارد؟ طبقه‌ای است که نمیتواند در فرای سرنگونی سنگر خودش را نگهدارد و تاریخاً هم نتوانسته نگهدارد... می‌رود دنبال مصدق، می‌زنندش می‌رود دنبال خمینی، می‌زنندش می‌رود دنبال مجاهد، می‌رود دنبال هر کس دیگری که یک تحول سیاسی-دمکراتیکی را توضیح میدهد. دچار این توهم است که گویا اشکال کار از استبداد است و گرنه تمام اهالی جامعه میفهمد که کارگر باید وضعش خوب باشد! این را نمیفهمد که اینطور نیست. چون تصورش از بورژوازی ضعیف است، به همان نسبتی که تصورش از طبقاتی بودن خودش ضعیف است.

چرا هنوز بخشی مبارزات ما بر علیه انقلابیگری سطحی ضد رژیم است؟ برای اینکه طبقه کارگر هم همینطور فکر میکند. اگر کارگران انقلابیگری سطحی ضد رژیم از خودش نشان نمیدادند، بورژوازی را بهتر میشناختند، اگر فقط مجاهد انقلابیگری سطحی ضد رژیم داشت، ما مشکل زیادی نداشتیم. مسأله‌مان این است که کارگر می‌آید بیرون و میگوید درود بر خمینی، یا می‌رود پشت سر اپوزیسیون بمب‌انداز.

بنظر من حرف سولماز درست است، آن حزبی که به مبارزه اقتصادی بها میدهد، مجموعه‌ای از یک دستگاه فکری- عملی برای مطالبه اقتصادی را ترسیم میکند. پایین به ما فشار می‌آورد و ما هم هیچوقت نگفته‌ایم که این مشکل ما نیست. پایین به ما فشار می‌آورد، ما هم نمیتوانیم... این است واقعیت حزب ما. پایین میگوید "سود ویژه"، "قانون کار"، "طرح طبقه‌بندی مشاغل" و ما هم لال مانده‌ایم. مگر این که خود پایین چیزی در این باره بنویسند و ما رتوشش کنیم و در نشریه‌مان چاپ کنیم.

این حزب باید نگران این ماجرا باشد. و گرنه اتفاقاً از پایین خودش جدا میشود. بگذارید اینطور بگویم؛ اگر این وضع ادامه پیدا کند، بخش کارگری داخل کشوری ما در مقابل کمیته سازمانده و رهبری ما قرار میگیرد. بخش کارگری میگوید من با کارگرانم، من قاطی اینها هستم، من می‌خواهم مبارزه اینها را تبدیل به مبارزه سوسیالیستی بکنم، در

صورتی که تو هیچ خط و مشی‌ای نداری، تو نمیدانی چطور باید دنبال شوراها را بگیرم، تو نمیدانی چطور باید در مبارزه قانونی دخالت کنم، تو نمیدانی چطور باید به عده‌ای که حالا میخواهند سندیکا بسازند، برخورد کنم. تو هیچکدام از اینها را برای ما نمیگویی؟ واضح است که از شما جدا میشوم و می‌روم پشت سر کسی که به این مسائل جواب میدهد.

بحث من هم اینجا است. دعوی ما با هر جریانی، بر سر نوع پاسخی است که به یک مسأله واحد میتوانیم بدهیم، نه اینکه مسائلمان با هم فرق داشته باشد. اگر قبول داریم که مسائل مبارزه اقتصادی مسأله ما است، آنوقت دعوی ما با اکونومیسم تازه معنی پیدا میکند. بنابراین مرزبندی ما با اکونومیسم بر سر این نیست که سیاست مهمتر است یا اقتصاد، بلکه بر سر این است که اقتصاد را چطور میشود پیش برد. آن اکونومیسم روسیه بود که دعویش بر سر این بود که آیا سیاست مهمتر است یا اقتصاد. دعوی ما با اکونومیسم ایرانی نمیتواند بر سر این باشد. کمونیسم ایران بنا بر تعریف، بقول خود امیر خلی هم سیاسی است، یعنی اکونومیستی مثل اکونومیستهای روسی نداریم. دعوی ما با اکونومیست ایرانی، با راه کارگر و رزمندگان و غیره تماماً بر سر این است که واقعا چه نوع تشکل غیر حزبی را باید ساخت و دست بکار ساختنش شد. نفس بهایی که آنها به مبارزه اقتصادی و یا خودبخودی میدهند، بدرستی نمیتواند مرز ما را ترسیم کند. منظورم این نیست که از آن شکل ظاهری - نه فقط شکل، بلکه آن محتوای اکونومیستی که فعالیتشان در طبقه کارگر دارد - چشم پوشیم و بگوییم این مهم نیست. این را کاملاً قبول دارم. ولی می‌خواهم بگویم این هنوز جواب کاملی نیست. یعنی کوبیدن این که، این حرف‌های تو مطابق با "چه باید کرد؟" تماماً اکونومیستی است، دردی دوا نمیکند. طرف میگوید خوب باشد، تو برو نظراتت را بگو، فعلاً که رهبران عملی بخاطر همین حرف‌ها من هستند. هر چقدر میخواهی بر علیه اکونومیست فحش بده! نه من به این میگویم اکونومیسم و نه ایشان که رئیس کارگران فعال صنایع چاپ هستند! به ما میگویند پرولتاریا، به تو هم میگویم روشنفکر درون طبقه! عنوانی که به تو می‌چسبد. بنظر من اگر جواب این مسأله را نداشته باشیم این عنوان به ما می‌چسبد.

راجع به خصلت ارتجاعی یا غیر ارتجاعی اتحادیه‌ها، در اینجا بحثی شد که بنظرم از هر دو طرفش نادرست است. یک بحث میگوید ارتجاعی است و بحث دیگری که میگوید اصلاً ارتجاعی نیست. بنظرم خیلی جاها هم ارتجاعی است. حتی جنبش اتحادیه‌ای که زرد هم نیست ارتجاعی است. بستگی به این دارد که با کدام پراتیک اجتماعی واقعاً موجود دارید مقایسه‌اش میکنید. اگر کسی به جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس بگوید ارتجاعی، من میگویم بیخود می‌گویی. برای اینکه باید بگویی وقتی این عصا را از دست طبقه کارگر بگیرم، کدام عصا را زیر بغل گذاشت؟ باید دید جنبش اتحادیه‌ای در مقابل کدام جنبش دیگر طبقه کارگر به خودش موجودیت میدهد؟ جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس در مقابل هیچ جنبش دیگری دارد به خودش موجودیت میدهد. بنابراین هر کسی که آمد خواست این اتحادیه را دمکراتیک کند - الآن در نائینگهام‌شایر عده‌ای اتحادیه‌ای تشکیل دادند و اعتراضشان این است که اتحادیه معدنچیان دمکراتیک نیست - روی خط مارگارت تاچر است. من هم میگویم اتحادیه‌ها دمکراتیک نیست. ولی بطور واقعی وقتی که شما مشغول ساختن هیچ اتحادیه دمکراتیک انقلابی‌ای نیستید، وقتی که جنبش کمونیستی هیچ رهبری دمکراتیک- اقتصادی را به طبقه کارگر اعمال نمیکند، خود نفس مبارزه با اتحادیه‌های کارگری بر سر نکته "دموکراسی" امروز یعنی تاچریم. می‌خواهم بگویم، آدم همیشه باید بداند که در مقابل کدام پراتیک واقعاً موجود، دارد یک پدیده را با اسم ارتجاعی، ضد انقلابی و غیره قیاس میکند؟ اگر همینطور بخواهیم حرفش را بزیم، یعنی بر مبنای تئوری و اینکه اصولاً آدم‌های اصولی

رفیق رضا به آن حالت قطبی نمی‌کشاند که مدعی بشوم که مثلاً اینجا به مطالبات اقتصادی طبقه کارگر حمله شده، یا به ضرورت کار در جنبش طبقه کارگر حمله شده، یا به اهمیت مطالبات کارگری حمله شده است. ولی نفس فرمولاسیون بحث ما در مورد تشکلهای غیر حزبی و در مقابل اکونومیسم، بطور طبیعی ما را می‌گذارد بغل جریانات دور از طبقه کارگر و جدا از طبقه کارگر. اتفاقاً در این دوره هر بحث جمعی در مورد تشکلهای غیر حزبی، باید ما را بگذارد در کنار آن نیروهایی که می‌خواهند طبقه کارگر را به طرق غیر حزبی متشکل کنند، نه بر عکس. استنباط کلی من از بحث - بحثی که رفیق امیر اینجا عرضه کرد، نه در روزنامه - این بود که خوب با مسکوت گذاشتن این که در مورد شورا و غیره چه می‌گوییم، بعلاوه با کوبیدن مبارزه تریونی، چیزی از این قضیه بجا نگذاشت. بحث این است که این خطر بطور واقعی، ما را خیلی بیشتر تهدید میکند.

نکته دیگری را هم بگوییم؛ بنظر من تأکید بر ضرورت کار غیر حزبی در میان کارگران را از سر "باتالیا" نباید گرفت، مگر اینکه خواهیم مشخصاً چهارچوبه اروپا را مد نظر قرار دهیم. چرا این را می‌گوییم؟ برای اینکه باتالیا از موضع یک جنبش پوپولیستی - دمکراتیک نیست که جنبش صنفی را رد میکند. بلکه به اعتبار برنامه حداکثر است که جنبش کارگری را رد میکند. در "چه باید کرد؟" لنین در مقابل جنبش اخص کارگری، اهداف برنامه حداقل را بعنوان جنبش سیاسی طبقه مطرح میکند و همان آن است که توسط جریان فدایی و خط سه و غیره، در مقابل جنبش طبقه، تعمیم پیدا کرده. یعنی دوری جنبش کمونیستی ایران از جنبش کارگری بخاطر این نیست که خیلی سوسیالیست است، آنقدر سوسیالیست است که رغبت نمی‌کند به این کارها بردارد. از فرط ضد دیکتاتوری بودن و جنبش همگانی - دمکراتیکی بودنش است که به انسجام داخلی طبقه کارگر بهایی نمیدهد، و این باز هم وظیفه ما را سنگین‌تر میکند.

اگر بخواهید با خود باتالیا بحث کنید، بحث بر سر دخالتگری، بر سر پراتیک بودن تشکیلات حزب متمرکز میشود. در صورتی که بحث با پوپولیسم ایران کاملاً می‌رود بر سر جنبش همگانی و هویت مستقل طبقه کارگر. این سطح دیگری از تجرید بنظر میرسد. به نظر من این خطری است که هنوز ما را تهدید میکند.

ممکن است از ما اینطور برداشت بشود که حزب کمونیست در یک دوره به سمت طبقه کارگر رفت، حالا که انقلاب شده، با نیروی سازمانی‌اش می‌رود به سراغ همه. واضح است که آن موقع نباید افتاد به موضع اکونومیسم ضمیمه پوپولیسم در آن دوره. در عین حال هم نباید افتاد به یک درجه بی‌نیازی از طبقه کارگر و ابراز وجود غیر حزبی و توده‌ای‌اش در مبارزه.

[۱] "خط پنج" - گرایش "کارگر-کارگری"، با خصوصیت بارز تمسخر و روشنفکر، تحقیر تئوری و تکریم دست پینه بسته، به "خط پنج" معروف بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن توسط دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده و توسط مسئول سایت آرشیو عمومی آثار منصور حکمت، مقابله و ادیت شده است.

چه باید بگویند، خیلی چیزها ارتجاعی‌اند. از جمله تمام جنبش آفریقای جنوبی، تماماً ارتجاعی است. تمام جنبش ایرلند از بیخ ارتجاعی است. تمام جنبشهای اتحادیه‌ای در انگلستان با این حساب ارتجاعی است. ناسیونالیسم مگر ارتجاعی نیست؟ ناسیونالیسم، آنهم در انگلستان؟ آن اتحادیه‌ها کلی ناسیونالیسم دارند. مگر رفرمیسم و پارلمانتاریسم پدیده‌های ارتجاعی نیست؟ اینها را هم دارند.

ولی مسأله این است که اگر بنا باشد ارتجاع و ضد ارتجاع و انقلاب و ضد انقلاب را بر مبنای فرمولاسیون اهداف طبقات در یک سطح معینی در درون جامعه در نظر بگیریم و خود این طبقات و صفندی طبقاتی را پشت این فرمولاسیون‌ها را نبینیم، به مشکلات زیادی برخورد میکنیم. از جمله خود انقلاب ایران با فرمولاسیون "حکومت اسلامی ایجاد باید گردد"، یک جنبش ارتجاعی میشود.

می‌گویم آنجایی که آن فرمولبندی ارتجاعی یا لافل نه انقلابی، غیر انقلابی، رفرمیستی، پارلمانتاریستی، تنها شکل بروز اعتراض طبقه ما است، دیگر بنظر نمیشود به آن گفت ارتجاعی. تمام ایرادی که میشود به چپ اروپا گرفت این است که با این سیستم برخوردش اجازه میدهد که این تنها شکل بروز اعتراض طبقه کارگر در اروپا باقی بماند. و گرنه میتوانستیم بگوییم، اتحادیه‌ها نه، و مثلاً جنبش مجمع عمومی آری، یا جنبش مسئولین بخشها آری. ولی چنین چیزی نمیتوانیم بگوییم.

در ایران اگر ما بتوانیم به جنبش مجمع عمومی و جنبش شورایی دامن بزنیم، بروشنی میتوانیم بگوییم جنبش اتحادیه‌ای ارتجاعی است - اگر این کار را کرده باشیم. یعنی اگر درست در وقتی که جنبش مجمع عمومی در ایران پا گرفته، دمکراسی مستقیم را کارگران در مجامع عمومی اعمال میکنند، درست وقتی که رهبران این جنبش مجمع عمومی دارند در یک سطح سراسری شورایی به خودشان شکل میدهند و موضعگیری سیاسی میکنند و فقط هم به اقتصاد نمی‌پردازند و خودشان را با احزاب عجین میکنند و کار میکنند، در این شرایط یک نفر بیاید و بگوید من میخواهم در تهران سندیکای کارگران نساج راه بیاورم. می‌گوییم کاری که میخواهی بکنی ارتجاعی است مرد حسابی!

بنظر من نمیشود راجع به اتحادیه، صرفاً بر مبنای فرمش یا بر مبنای تعریف کلاسیک، حکم ارتجاعی یا غیر ارتجاعی بودن صادر کرد. بنظر من در بحث آخر رفیق امیر الان این طرف بحث کم‌رنگ بنظر می‌آید. این جواب جنبش است. با این ملاک به اتحادیه‌هایی میشود گفت ارتجاعی، از جمله جنبش اتحادیه‌ای در همین آمریکای امروز. یعنی جنبش اتحادیه‌ای کارگری آمریکا در مقایسه با جنبش ضد جنگ ویتنام یک نیروی ارتجاعی است. همین الان جنبش اتحادیه‌ای در آمریکا در مقایسه با هر جریانی که از حقوق بشر دفاع میکند، یک جنبش ارتجاعی-کانگستری است... هیچ چیز نیست. ولی در انگلستان اینطور نیست، در فرانسه کمتر اینطور است. جنبش اتحادیه‌ای در لهستان بنظر من اصلاً ارتجاعی نیست، در عین این که تمام فرمولبندی اهدافش ارتجاعی است، به نسبت همان چیزهایی که در لهستان به جریان افتاد.

بخاطر چه این را می‌گوییم؟ بخاطر اینکه آن تنها شکل ممکن تئوری بروز اعتراض طبقه ما است. من نمیتوانم بسادگی به این بگویم ارتجاعی. ولی اگر شکل دیگری وجود داشته باشد و بتوانید نشان دهید که این شکل بروز در مقابل آن شکل بروز، آلترناتیو همدیگر قرار گرفته‌اند، آن موقع به صراحت، حتی اگر زرد هم نباشد و زوباتوفی [Zubatov] هم نباشد و خط پنچی [۱] و خیلی هم خوش نیت باشد، به صراحت باید گفت، یک حرکت ارتجاعی است از طرف بورژوازی، که در واقع در آن مقاطع فوراً از جانب بورژوازی مورد حمایت هم قرار می‌گیرد.

به هر حال من با بحث رفیق امیر اختلاف چندانی نمی‌بینم و بحث را مثل

در مورد مسائل گرهی در بحث شورا و سندیکا

الف - در ارزیابی اتحادیه‌های کارگری درک تجربیدی وجود دارد که مبتنی بر تعمیم خصوصیات اتحادیه‌ها در اوان تشکیل آنها در قرن گذشته است. در این نگرش اتحادیه‌ها جدا از پروسه تکوین تاریخی‌شان، صرفاً به مثابه ابزار دفاعی کارگران برای حفظ سطح معیشت، اوضاع اقتصادی و شرایط کارشان، در نظر گرفته می‌شود. حال آنکه در هر نوع بررسی اتحادیه‌ها باید این نکات را در نظر گرفت:

۱. تکامل تاریخی اتحادیه‌ها به ارگانهای کارگری احزاب بورژوازی سوسیال دموکرات و رفرمیست.

۲. تکامل یک بوروکراسی محافظه‌کار در اتحادیه‌ها و کنترل توده کارگران توسط این بوروکراسی.

۳. قرار گرفتن اتحادیه‌ها در کل ساختار حکومتی بورژوازی در اروپا به عنوان ارگانهایی برای کنترل اعتراضات کارگری، جلوگیری از رادیکالیزاسیون کارگران، تحمیل قراردادهای دسته‌جمعی سازشکارانه به آنان، تحت انقیاد درآوردن کارگران به سیاست‌های عسرت، افزایش بیکاری و...

۴. رو در رو قرار گرفتن اتحادیه‌ها در مقاطع انقلابی با تشکلهای رادیکال کارگران نظیر شوراها و کمیته‌های کارخانه، بویژه با ادعای نمایندگی انحصاری طبقه به شکل "مستقل" در عرصه اقتصادی و رفاهی. اتحادیه‌ها در میان تشکلهای کارگری در دوره انقلابی در جناح محافظه‌کار قرار می‌گیرند.

۵. ناتوانی موجود اتحادیه‌ها در شرایط بحران اقتصادی، بیکاری میلیونی، کاهش قدرت خرید کارگران و تنزل شدید سطح معیشت آنان.

۶. ناتوانی اتحادیه‌ها از سازماندهی اکثریت کارگران علیرغم وجود سیاست Closed Shop که بر طبق آن استخدام کارگر غیر اتحادیه‌ای ممنوع اعلام شده، و قانونی بودن فعالیت اتحادیه‌ها.

ب - عوامل فوق مانع از آن است که یک حزب کمونیست انقلابی راساً، بعنوان یک سیاست، کارگران را به سازماندهی اتحادیه‌ها فراخوان دهد. مسأله برای حزب کمونیست انقلابی امروز، نحوه برخورد به اتحادیه‌ها و گرایش سندیکالیستی در میان کارگران و احزاب رفرمیست است. اتحادیه سازی نه یک گرایش "طبیعی" و "خودبخودی" کارگران در مبارزه برای وحدت، بلکه شکل پیشنهادی و جاافتاده گرایش معیّتی در جنبش کارگری - گرایش سوسیال دموکراتیک-رفرمیست است.

ج - در مورد مسأله اتحادیه‌ها، این ملاحظات با توجه به شرایط ویژه ایران اضافه می‌شود:

۱. طبقه کارگر ایران یک سنت قوی اتحادیه‌ای و تجارب کافی برای ایجاد یک جنبش اتحادیه‌ای ادامه کار نداشته است. (فقدان ادامه‌کاری احزاب رفرمیست، اختناق، اصلاحات ارضی، تغییر سریع بافت کارگری و چندین برابر شدن کارگران صنعتی در طول مدت کوتاه، افزایش درآمد نفت، اشتغال کامل و افزایش خودبخودی و سریع دستمزدها تحت عرضه و تقاضا در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۶، عوامل سهیم در این وضعیت هستند.)

۲. در شرایط متعارف تولید بورژوازی در ایران (یعنی به استثنای دوره‌های بحران سیاسی) بورژوازی وجود یک جنبش اتحادیه‌ای مستقل را تحمل نمی‌کند (لااقل تا کنون چنین بوده. گرایشات مستبدانه سرمایه‌داری ایران قبلاً در ادبیات ما مورد بحث قرار گرفته است.)

۳. جنبش کارگری ایران هم به دلیل اوضاع سیاسی و هم به دلیل نبود سندیکاهای رسمی که بتواند رادیکالیزاسیون آن را کنترل کند، بسرعت با هر درجه احساس قدرت، سیاسی می‌شود. مبارزه کارگری در ایران برای هیچ دوره طولانی در سطح اقتصادی و در چهارچوب قوانین و نظام موجود باقی نمی‌ماند. این کارایی اتحادیه‌ها را برای کارگر ایران کم می‌کند و اتحادیه را در صورت وجود بسرعت یا بی‌مصرف می‌کند یا در مقابل کارگران قرار می‌دهد. نفس وجود اتحادیه‌های کارگری در ایران عملی برای از میان بردن فلسفه وجودی آنهاست، چرا که تشکل کارگران چنانچه در سطح اقتصادی (و مستقل) توسط دولت به رسمیت شناخته شود، جنبش کارگری مطالبات سیاسی خود را طرح می‌کند.

۴. در دوره اخیر مطالبه اتحادیه (در تقابل با سایر اشکال تشکل توده‌ای) اساساً توسط جناحهای راست و رفرمیست در اپوزسیون چپ ایران طرح شده است. این مطالبات عمدتاً توسط "متفکران" خلق‌گرا و روشنفکر فرموله شده، و نشانه‌ای از اقبال عمومی کارگران به آن در دست نیست. بطور مشخص "خط سندیکا" در برابر "خط شورا" در مباحثات دوره انقلاب بازنده شد، و نتوانست تأثیری جدی بر پراتیک کارگران داشته باشد.

۵. روی آوری بخشی از چپ ایران به سیاست ایجاد اتحادیه‌ها (راه کارگر - رزمندگان)، یک عقب‌گرد سیاسی برای جلب توجه بخشهای عقب افتاده تر جنبش کارگری را نمایندگی می‌کند، و نه یک ارزیابی واقع‌بینانه از مقدرات و مقدرات جنبش کارگری ایران. سیاست اتحادیه سازی، در مقایسه با سیاست شورا و مجمع عمومی (که تا بحال مورد تبلیغ ما بوده است) بسیار ناموفق‌تر و غیر واقعی‌تر به نظر می‌رسد.

د - ایجاد اتحادیه‌های کارگری در ایران باتوجه به آنچه گفته شد:

۱. بعنوان سیاست ما در مورد ایجاد تشکلهای توده‌ای مطلوبیت ندارد. اتحادیه نمی‌تواند شعار اصلی ما و شکل اصلی تشکل توده‌ای کارگران در ایران باشد.

۲. مقدور نیست. ایجاد اتحادیه‌های کارگری، مگر بصورت مقطعی و جزئی، ذهنی‌گرایانه است.

ه - تبلیغ شورا و مجمع عمومی (منظم و سازمانیافته) خط درست در قبال مسأله تشکلهای توده‌ای کارگران در ایران است زیرا:

۱. از لحاظ سیاسی به نیازهای مبارزه کارگران ایران (محدود نبودن به عرصه اقتصادی، محدود نبودن به قانونیت) نزدیکتر است.

۲. از لحاظ عملی ایجاد آن مقدور است (مجمع عمومی شکل طبیعی اغلب اعتراضات کارگری است، ضعف کارگران ایران در ایجاد سازمانهای هر می و پیچیده را میپوشاند، به قدرت مستقیم توده متجمع متکی است، دفاع از آن ساده است.)

۳. پشتوانه عملی آن نه رفرمیسم و سوسیال دموکراسی، بلکه کمون و اکتر است. بار آموزشی آن برای طبقه کارگر بسیار است.

۴. با رشد انقلاب و رادیکالیزاسیون توده‌ها ظرفیت مبارزاتی خود را نه فقط از دست نمیدهد بلکه بیشتر آن را باز مییابد. مجمع عمومی رکن دموکراسی مستقیم کارگری و شورا (سویتها) است.

۵. جنبش کارگری هم اکنون قابل عمل بودن این سیاست را اثبات کرده است.

و - موضع ما در قبال خط سندیکالیستی در جنبش کارگری بر مبنای زیر استوار است:

۱. ما راساً، مگر در موارد معین، کارگران را به ایجاد سندیکا فراخوان نمیدهیم، بلکه در مقابل شورا، مجمع عمومی و جنبش مجامع عمومی مرتبط با هم را دامن می‌زنیم.

۲. ما از تلاشهای کارگران برای ایجاد سندیکا (درست مانند تلاشهایشان برای هر نوع تشکلی دیگر) دفاع می‌کنیم و به آن یاری می‌رسانیم.

۳. ما در اتحادیه‌های مستقل کارگری شرکت می‌کنیم و برای کسب رهبری در آن میکوشیم. در درون هر اتحادیه خط مستقل خود را متحد می‌کنیم.

۴. ما برای نزدیک کردن هرچه بیشتر اتحادیه‌ها به یک شکل ساختمانی غیر بوروکراتیک و بویژه برای متکی شدن آنها در سطح محلی به مجامع عمومی کارگران تلاش می‌کنیم.

این مطلب در زمستان ۱۳۶۵ بعنوان سند داخلی حزب کمونیست ایران توسط منصور حکمت نوشته شد و برای اولین بار در بسوی سوسیالیسم شماره ۳، دوره دوم، بتاريخ مهرماه ۱۳۶۸ بچاپ رسید.

بحث در سیمینار حزب کمونیست ایران

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از چیزهایی که میخواستیم بگویم را امیر گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود. یعنی وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم حیاتی است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و کار علنی هم، با همان تفاوتی که امیر گفت، یعنی همان کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری راجع به آن نمیتواند بکند، آنهم جای خودش را دارد.

ناصر نکته‌ای گفت راجع به اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین اعتصاب معدنچیان انگلستان (همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، اینها داشتند بزور کار مستبدانه‌های میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغالسنگ ملت را در زیر زمین باقی می گذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی‌شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیک‌ها اینجا لازم است.

مثال خانواده‌های زندانیان سیاسی که بنظر رضا مثال خیلی خوبی می‌آید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از یک منفعت قشری حرف می‌زنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف می‌زنیم، قدرت‌گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود بعداً کاری بکند، رهایی را بیارند؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن بعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسد. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که آقا بیابید برای منتظری طوماری بنویسیم! طومار نمی‌نویسند که آقای منتظری ما بنا به خواسته‌های زیر می‌خواهیم فرزندانمان از زندان آزاد شوند. باید بنویسیم اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌ات را تحویل نمی‌گیرد. شما حاضرید چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای دارد با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که می‌خواهد به درون طبقه کارگر برود. اگر ما می‌خواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرص بگویم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کارگری پیدا شد که در همان جلسه بگوید این توهمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جوابش را چه میدهیم؟ می‌گوییم اشتباه میکنی؟! می‌گوییم الان تنها راه همین است و باید

به منتظری نامه نوشت؟ الان تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ باید به آن کارگر بگویم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

می‌خواهم بگویم آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از اینجا صرفاً تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نمی‌آید. فکر نمی‌کنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را می‌زنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! می‌خواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما می‌رویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمی‌کنند نگیرید! بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب! نامه جهت تلاش برای بوجود آوردن قانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ بیار آورده؟ نامه به اینها که جنگ اسلامی به هر حال یک چیزهایی دارد... نه! ما این کارها را نمی‌کنیم.

می‌خواهم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوجه‌شان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگویم که کمونیست‌ها لازم است "کار قانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کار قانونی" مورد تأیید کمونیستها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کار قانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیستها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آناشیشیستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و بپرسد مگر تو نمی‌فهمی که منتظری هم یک گهی است مثل بقیه اینها؟ راست می‌گوید! می‌خواهید کارگران را بصف کنید و ببرید خانه منتظری؟! می‌خواهم بگویم وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات این بحث اینجا است.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را که البته قبول دارم؛ که کمونیستها باید مبنای کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک هم بکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم‌پر اکتی. اینها کجای این تصویر قرار می‌گیرد؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتوانست در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی، مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

نوبت دوم

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی درست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی می‌گیرد، بعد می‌رود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف می‌زنیم - فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو می‌گویی از طومار میشود دفاع کرد. می‌گویم من هم اگر کارگر باشم

دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکنید، این کار اشتباه است. کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشان بکشد، فردا خلیها را باید تحویلش بدهید. میروند و میکنند؟ بالأخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمردام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراها اسلامی هم میگویم مجمع عمومی. از مشروعتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن خودش میتواند دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الان وقت طومار نویسی نیست، امام گفته آنهایی که طومار مینویسند از منافقین هم سگتر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که او چه برخوردی است به کار قانونی قابل دفاع من میکند!

دیروز بنحوی بروز داده که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب.

بنابراین من میگویم جدا از آلترا تئوهای واقعی حزب کمونیست در مورد اشکال قانونی فعالیت این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومار نویسی به سران رژیم میبینم، رژیمی که بطور عینی همه کارگران میبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیهش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگویید بیایید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است، ولی با همان منافعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظرم طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تعریف کرد.

بحث حاج سید جوادی را برای همین فهمیدم. حاج سید جوادی هم در روز خودش نامه مینوشت به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه دیگر هم نوشته به شاه، یک نامه دیگر هم نوشته به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه حاج سید جوادی به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میرود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، نداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمیماند. میخواهم بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

نوبت سوم

در مورد اینکه رضا و خسرو چه چیزی میخواهند مطرح کنند بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یکنفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عمل حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمولبندیش ایراد میگیرم. انتخاب این که آیا بین این دو تا بحث، طرف آن بحثی که به هر حال دست بسورخ کار ما میگذارد ولی صد تا سورخ توی بحث خودش هست (وبحث قبلیمان)، بالأخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایراد به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در اشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه. اگر این یک جمله را میگفت

با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. واضح است که آسانتر از دفاع کردن از طومار، دفاع کردن از نوشتن طومار است. کار شدنی میخواهید؟ برویم یک بُری گیر بیاوریم، خودمان شیرش را بدوشیم و شیر و کورن فلکس بخوریم و تبلیغش کنیم! میگوی نمی شود؟! گاندی هم بالأخره نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یکنفر دیگر در همین جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌های را سر و سامان میدهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ایها و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش آنها. خوب او هم دارد بطریق {...} اکثریتی‌ها، اشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "اشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران به جنب و جوش می‌آیند، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال را از طرف شورای اسلامی می‌برند به {...}، پس فردا که این قضیه از پرونده بیرون آمد، اسم آن کارگر کمونیست در شورای اسلامی نباشد، چون ضربه تاریخی‌تری به طبقه کارگر می‌خورد.

من باید بدانم آن شورا میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران مجبورند رأی بدهند. بالأخره کانالی است که ممکن است یک روز به‌شان یخچال بدهند. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! پس رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام اشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ اشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من در آمد، جواب کارگر را روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامت هم میتوانم باشم؟

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرویی که گفت نه این سیاست درست نیست، رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و گفت بنظرم میبایست همینجا تحصن میکردیم، آنها هم گوش ندادند و رفتند طومار جمع کردند و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبرشان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که اشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! اشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از پتانسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم بایی اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که

که آن روز استعفاء داد فردا در {...} قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بیئت طبقاتی-کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الآن آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفرا ندیم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و ظرافتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفرا ندیم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش میایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی‌صدر هم میگفت که آی کردها تجزیه‌طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمیماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسیپهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت-ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبیند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه چپ‌روی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد!

مپرسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظر من نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهای آندوره را نمیشناسم. یا در شیلی... اجازه بده، آیا ما امروز میرویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی‌اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر میرویم یا نمیرویم؟ نه نمیرویم. این همه کارگران رأی میدهند و میروند عضو میشوند. من با اینها به آنجا میروم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

میخواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده‌های کارگر پشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قبال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع‌طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم.

پپچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی-قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیزم ترسیم کند (گوش شیطان کر!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتوان بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید وقتهایی هست که توده‌های کارگر میروند، بعد از همه بحثهای ما باز هم میروند. من میگویم خوب دیگر میروند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ که گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشد؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال

همه برایش دست میزدیم. بعد شروع کرد به توضیح دادنش، رسیدیم به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، جلوی هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالأخره آنجا هستند و ما چکار میکنیم و فلان و.... که اینها دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش کرده‌اید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی کنار حزب توده قرار گرفته‌ای. به میگوئی این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میپرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگویم به خط ما بپیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالا برای همه پیش می‌آید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظر من امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الآن بشود به آن اویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقتشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزیمان استفاده میکنیم یا نه؟ مجاری دولتی. یعنی دولت میگوید "دادگاه"؟ وزارت کار است. هر کس میخواهد وکیل بگیرد و برود آنجا. "دادگاه"؟ شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما. بحث بر سر "مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لاقلاً اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از اشکال علنی و مشروع مبارزه، اشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آنارشیزم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده نکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع کرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم. همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتد و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف میروند سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظر من بیرون آن حرکت می‌بایستد. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشویکی به شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراهای در سرکوب تظاهرات {ایروان}؟ و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوا شوراها شد. هر کسی

بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایرادگیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مهر تأیید میزنید پای طومار، مهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسیم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیتی تئوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثتان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگوی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی‌تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگوی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد طوری است که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسیم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیسیم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیسیم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهید با اپورتونیسیم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسیم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعا کارگريمان را بگیرد.

اینکه پوپولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسیم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسیم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسیم مرزبندی کرد، وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثتان با اپورتونیسیم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبادا در کارتان مثل حزب توده بشوید، مبادا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبادا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیم بکنید... بعد شما میآیید و میگویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوا را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که میخواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را بپوشانید معاف نمیکند. و هر چند تا مقاله هم بنویسد که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میدانم که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یک نفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما

فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدر بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظر یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران میآید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشینی میتواند باشد. سازمان باصلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخشهایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلالهایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواهد این بحث را منسجم عرضه کند لاقلاً استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، همه‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسیم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

نوبت چهارم

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگاران و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میبرد، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواهد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده میشوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم." بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله میروم جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون میآید و یک نگاه به اقبال دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله میروم سکتاریست میشود و بعد با کله میروم پارلماناریست میشود و بالأخره همینطوری با کله ضعفی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید الترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این الترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها الترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکنید. میگویم بحث، جدا از الترناتیو اثباتی خود تو، بی معنی است. بحث خود تو بیمعنی است، در انزوا از الترناتیو اثباتی.

اگر الترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث الترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مابانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه الترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد،

موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته همه‌اش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست بدرجه‌ای با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، همه‌اش که کشک نبود.

بالأخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد می‌گیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که می‌گوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونستی است {که نیروهای مولده...}. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گر نه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد میکردند. بنظر من آن هم خطکشی بیجهت بر روی دستاوردهای چپی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال می‌خواهم بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود می‌آورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسیم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلا نمی‌خواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که می‌گوید باید رفت و دخالتگری کرد - بیشتر از من که ظاهرا در این بحث نمی‌خواهم بگویم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه می‌زند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظر من درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسیپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما می‌خواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمی‌خواهیم فقط آدم‌های معیّی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گر نه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسیپ‌ها - که وقتی از مشی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "منزّه"، منزّه توی گیومه. اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری منزّه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظر من اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسیپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن که دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است، بضا توسط مسئول سایت آرشیو عمومی آثار منصور حکمت تغییر داده شده است.

علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کمرنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پوپولیستها است. این بنظر من پلمیک درستی نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقش نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری می‌گردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق می‌ورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهیم.

گذشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمی‌خواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمی‌خواهد رهبر عملی باشد"، "نمی‌خواهد دخالتگری کند"، گرهی از بحث خود شما باز نمیکند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب می‌شویم و ساکت می‌شویم و تصمیم می‌گیریم با یکنوع اپورتونیسیم و اکونومیسم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را ببوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگری چه چیزهای دیگری را دارد قربانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش می‌گوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

می‌گویند که آلتزاتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر میکنم که خود شما باید بدهید. حالا باشد، من می‌گویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی-قانونی کارگری پیشنهاد میکنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلهای جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما می‌خواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم. می‌گویند: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی می‌گیرند و بالأخره یک عده می‌آیند و یخچالها را بدست می‌گیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب می‌رویم و بهمس می‌زنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت میکنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزتا بفهمد، تبدیل میکنید به یک پرنسیپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظر من نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت میکنیم. آیا معنی‌اش این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمیکنند؟ خوب باید شرکت بکنند. مگر میشود نکنند؟ پس آنروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظر من کسی که نمی‌خواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچه‌ای که لابد نمی‌خواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی می‌خواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمیکنم اگر بگویم مرز این بحث با اپورتونیسیم و اکونومیسم خدشه‌دار میشود، به

درباره اعتصاب معدنچیان انگلستان

نکته‌ای که من می‌خواستم راجع به آن حرف بزنم این بود که، با توجه به اینکه بحث رفیق حیدر خیلی مشخص و دقیق بود و یک موقعیت تاریخی مشخص، یک مبارزه مشخص را با تمام پارامترهایی که در آن مقطع در آن دخیل بود ترسیم کرده بود، بحثی که به دنبالش شد - لااقل تا آنجایی که من شنیدم - به نظر من خیلی کلی، متدولوژیک و در یک جاهایی اصلا فلسفی بود؛ یعنی بطور کلی راجع به مثلا غایبی‌گرایی، یا بطور کلی درباره جنبش اتحادیه‌ای یا مبارزه مشخص کارگری در شرایط آمادگی از پیشی دولت دارد صحبت میشود. میشد این را راجع به خیلی چیزها گفت؛ مثلا همین امروز در انگلیس راجع به اعتصاب معلمین هم ظاهرا عینا همین بحثها را کرده‌اند. راجع به اعتصاب معدنچیان در چهار سال قبل هم میشد همین حرفها را زد. به نظر من بحثها بیش از حد مجرد بود و بیش از حد در سطح متدولوژیک باقی ماند، در صورتیکه رفیق حیدر مسأله را خیلی دقیق و کنکرت مطرح کرد.

یک مقدار از ضعفهایی که به عنوان دلایل شکست این جنبش مطرح میشود، فی‌الواقع ضعف نیست بلکه خصلت مبارزه تریدیونیونی است. یعنی خصوصیت مبارزه تریدیونیونی که سیاسی نیست و کسی که میخواهد به این مسأله برخورد بکند باید بگوید که علاوه بر این چه مبارزه دیگری امکان‌پذیر بود؛ نه توسط خود تریدیونیونها، بلکه توسط یک حزب سیاسی که فرض میکنیم در انگلستان موجود بود. یعنی بنظر من به هر حال یک نفر باید مسأله را این طور مطرح کند که اگر ما بودیم با این جنبش معین چکار میکردیم. بالاخره از یکی حمایت میکردیم، شعاری را در دستور همان جنبش معین می‌گذاشتیم یا چه؟ یا اینکه کسی بگوید اگر ما بودیم از شش سال قبل از آن این کار را در یک سطح دیگری میکردیم. بحث دارد جواب منطقی میدهد، منتهی بالاخره باید به همین جنبش معین پردازیم. این بنظر من ضعف تریدیونیونیسیم یا مشخصه‌های تعریف تریدیونیونیسیم، الزاما به معنی شکست خوردن تریدیونیونیسیم نیست. با همین اتحادیه‌ها، با همین درجه غیر سیاسی بودن، با همین درجه مبارزه را در چارچوب صنفی محدود کردن، تاریحا در خیلی جاها هم پیروز شده است.

اهمیت بحث رفیق حیدر را من این طور میبینم که آن شرایط مشخصی که تریدیونیونیسیم [در آن] جوابگو نبود را توضیح داد. یعنی یک بحث کلی راجع به تریدیونیونیسیم نبود، بلکه بحثی بود راجع به آن شرایط معینی که مبارزه اتحادیه‌ای در آن امکان پیروزی ناچیزی دارد. یعنی انگلستان دهه هشتاد، با آن دولتی که با آن آراء انتخاب شده، با جنگ فالكند، با آن انبار ذغال - تا جایی که به معدنچیان مربوط میشود - با همبستگی داخلی بورژوازی، برنامه از پیشی‌اش و سیاست دولت محافظه‌کار برای اینکه [اتحادیه‌ها را] بزند. اعم از اینکه اعتصاب معدنچیان میشد یا نه، امروز ما خیلی از قوانینی که قبلا وجود داشت را لغو شده میدیدیم. اگر معدنچیان به دولت محافظه‌کار کاری نداشتند، قطعا دولت محافظه‌کار به معدنچیان کار میداشت. بنابراین بخش زیادی از اینکه این اعتصاب باعث شد که فلان حقوق لغو شود یا فلان شرایط از بین برود، به خاطر این اعتصاب نبود. هر اتفاق دیگری هم در جامعه انگلیس میافتاد - کما اینکه افتاد مثل همین جنگ فالكند - باعث میشد که یک سری حقوق دموکراتیک نقض شود، یک مقدار حقوق اتحادیه‌ها کم شود و غیره؛ و این از خیلی وقت پیش، سیاست محافظه‌کارها بوده است.

واقعیت دیگری که به نظر من باید به آن توجه میکردند این بود که تاچریسم یا به هر حال حاکمیت جناح راست حزب محافظه‌کار، پدیده جدیدی در انگلستان است و وقتی معدنچیان مبارزه‌شان را شروع کردند، از این پدیده شناخت درستی نداشتند. دولتی که آنان در سال ۷۴ سرنگون

کرده بودند، جناح چپ حزب محافظه‌کار بود که مسأله افکار عمومی، مسأله سیاست دستمزدها و رابطه‌اش با اتحادیه‌ها برایش مطرح بود. الان هم اگر همان جناح سر کار بود، سیاست دیگری جز این را دنبال میکرد. یعنی آن حالتی که رفیق فرهاد گفت جا خوردن از مقاومت، اگر به جای جناح راست حزب محافظه‌کار، جناح چپ حزب محافظه‌کار سر کار بود قطعا از این مقاومت جا میخورد و احتمال داشت در یک جایی که برای معدنچیان به معنی شکست نباشد به سازش کشیده شود. به هر حال من این بحث را از این نظر میگویم که هیچ بحث کلی، متدولوژیک، تئوریک و از پیشی نمیتواند به ما بگوید که اعتصاب معدنچیان به دلیل این که تریدیونیونی است و سیاسی نیست میبایست شکست میخورد. بنظر من استدلال هم بیش از حد کلی است. پس صحبت سر یک اعتصاب معین، در یک صنعت معین، در یک کشور معین، در یک مقطع معین، با یک دولت معین و با رهبری معینی است. این که چه کسانی و چه جریانات دیگری میتوانستند رهبرش باشند، یک بحث کنکرت است و میشود مطرح کرد. باید رفت و قبل‌تر از این ماجرا را دید. رفیق حیدر یک مقدار [در این باره] بحث کرد. ولی به هر حال مسأله اعتصاب معدنچیان اعتصابی است که در رابطه با این شرایط اجتماعی خاص مطرح شده است. بنظر من وظیفه ما این است که روشن کنیم: (۱) در همین شرایط اجتماعی خاص، موضع ما راجع به این مسأله چه باید باشد، چه باید میبود، عکس‌العمل فعالی نداشتیم، باید چکار میکردیم. ما باید این را روشن کنیم که اگر ما به عنوان یک حزب سیاسی - نه به عنوان اسکارگیل Arthur Scargill، به عنوان رهبر اتحادیه - در انگلستان حضور داشتیم، یا اگر رفقای ما در انگلستان به صورت یک تشکیلات کمونیستی بودند که مثل ما فکر میکردند باید چه موضعی می‌گرفتند؟ دو حالت را میشود در نظر گرفت: اینکه روی اتحادیه‌ها بی‌نفوذ باشی یا صاحب نفوذ باشی، در رهبری جنبش نقش داشته باشی یا نقش نداشته باشی. [در هر دو حالت] باید چه کار میکردی؟ در این باره میشود بحث کرد، ولی به نظر من بحثی که دنبال شد خیلی از این عام‌تر و در نتیجه عقیم‌تر بود.

بنظر من اعتصاب شکست خورد. یعنی صحبت رفقایی که می‌گویند [اعتصاب] شکست خورد را درست میدانم. اعتصاب سر یک چیز معینی بود، شکست خورد، زدند قلع و قمعشان کردند و عقب‌نشینی شدیدی را به آنها تحمیل کردند. به هیچ معیاری نمیشود گفت این اعتصاب پیروز شد. مگر این که بگوییم به طور کلی تاریخ به جلو می‌رود، که این را رفیق حمید توضیح داد. بنظر من این هم درست است که بگوییم این اعتصاب، از پیش امکان پیروزی بسیار ضعیفی داشت. من با این حرف موافقم. یعنی هیچ غایبی‌گرایی، هیچ درجه‌ای دگماتیسم و هیچ درجه‌ای کمونیسم چپ در این نمیبینم که بگوییم این اعتصاب از پیش امکان پیروزی ضعیفی داشت. یادم هست همان موقعی که شروع شد دور و بر ما صحبت این بود که شکست میخورد و معلوم است که شکست میخورد، نه فقط شکست میخورند بلکه به دنبال این شکست طبقه کارگر انگلیس ضربه جدی میخورد. چرا؟ نه به خاطر اعتصاب، بلکه به خاطر اینکه حزب محافظه‌کار با یک اکثریت عظیم آرا و روی پلاتنفرم زدن اتحادیه‌های کارگری و نظم و قانون انتخاب شده است. روی این پلاتنفرم انتخاب شده و معلوم است که آن دولت در این دوره - مگر اینکه با یک اعتصاب عمومی و با یک شرایط بحران انقلابی و یک مقاومت بسیار حادثتر از این بتوانی روبرویش کنی - سیاستش را پیش میبرد. [بعدتر] نتیجه میگیرم که آیا معنی این است که پس بگذاریم سیاستش را پیش ببرد؟ ولی به هر حال باید این را دانست که اعتصاب معدنچی در آن شرایط، وقتی دولت محافظه‌کار مردم را پشت سر خودش دارد، [شکست میخورد]. من آن بحثهایی که می‌گویند مردم با معدنچی‌ها بودند را نمیپذیرم. به نظر من مردم با معدنچی‌ها نبودند. به چه معنی با معدنچی‌ها بودند؟ بله، نمیخواستند سرشان را ببرند یا پلیس آنها را بزند. ولی بخش اعظم افکار عمومی انگلیس - که خرده‌بورژوازی و بورژوازی انگلیس و کارمندهای انگلیس را تشکیل میدهد - کسانی بودند

این جنبش اتحادیه‌ای نمیتواند سر اینکه معدن فلان را بنبندید عده‌ای را به جنگ مرگ و زندگی بکشاند؛ به جز کسی که معدنش را دارند میبندند و احتمالاً یک عده آدمی که آگاهی سیاسی بالاتری دارند. معدنچی‌ها، سنتا، بخش پیشروی پرولتاریای انگلستان را - از نظر آگاهی سیاسی و دشمنی سیاسی‌شان با دولت - تشکیل داده و میدهند. بنظر من برای اتحادیه معدنچی‌ها، بستن معادن به درجه زیادی بهانه‌ای است برای اینکه جلوی موج تعرض حزب محافظه‌کار به حقوق اتحادیه‌ای و آزادیهای سیاسی در انگلیس را بگیرد ولی این محاسبه اشتباه است. این نیرو نه تنها کافی نیست بلکه حتی میتواند مسأله را به طور جدی طرح بکند و دیدش از مبارزه برای این مسأله بیش از حد صنفی است.

گفتم، ۳۵ ساعت کار در اروپا تجربه دیگری را نشان داد. در همین دوره از همین بورژوازی، همین آمادگی از پیشی، ولی ساعات کار را به ۳۸/۵ ساعت میرسانند، آخرش هم هورا میکشند و میگویند درسته که ۳۵ ساعت کار نشد، [ولی] پیروز شدیم. مبارزه پیروزمند اتحادیه‌ای هنوز هم ممکن است، [فقط] باید دید در چه شرایطی طرح میشود. به هر حال این چیزی است که میشود به آن گفت بحران تریدونیونیسیم در انگلیس. در دل بحران تریدونیونیسیم میشود گفت مبارزه معدنچی‌ها محکوم به شکست بود. عینا همان طور که میشود گفت در دل بحران چپ، انتخاب شدن حزب کارگر به قدرت از پیش منتفی است. همه هم میدانستند. بدون اینکه بگوییم دیگر نمیتوانند انتخاب شوند یا اتحادیه‌ها دیگر هیچوقت پا نمیگیرند. ولی این دوره‌ای است که اتحادیه‌ها و همین طور احزاب سیاسی چپ در انگلیس، برای اینکه بتوانند اصلاً جوابگوی بورژوازی باشند باید تحولات جدی‌ای را از سر بگذرانند.

بنابراین، سوالی که باید کرد این است که در یک چنین جوئی، واقعیتی هست که مبارزه‌ای بالأخره شروع شده - [میتوانیم] از شش سال قبلی بگیریم یا از همان موقعی که شروع شده بگیریم - و ما باید در یکی از این دو حالت یا هر دو حالت نظیرمان را بگوییم. به نظر من وقتی که شروع شده باید از آن دفاع کرد و به نسبت بقیه فراکسیونهای NUM، باید از رهبری اسکارگیل در این قضیه دفاع مشروط و دفاع نسبی کرد. به نظر من در کنارش و یا علاوه بر آن، باید آن کاری را انجام داد که این رهبری نمیتواند و یا نمیخواهد انجام بدهد. به نظر من بحثهایی که میگوید باید جنبش سیاسی میشد، باید آبروی دادگاهها را میبرد، باید تظاهراتی علیه قوانین اختناقی که مطرح میشد میگذاشتیم، باید چهپا میگذاشتند دیگر. انتظار این که NUM بیاید فراخوان بدهد ملت بیاید مثلاً دادگاههای انگلیس را به زیر سؤال برید، یا اینکه مثلاً ببینید دارند اصل پیکت ثانوی را لغو میکنند، این کار را باید حزب کمونیست یا یک حزب سیاسی میکرد. و به نظر من اگر این کار را میکرد جنبش معدنچی‌ها را با خودش میآورد. یعنی راه واقعی برای اینکه جنبش معدنچی‌ها را میتوانست به دست یک نیروی سیاسی بدهی این بود که مبارزه‌ای را جلوی پای کارگران انگلیسی میگذاشتی که از محدوده "معدن را نبندید" فراتر باشد. ولی انتظار این که این مبارزه را آن اتحادیه باید میگذاشت، یعنی باید به جای "معدن را نبندید" بگویید "۳۵ ساعت کار"، این دیگر به نظر من اتوپی است. این سوپزکتیویسم است. او سر این شروع کرده، میتوانست سر یک چیز دیگری ولی باز در مورد معدن شروع کند. ولی اگر بناست جنبش بتواند یک صف قدرتمندی جلوی حزب محافظه‌کار در این ماجرا بگذارد، بنظر من بحث سر آزادیهای دمکراتیک، حقوق اتحادیه‌ها و غیره، میتوانست مبنای تعرض چپ باشد و جامعه حولش قطبی میشد. برای اینکه در آنجا اجازه اعتصاب را هم از معلم دارند میگیرند، از بخشهای دیگر جنبش کارگری هم دارند میگیرند و غیره.

به این ترتیب بحث من این است که حتی اگر ما در آنجا به عنوان کمونیست روی اتحادیه نفوذ نداشتیم، باید اولاً مبارزه را مورد حمایت قطعی خودمان قرار میدادیم، برایش جلب حمایت میکردیم و کارهایی را میکردیم که یک حزب کمونیست در دوره مبارزات کارگری میکند. آن

که با شروع اعتصاب معدنچیان به نفع راست موضع گرفتند و روی معدنچیان برای اینکه اعتصابشان را ختم بکنند فشار روانی آوردند. فاکتور اسکارگیل که رفیق حیدر به عنوان یک چیز مثبت از آن حرف زد، اتفاقاً فاکتور از چشم افتادن جناح چپ در جامعه انگلیس بود. یعنی همه به این حساب میگفتند که کیناک Neil Kinnock دارد نیرو از دست میدهد؛ چرا؟ به خاطر فاکتور اسکارگیل. به این خاطر که جامعه دارد از چپ فاصله میگیرد. این طور نبود که جامعه به نفع چپ چرخیده باشد. دولت، بعد از جنگ فالکلند، از نظر کنترلش بر روی پلیس و بوروکراسی به شدت تقویت شده بود و مسائل دیگری که رفیق حیدر خیلی دقیق همه را گفت.

این اعتصاب، اعتصابی بر سر باز نگه داشتن چند معدن، حالا [گیرم] چهل و چهار تا، در انگلستان، با یک نیروی صدو هفتاد هزار نفره از اتحادیه‌ای که دوره اوجش را گذرانده و حتی خود صنعتش دارد به تاریخ میپیوندد، امکان پیروزی خیلی ناچیزی دارد؛ مگر - این مگرهایش را میشود شمرد - کل جنبش کارگری انگلیس را بتوان پشتش آورد، مگر بتوان فراخوان اعتصاب عمومی داد، مگر TUC بتواند بسیج کند و نه فقط اعتصاب یا پیکت بلکه تعطیل عمومی کند. همان بلایی که سر هیث Edward Heath آوردند. حتی شاید اگر آن بلایی را که سر ادوارد هیث آوردند، [سر تاجر] میآوردند، تاجر Margaret Thatcher کوتاه نمیآمد. میخوام بگویم مقیاسی عظیمتر از آن احتیاج بود. تاریخا ممکن بود؟ بله، یعنی ناممکنی تئوریک نداشت. نیروهای این کار آمادگی نداشتند. در شرایط تاریخی دیگری این کار ممکن است ولی در سال هشتاد، در انگلیس، این کار عملاً ممکن نبود. برای اینکه TUC دست ترسوترین و جوانترین نمایندگان اشرافیت کارگری است. حتی به اندازه TUC سه سال قبلی هم چپ نیست TUC. ای که به قول رفیق حیدر پشت جنگ دولت انگلیس رفته است و غیره. این جنبش کارگری، با این وضعیت تفرقه و تشتت، با این بیخطی‌اش، با ورشکستگی حزب کارگر - حزب کارگر داشت در حالت انحلال به سر میبرد - با ورشکستگی حزب کمونیست طرفدار روس و ضعف عمیق جریانات چپ افراطی‌تر در انگلستان، این جریان امکان پیروزی خیلی ضعیفی داشت، مگر معجزه میشد؛ مگر اتفاقات دیگری در یک مقیاس دیگری رخ میداد.

فقط هم این نیست. یک فاکتور دیگر این است که کس دیگری هم در این شش هفت ساله، در مبارزه اتحادیه‌ای در انگلیس پیروز نشده است. فقط معدنچیان نیستند که رهبرشان این یا آن کار را نکرد، یا مثلاً چرا این حرف را نزد، چرا زود کوتاه نیامد و یا چرا بعد کوتاه نیامد. در شش هفت سال گذشته حتی یک اتحادیه هم یک پیروزی جدی علیه دولت محافظه‌کار نداشته است. همین الان اعتصاب معلمین است؛ من به شما میگویم شکست میخورد. بدون این که غایبی گرا باشم یا کمونیست چپ باشم میگویم که این اعتصاب شکست میخورد و در مقابل موج تبلیغات و نیروی پلیسی که پشت این قضیه هست و در مقابل ترس و ارباب و ناپیمانی اقتصادی که در جامعه حکمفرماست، در مقابل سه و نیم میلیون بیکار و غیره و غیره، نمیتواند دوام بیاورد. اعتصاب معلمین شکست میخورد. دو تا اعتصاب دیگر هم فردا در صنایع فولاد بشود، من باز هم میگویم اینها امکان ضعیفی برای پیروزی دارد.

مطالبه‌ای که مطرح است، مطالبه‌ای بیش از حد صنفی است. در همین شرایط، شاید با همین درجه فشار بورژوازی، در قاره اروپا، خارج از انگلیس، جنبش ۳۵ ساعت کار شکست نخورد. اگر پیروز قطعی نشد شکست هم نخورد؛ برای اینکه مطالبه‌ای را گذاشت که توانست جامعه را دنبال خودش بکشد. از پیش با آن مطالبه، میشد گفت که جنبش معدنچیان تنها میماند. خوب، آن کسی که میگوید شغلم را در صنایع برق نمیدهم که معدنچی‌ها شغلشان را نگاه دارند، خیلی آدم بدی است. من اعتصاب نمیکنم که ما را بیرون کنند که او شغلش را نگهدارد. این آدم خیلی آدم بدی است ولی خوب این بدی واقعیت جامعه است دیگر.

کلمه. منتها در وضعیت‌هایی قابل تجسم؛ نه اینکه اگر ما اسکارگیل بودیم و مثل آن یونیونیست بودیم چه می‌کردیم. به قول رفیق حمید، همان کاری را می‌کردیم که او کرد! و یا اینکه اگر شاخهٔ انترناسیونال کمونیستی که ما عضو هستیم در انگلیس بود - ۲۵ نفر یا ۲۵۰ هزار نفر، حالت‌هایش را میتوان در نظر گرفت - چه می‌کردیم. به نظر من SWP ها درست عمل کردند که از این جنبش قاطعانه حمایت کردند و نیرویشان را در خیابان ریختند تا حمایت و همبستگی از اینها را سازماندهی بکند. منتها بله، غلط عمل کردند، به خاطر اینکه افقشان را به اندازه رهبری جناح چپ اتحادیه محدود نگه داشتند.

من تأکید دوباره‌ای بر روی این نکته بکنم که این جنبش کاملاً شکست خورد. به نظر من این بحث که طبقه کارگر آگاهتر شده، بهتر میدانند و غیره، بحث برآیی نیست. طبقه کارگر به طور کلی یک طبقه است ولی در مجموع مجموعه‌ای از یک سری افراد است. این افراد یک عده‌شان می‌میرند، یک عده‌شان بازنشسته میشوند و آگاهی که دارند تحویل قوم و نسل بعدیشان نمیدهند. یعنی اگر شما در [سال] ۱۹۱۷ به یک سری کارگر، به طبقه کارگر یک کشور، چیزهایی آموختی، در ۱۹۲۷ دیگر آنها را نداری. آن چیزی که تداوم این آگاهی را نشان میدهد، مبارزه متشکلی است که بر این مبنا پا گرفته و یکی از نقاط ضعف اعتصاب معدنچیان - که به نظر من حتی اگر افق تاریخی هم بخواهیم رویش ببندیم - این است که در دل این مبارزه هیچ کمونیسم سالم و زنده‌ای از کنار این مبارزه، کارگری نشد. من فکر میکنم اگر ما آنجا بودیم، یکی از شاخصهایی که امروز باید درباره‌اش بحث می‌کردیم این بود که اعتصاب معدنچیان شد و همه علیه کاپیتالیسم حرف زدند؛ در این هیچ شکی نیست. بهترین تعبیرها را از احفافات سرمایه‌داری دادند که خود مارکس شاید به عقلش نرسید. ولی حتی یک جریان کمونیستی نیامد بگوید که من در طول اعتصاب یک ساله معدنچی‌ها، از یک جریان روشنفکر مارکسیستی انقلابی تبدیل به یک جریان کارگری شدم. توانستم این بخش از جنبش کارگری یا پیشروهایش را به خودم جلب کنم. یا توانستم آلترناتیوی در مقابل این رهبری پوسیده و ساختار پوسیده اتحادیه‌ها بدهم؛ مثلاً جنبش مجمع عمومی راه‌بندازم و بر مبنای اصالت مجمع عمومی، یک جریان جدید رهبران سطح میانه پیدا کنم که اتحادیه آلترناتیو تشکیل بدهند و یا اختیارات را از دست این رهبری در بیاورند. هیچ کدام از این اتفاقات در جریان اعتصاب معدنچی‌ها نیفتاد؛ و به این معنی، به نظر من دستاورد تاریخی این ماجرا خیلی کم است. به نظر من آن چیزی که میماند، تصمیم درست‌شان [مبنی بر] بی‌سازش رفتن سر کار است. به نظر من خیلی فرق داشت اگر آنها مثلاً یک ماه دیگر مبارزه می‌کردند، یعنی هر چقدر که رفیق حمید می‌گوید، مبارزه می‌کردند و غیره و غیره. بالأخره به ۱۷ نفر میگفتند سر کارتان برگردید. به نظر من طبقه کارگر با این کارش نشان داد که مبارزه ادامه دارد؛ نه اینکه بگوید خوب، یک فازش تمام شد. به نظر من معدنچی انگلیسی با این کارش نشان داد که این مبارزه ادامه دارد. رفیق حیدر در صحبت‌هایش با افسوس گفت معدنچی‌ها پنجاه پنس نفری را تأیید نکردند. اگر اشتباه نکنم این را جناح چپ قبول نکرد نه جناح راست. مبارزه بر سر برگرداندن اینها سر کار ادامه دارد، پنجاه پنس چیست؟! یک بخشی که این [مسئله که] "کارگران معدنچی نفری پنجاه پنس بدهند تا آن یارو سر زندگیش برود" [را قبول نکرد] به خاطر این بود که میگفتند این خط‌ساز است. این دارد به مسئله [اصلی] مسکن میزند. در صورتی که آن موقع فشار بر روی رهبری اتحادیه این بود که حالا به چه شکالی برای برگرداندن اینها سر کار مبارزه بکنیم؟ این که نفری پنجاه پنس بدهیم را راه حل بینابینی دانستند. البته تا آنجایی که من یادم هست، ممکن است اشتباه میکنم.

اصل این مطلب شفاهی است. "داریوش باغانی" از روی فایل صوتی پیاده و ادیت کرده است. فاتح شیخ متن را با نوار صوتی مقابله و مجدداً ادیت کرده است. در ضمیمه ۲ منتخب آثار یک جلدی منصور حکمت به تاریخ آوریل ۲۰۰۷ به شکل کتاب منتشر شده است.

جبهه‌هایی را می‌گرفتیم که ما باید می‌گرفتیم و این باعث میشد که صف پیشرو جنبش معدنچی‌ها و جنبش اتحادیه‌های کارگری در انگلیس جلب کمونیست‌هایی شود که خودشان را به مسأله مربوط میکنند بدون این که تسلیم بشوند. اما اگر روی اتحادیه نفوذ داشتیم، یعنی اگر خود ما در جای اسکارگیل بودیم و بعد تصمیم می‌گرفتیم، من با خیلی از نظراتی که رفیق حیدر گفت - با این تفسیر خودم - موافقم. اولاً بنظر من باید از درگیری اجتناب می‌کردیم. به نظر من باید از اعتصاب معدنچی‌ها اجتناب میشد، برای این که از پیش معلوم بود که شانس پیروزی اندکی دارد و از پیش معلوم بود که طرف منتظر است که سر یکی را جلوی بقیه کارگران ببرد. اگر سر اتحادیه الکتریسیس‌های فلان را می‌برید هیچ اتفاقی نمی‌افتاد ولی سر اتحادیه معدنچی‌ها را ببرد. چرا باید در آنجا اجتناب میشد؟ برای این که این اعتصاب در زمان و مکان بهتری شروع میشد. همه میدانستند که طرف چقدر ذغال انبار کرده است؛ این فقط یک قلمش بود. همه میدانستند که در چه اوج قدرتی مارگارت تاچر این اتفاق دارد می‌افتد؛ این هم یک قلمش. امروز مارگارت تاچر اصلاً آن وجهه را ندارد. امروز اگر معدنچی‌ها اعتصاب بکنند، کسی پشت مارگارت تاچر نمی‌رود.

به نظر من ما باید علیه قوانینی که حقوق اتحادیه‌ای را لغو کرد، شعار میدادیم و نفس مبارزه را به آن جا هم سوق میدادیم. به نظر من درست است که این جنبش از بستن معادن شروع شد، ولی این تا وقتی است که نیرویش به نیروی معدنچی‌ها محدود است. من نمیفهمم چرا در هیچ کنگره یا کنفرانسی از یک مجموعه‌ای از اتحادیه‌های کارگری یا تجمع‌های کارگری، هیچ قطعنامه‌ای علیه تثبیت قانون لغو پیکت ثانوی نیست. یعنی یک عده نیامدند بر سر این شلوغ کنند. این قانونی است که اگر من اعتصاب کنم شما نمیتوانید در حمایت از من و همراه من پیکت کنید مگر این که مستقیماً به شما مربوط باشد؛ باید خودتان به این پیکت مربوط باشید. یعنی معدنچی میتواند جلوی معدن پیکت بگذارد. تا چهار سال قبل، تا یک سال قبلاً هر کسی به هر تعدادی که میخواست میتواندست دم هر جایی پیکت بگذارد و بگوید به من ببینند. ولی قانون گذرانده که شش نفر از همان سندیکا از همان صنف میتواند برود بایستد در فلان مغازه را ببندد و نگذارد؛ نگذارد که یعنی آنهایی که میروند را التماس کند که نرو. به نظر من خود این قانون مهمترین حمله دولت محافظه‌کار به همبستگی قانونی طبقه کارگر بود و هیچ مقاومتی در مقابلش سازمان داده نشد. همهٔ بخش‌هایش هم لطمه می‌خورند. به نظر من ما در این شرایط، در مقطعی که مبارزه برای ۳۵ ساعت کار در اروپا مطرح شد، [باید] تعرض‌مان را شروع می‌کردیم. اگر رهبر یک اتحادیه‌ای بودیم، نمایستادیم تا سر مسأله "معدن فلان جا را میخواهد ببندد"، که نمیدانم ۱۷۰ نفر را بیکار میکند، خانواده آن ۱۷۰ نفر را نشان بدهیم که ندارد بخورد و غیره. به نظر من همراه با جنبش ۳۵ ساعت کار اروپا، در مقابل تاچر موضع می‌گرفتیم. به نظر من [این] آنها را در موضع تدافعی می‌انداخت. و بالأخره با این حرف هم کاملاً موافقم که جنبش اتحادیه‌های انگلستان و اساساً جنبش اتحادیه‌ای با عجزش از جواب دادن به مسأله بیکاری است که دارد [ضربه] می‌خورد. برای این که در عرصه‌ای پا می‌گذارد که آنها یک اهرم فشار روی اعضای این جریان دارند. [این اهرم فشار] بیکاری است و - لااقل این اواخر - هیچ جنبش اتحادیه‌ای پیدا نشده که بگوید من یک اتحادیه بیکاران هم هستم که اگر کسی بخواهد سر کار برود باید از کانال این اتحادیه بگذرد. بنابراین هر کسی بیکار شد حتماً باید توی این اتحادیه برود و امروز این اتحادیه بیکاران را توی خیابان می‌آورد. یک چنین اتحادیه‌ای نداریم و به نظر من اگر میخواستی آگاهانه جلوی جریان مارگارت تاچر در انگلیس بایستی یا به طور کلی به عنوان رهبر جنبش اتحادیه‌ای در انگلیس، برخورد فعالی داشته باشی، باید جواب مسأله بیکاری را هم بدهی.

به هر حال منظور من از این صحبت‌ها این بود که اگر بحث بخواهد مشخص شود باید سر این برود که اگر ما بودیم چه می‌کردیم؛ به همین معنی دقیق

لحظات ابراز وجود

به صفوف کارگران هفت تپه، فولاد و شرکت واحد و مدافعان فکور امر رهائی جامعه و طبقه کارگر

آقای محسن حیدریان، نوشته ای دارد با عنوان "لحظه ۲۲" که در سایت "ایران امروز"، انتشار یافته است. قصد من اینجا پرداختن به محتوای این نوشته نیست. ایشان با اشاره به "فیلم کمدی"، "قند دون جهیزیه"، به باور من از ۲ نمود و در نگاه به آنچه در "سطح" در جریان است، برای "باور" خویش، ماتریال دیده اند:

"ناکارآمدی حکومت دینی" و اینکه: "از همگسیختگی اعتماد عمومی و تلاش حداکثر برای ادامه حیات به هر قیمت، فساد و ناکارآمدی حکومت را به بدنه اجتماع نیز رسانده است"

اینکه بزعم آقای حیدریان، تناقضات حاکمیت "اسلام سیاسی" در ایران، "ناکارآمدی" حکومت دینی قلمداد شده است، موضع و "نظر" ایشان است. به قول همراهانشان:

"مانند دیگر چپ های باسابقه "آدم شده" و از گذشته درس آموخته اند، اما از نظر نگاه به جامعه ایران و نحوه ارزیابی سیر تحولات جامعه ایران از دوران مشروطه تاکنون، هنوز "توده ای" مانده اند، چه، حزب توده با روی کار آمدن رژیم اسلام سیاسی در ایران، در اساسنامه اش خود را چنین تعریف کرد:

"در جامعه سنتی اسلامی ایران، حزب توده، حزب سوسیالیستی کارگران و توده های زحمتکش است."

اما این ارزان فروشی و تقلیل گرانی، هدف دیگری را نیز دنبال میکند.

بزعم آقای حیدریان:

"گرچه پرسش ها و ابهامات در آینده ایران بسی فراتر از پاسخ هاست. اما در این تردیدی نیست که بحران اعتماد کنونی ژرفتر از آن است که حکومت قادر به نادیده گرفتن آن باشد. نیروی خفته و آتش نهفته در زیر خاکستر و مهمتر از آن آگاهی و ذهنیت سکولار مردم دیر یا زود مهر خود را بر آینده نزدیک کشور خواهد کوبید."

(محسن حیدریان، لحظه ۲۲)

آقای حیدریان به منظور اینکه روی خود را از مصافهای واقعی طبقاتی که پیش چشم جهانیان در جریان است، برگرداند، "اطمینان میدهد" که "ذهنیت سکولار مردم دیر یا زود" تکلیف ناکارآمدی حکومت دینی را "برخلاف کشورهای سوسیالیستی یا جهان سومی دیگر"، در آینده نزدیک روشن خواهد کرد.

تصور میکنم، ایشان در تحقیر سوسیالیسم، قدری ناپرهیزی کرده اند و بقول معروف "هنوز اندر خم یک کوچه اند". چه:

یک: آن لحن طعنه و کنایه به "سوسیالیسم" پس از گذشت نزدیک به سی سال از فروری دویار برلین، هنوز در فضای تبلیغات جنگ سردی و با ادبیات عاریه ای و "جهان سومی" از "ژورژ اورول" در گشت و گذاری کمدی گونه و دانی جان ناپلئونی است.

دو: آن مدینه فاضله "سکولاریسم" که در پی ریزش بلوک شوروی سابق، ایشان در برابر ما و آینده جامعه ایران میگذارند، ما به ازاء "ایرانی" و ایضا "جهان سومی" و نوع سرمایه داری شیوخ امارات و در همسایگی "خلیج همیشه فارس" اش هم فی الحال فعال است: لایه نوکیسه سرمایه داران وطنی که در "جنبش پورشه سواران"، نه جامعه ایران را بر مبنای "اسلام و سنت"، که مطابق با آنچه باندهای مافیائی در پس لرزه های سقوط کشورهای قلمرو "اردوگاه" سابق، به عنوان "دمکراسی" علم کردند.

سه: آقای حیدریان، اما، یک چند سال را در سیر زمین گیر شدن راس شبه بلوک اسلام سیاسی، از انظار پنهان کرده اند. اسلام سیاسی، دقیقاً چون "سوسیالیسم واقعا موجود"، به سادگی و در "لحظه ۲۲"، در برابر "آگاهی و ذهنیت سکولار"، زانو نخواهد زد. رژیم جمهوری اسلامی، رفتنی است، این یک واقعیت انکار ناپذیر است. اما همچنانکه رویدادهای ایران نشان داده است، همچنانکه رژیم و یکان های ویژه اش را در برابر اعتصاب کارگران فولاد و نیشکر هفت تپه و قمه و چاقو و زندان و آدم ربانی را در مقابل خواست "حقوق معوقه" و "بستن کارخانه ها و مراکز کار" دیده ایم، همچنانکه زعمای اسلام سیاسی و دوایر امنیتی و لباس شخصی ها و ارادل اسلامی را بیرحم و قسی القلب در برابر فروش اندام بدن، شامل کلیه و قرنیه چشم، در برابر تن فروشی، کودکان کار و خیابان، در برابر "کول برها" در کردستان دیده ایم، به این سادگی به "گذار مسالمت آمیز" به حکومت سکولار پورشه سوران دزدانه تن نخواهد داد. مشکل این رژیم "ناکارآمدی حکومت دینی" نیست، مشکل این است که همان معمارانی که در پس فروپاشی شیرازه مدنی کشورهای بلوک شرق سابق و بمباران بلگراد، "دمکراسی و سکولاریسم" را در پروسه ای خونین و جنایتکارانه به جای "نظام توتالیتر" و سوسیالیسم "جهان سومی" نشانند، با دقت و وسواس مواظب اند تا پروسه ریزش اسلام سیاسی را چنان به پایان برسانند که از هر نظر شرایط برای حکومت ضد سوسیالیستی، اما، در هر حال "سکولار" و "دمکراسی" و سر در آخور ناتو فراهم شده باشد.

در این سناریوها که با "نگاه" آقای حیدریان نیز همخوانی دارد، فعالان مترقی و انقلابی و آکتورهای پیشرو در جامعه ایران فقط باید "نظاره گر" باشند و از دخالت در قدرت سیاسی و در تغییر معادلات خود را کنار بکشند. چه، در این صورت، کل طیفی که در نگاه به سیاست با آقای حیدریان از یک جنس اند، فوراً کارتهای زرد و قرمز خود را رو خواهند کرد: دوره "حزب دولت" بسر آمده. به این ترتیب این طیف عناصر پیشرو و فعالان جنبش کارگری را وادار میکنند که بر یک پرتگاه قرار بگیرند. پرتگاهی که یک سوی اش "سوسیالیسم گولاگ" و شبخ خوفناک استالین، و در طرفهای دیگر انبوهی از دنیاها ممنوعه با دربانان و کارشناسان خود گمارده که: قدرت سیاسی برای احزاب بورژوا و کانون های فرهنگی و ادبی و عناصر بی مایه و نان به نرخ روز خور "سلبریتی" آری؛ اما برای "حزب" کارگری و "حزب لنینی" خیر!

اگر طبقه کارگر ایران و فعالان جنبش کارگری، با سرکوبهای چهل ساله رژیم اسلامی، به این قناعت برسند که کارشان را از دست ندهند، که برای ایامی که کار کرده اند، حقوق و دستمزد دریافت کنند، که حکومت با سندیکا و یا اتحادیه تا آن حد که یک تشکل صنفی برای چانه زنی بر سر دستمزدهاست، کنار بیاید، و فعال سندیکا را زندانی نکنند، نربایند و ترور نکنند، "ناکارآمدی" اسلام سیاسی جایش را به یک حکومت کارآمد غیر دینی و سکولار خواهد

داد. و این ظاهرا طبیعی است، چرا که آلترناتیو هر کس و هر نیرو که وضعیتی را به انتقاد میکشد، از دل همان رویکرد بیرون میجهد. نا کارآمدی باید جایش را به دولت و نظمی کارآمد بدهد. نا کارآمدی در تنظیم رابطه بین طبقه کارگر و سرمایه دار، ناکارآمدی در تعریف حقوق مدنی شهروندان، ناکارآمدی در پاسخ به کودک خیابانی و کودکان کار، نا کارآمدی در برخورد به اعتیاد به مواد مخدر و تن فروشی و...

نظام و یا دولت کارآمد مورد نظر آقای حیدریان، نفس ماهیت سیستم آلترناتیو را زیر علامت سوال نمیگیرد، فقط باید نشان بدهد که در همه آن عرصه های ذکر شده، "قانون"، مستقل از محتوای طبقاتی آن، جاری است. و این به نظر من آن دورنمایی است که نه تنها آقای حیدریان و کل پیروان مکتب گرایش ملی - اسلامی با آن همراه اند، بلکه چشم انداز یک رژیم ضد سوسیالیست، از آن انواعی که هم اکنون در بلوک تحت سیطره قلمرو شوروی سابق می بینیم، به تمامی مورد حمایت طیف "اصلاح طلبان" سابق و اسبق و کنونی و "گفتمان" شیرین "خشونت گریز و مسالمت آمیز" است. اما، همچنانکه خاطر نشان کردم، تازیرات این مکان مقدس، هنوز ایامی از مخاطرات جدی و امواجی از "خشونت" غیر قابل تصور در کمین جامعه ایران است. رژیم اسلامی علیرغم هر "ناکارآمدی" هنوز "دایر" است. در عراق و سوریه و یمن از قدرت تخریب برخوردار است. هنوز در معادلات کنونی، "دولت" است و عاملی غیر قابل صرف نظر در بحران سوریه، عراق و یمن و "مذاکرات" حول این بحرانه. هنوز یک پای تعیین کننده در "جنگ های نیابتی" با عربستان و امارات است و عامل بی ثباتی سیاسی در منطقه. این حوزه های مانور سیاسی، شبیه به آنچه در سیر فروپاشی بلوک شوروی سابق دیدیم، به سادگی بسته نمیشوند. وعده سر کار آمدن یک دولت کارآمد، علیرغم انبوهی توهم و خوش باوری که پشت آن خوابیده است، هنوز بحثی برای اوضاع فعلی و پیش رو نیست. بحثی مربوط به ایام پس زلزله های سقوط اسلام سیاسی در ایران است. اما برای آقای حیدریان چشم پوشی و ندیدن این پروسه، فقط فرصتی برای برپائی مناسک غبار زدانی از ضریح امامزاده های ایام جنگ سرد و احضار روح ضد کمونیسم فالانژ سرمایه داری، یعنی "مک کارتیسم" است.

لذا باید آقای حیدریان بدانند که مردم و حقوق مدنی شان را و شعورشان را دست کم نگرفت. که متوجه بشوند صورت مساله از جانب امثال ایشان و هم خط ها، نشانی به بیراهه و آدرس عوضی است. صورت مساله این است: شبه بلوک اسلام سیاسی، و نه ناکارآمدی حکومت دینی، دارد به پروسه از پیش غیر قابل پیش بینی ریزش و سقوط و فروپاشی وارد میشود. سوال برای شکل دادن به یک آلترناتیو در طیف سوسیالیسم این است:

آیا مردم ایران و جنبش طبقه کارگر از چنان آمادگیهایی برخوردارند که در دوره پایانی سقوط و فروپاشی شبه بلوک اسلام سیاسی، از تکرار آلترناتیو سازیهای باندهای مافیایی که ردای "ضد توتالیتزر"، "دمکراسی خواه" و "سکولار"، بر تن کردند، جلوگیری کنند؟ آیا جنبش کارگری بویژه در دوره ای که رژیم اسلامی شیرازه مدنی جامعه ایران را از هم گسسته و در سیر فروپاشی، انتخاب هر آلترناتیو از نوع و جنس جنبش نوکیسه های پورشه سوار که هم اکنون در انبانها ذخیره اند و ظاهرا ساکت و بی تفاوت، و اما "ناگهان" در آن دوره طلوع دمکراسی و سکولاریسم کذانی علم خواهند شد، دست بسته خواهد ماند و سیاهی لشکر؟ آیا بر بستر تعرض به مطالبات مردم و کارگران و تنزل آن خواستها همراه با

آتش توپخانه "نفرین سوسیالیسم"؛ از سنگر هواداران سابقا فالانژ سوسیالیسم اردوگاهی و طیفهای وسیع هم خط و هم بستر امثال آقای حیدریان، این نقطه حرکتیهای سیاسی و این دورنما و چشم اندازها، هم اکنون و در دل کشمکشها و رزمهای جاری و اعتصابات و تظاهراتهای کارگران، در تمامی ابعاد نظری، سیاسی و عملی آن، به چالش کشیده میشوند؟

آیا طبقه کارگر ایران و فعالان امر سوسیالیسم و جنبش سوسیالیسم مارکس و عناصر و نیروهای انقلابی این اردو، چه در مصاف با مسائل کنونی و چه در آمادگی برای دوره سقوط راس دولتی شبه بلوک اسلام سیاسی؛ به نیروی خود و سرمایه تئوریک - نظری سوسیالیسم علمی متکی است و اتکاء خواهد کرد؟ یا چون دوران نقطه عطفها در ایران سرمایه داری، سرنوشت سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر و جامعه را بار دیگر به دست سنتهای سوسیالیسم ملی و خلقی و اسلامی و "جهان سومی"، خواهند سپرد و خود به موقعیت انتقادی، "افشاگر" و "گروه فشار" عقب خواهند نشست؟ آیا طبقه کارگر ایران ناگزیر است که نه چون بازیگر صحنه بر سر جدالهای جامعه، که به عنوان نظاره گر و قاضی "سرسخت" تشخیص مواضع، نقش بازی کند؟ آیا این طبقه با همه ابهت و عظمت و پایداری اش، فقط باید به خیابان و باریکاد و زندان و سختی و محرومیت محدود بماند و صرفا به عنوان "موتور حرکت تاریخ" و داور و ناظر قانون تکامل جامعه، در صحنه باشد؟ آیا ناگزیر است، به این "تقسیم کار" تن بدهد که در سطح فکر و رهبری نظری، "خط" را به انزواهای کاغذی و مجازی اما مدعی سوپر کمونیسم و سوپر کارگر پناه واگذار کنند که به راحتی هر عنصر مشکوک را به صرف لفاظی و "کارگر کارگر" گفتن بر فرق سر میگذارند؟ حتی اگر همسو و هم جهت با دوایر امنیتی رژیم باشند و گاه عامل نفوذی؟

آیا طبقه کارگر ایران با این همه ماتریال انسانی که در میان عناصر پیشرو و مترقی و فکور جامعه به وفور وجود دارند و فعال، ناچار است چنان "صادقانه" به خود بی اعتماد بشود که در سطح سیاست و رهبری جامعه، میدان را به جریان ملی - اسلامی و "روشنفکران" حامل "گفتمان اصلاحات" واگذار کند؟ آیا کارگران دنیای امروز جامعه ایران بدهکار گذشته و تاریخ اند؟ آیا مدیون و مقروض گذشته فعالانی هستند که علیرغم هر فداکاری و سختی و مشقت و زندان، درست در مهمترین نقطه چرخش تاریخ جامعه ایران، از نظر سیاسی قدرت و نفوذ "کارگر نفت ما" را، آن هم در دوره اعتلا انقلابی جامعه ایران، به خدمت جریانات میرا و در حال انقراض در آوردند؟ و به این ترتیب کمک کردند که جبهه ملی، نهضت آزادی و "کمیته امام" و عناصر مرتجع و هفت خط چون رفسنجانی و بازرگان از حاشیه و فراموشخانه تاریخ، به متن آورده شوند و رهبر و تشکل دهنده دولت؟

۲۰ نوامبر ۲۰۱۸

iraj.farzad@gmail.com

سحر کلمات

در روزهای اخیر شاهد حرکتی از طرف رژیم جمهوری اسلامی برای علم کردن یک سندیکای کارتونی و گوش بفرمان، به جای سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد بوده ایم. افراد و تشکلهائی که "جهت سیاسی" توطئه های رژیم را میپنسانند و در این رابطه حرف و ادعاهایشان میتواند پایه واقعی داشته باشد، چنین نوشته اند:

"در این برهه که اعتراضات کارگری بیش از پیش گسترش می یابند، دولت و نهادهای ضدکارگری و فرمایشی همچون "وزارت کار"، شوراهای اسلامی و خانه کارگر، به عنوان عامل اصلی تفرقه و سرکوب کارگران، با اذعان به این واقعیت که تشکل های مستقل کارگران می توانند نقش تاثیرگذار و تعیین کننده ای در اتحاد و یکپارچگی کارگران داشته باشند، احساس خطر کرده و در تقابل با تشکل های واقعی و متکی به توان و اراده ی کارگران، از جمله سندیکای شرکت واحد، درصدد ایجاد تشکل های غیرکارگری، وابسته و زرد برآمده اند.

همزمان با ایجاد این سناریو و این اقدام ضدکارگری، برای اعضای خوشنام و قدیمی آن ابراهیم مددی و داوود رضوی احکام سنگین صادره کرده و با اخراج و بیکارسازی عده ای دیگر از کارگران و رانندگان این شرکت تلاش دارند تا هرچه بیشتر سندیکای واقعی و مبارز و همراه آن اعضای صادق و متعهد آن را تحت فشار قرار دهند. در همین رابطه، چند عضو بریده و مسئله دار از سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه، با تبلیغ در میان اعضاء و فعالان این سندیکا و با کسب تکلیف و گرفتن مجوز از نهادهای دولتی و امنیتی، برای برگزاری مجمع عمومی موردنظر خود و ایجاد سندیکایی نوظهور و وابسته تلاش می کنند و در تقابل با سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد و ایجاد دودستگی و انشقاق در آن، درصدد ایجاد سندیکایی موازی با آن در این شرکت هستند."

[از متن اعلامیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه؛

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های کارگری؛

انجمن صنفی معلمان کردستان / مریوان؛ و

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

۱۹ آبان ۱۳۹۷، ۱۰ نوامبر ۲۰۱۸]

چند نفر دیگر در همین رابطه، مطالبی نوشته اند که کارگردانی "نهادهای امنیتی" رژیم را در جلو انداختن "چند عضو بریده و مسئله دار سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه" برای پیش بردن یک کودتا علیه "اعضاء قدیمی و خوشنام و متعهد" نشان داده اند. بعلاوه "مجمع عمومی"، که همان عناصر بی رگ و ریشه با "گرفتن مجوز از نهادهای دولتی و امنیتی" مأمور برگزاری آن شده اند، فقط تابلو "نشست سالانه" هیات نمایندگی و نه مجمع عمومی به عنوان ارگان پایه ای و توده ای تشکل کارگران است.

اما حمید تقوایی که شیفتگی به سحر کلمه، او را از خود بیخود کرده است، پا برهنه و بی خبر از همه چیز به وسط ماجرا پریده است و در کمال ناباوری "صورت مساله" را از جانب طراحان پشت پرده این حرکت کودتا مانند، پذیرفته است. او نوشته است:

"دو نکته بحث را پیچیده کرده است: یکی نام بردن و حمله به تعدادی از فعالین شناخته شده سندیکا بعنوان افراد وابسته به وزارت کار و به نهادهای امنیتی و دولتی است و دوم تاکید بر برگزاری مجمع عمومی از جانب مخالفین هیات مدیره فعلی سندیکا. نکته اول به سابقه افراد و موضعگیریها و سیاستها و حتی خصوصیات فردی فعالین کارگری

رجوع میکند که به نظر من وارد شدن به این تقابل و به این سطح بحث نه تنها مساله ای را حل نمیکند بلکه به یک فضای ناسالم و نامناسب دامن میزند و مساله را غامض تر و پیچیده تر میکند. موضوع محوری در این جدل تشکیلی مجمع عمومی کارگران است"

بنابراین حمید تقوایی، چون دو کلمه "مجمع عمومی" را شنیده است، خیال همه را راحت کرده و حساسیت در مورد کیش دادن "عناصر مساله دار" را "دامن زدن به یک فضای ناسالم و وارد شدن به روانکاوی و خصوصیات فردی" تعریف کرده؛ و به این ترتیب انگار مخاطبان ایشان ساکنان کره مریخ اند، توطئه و دسیسه های نهادهای امنیتی رژیم اسلامی را "منفی" اعلام کرده است. او به گمان خویش و به روال همیشگی به موضوع "محوری" پرداخته است!

اما این نوع ارجاع به "مباحث محوری" و در اینجا "مجمع عمومی"، کار دست حمید تقوایی و لایه رهبری حزب موجود کمونیسم کارگری داده است. جملاتی را که میخوانید از منصور حکمت است در سال ۱۳۶۶ و در پاسخ به سوالاتی در باره "مجمع عمومی کارگران"، هیات نمایندگی، سندیکا و اتحادیه:

[سؤال ۱- (مجمع عمومی) آنقدر طبیعی است که برای هیچکس نمیتوان بخاطر راه انداختن آن پاپوش دوخت. هیچ رژیمی نمیتواند با مجمع وسیع کارگران همان رفتار سرکوبگرانه و پلیسی ای را بکند که به یک هیات نمایندگی، هسته مخفی یا هیات مؤسس اتحادیه مخفی میکند. مجمع عمومی شکل ایده آل به میدان آمدن کارگر بصورت متشکل و علنی است، یعنی به آن شکلی که قدرت کارگر به معنی واقعی کلمه به نمایش در میآید. کارگر منفرد در هسته مخفی زور بیشتری از دانشجوی منفرد در هسته مخفی ندارد. اما کارگر مجتمع در مجمع عمومی یک قدرت واقعی است، چرا که کارگر در علنی بودن و توده ای بودن حرکتش است که میتواند بعنوان کارگر قد علم کند.

سؤال ۲- هیات نمایندگی کارگری، فی نفسه هنوز تشکل توده ای کارگری نیست. چون نه یک ساختار ماندگار ایجاد میکند و نه ظرفی برای توده کارگران (که عضو هیات نمایندگی نیستند) تعریف میکند. شک نیست که تحمیل نمایندگان خود به کارفرما و دولت، گرفتن نوعی مصونیت دوفاکتو برای آنها در مقابل رژیم (بعنوان کسانی که وکیل کارگراند و باید از منفعت آنها دفاع کنند)، شناساندن چهره های کارگری و تبدیل آنها به رهبران عملی در مقیاس سراسری، حمایت توده ای از نمایندگان و غیره، همگی طبقه کارگری را که از حداقل تشکل توده ای محروم است در صحنه مبارزه قوی تر میکند و بسیار مفید است. اما این هنوز سوآلی را که یک فعال کمونیست کارگری در جنبش کارگری جلوی خود گذاشته است پاسخ نمیدهد. سؤال اینست: چگونه میتوان ظرفی، تشکیلاتی، برای شرکت و ابراز وجود متحدانه و ادامه کار توده کارگران ساخت. هیات نمایندگی بالأخره هیات نمایندگی است. هر قدر هم که مورد حمایت کارگران باشد، هنوز یک هیات برگزیده از میان کارگران است که پشتش به یک سازمان کارگری استوار نیست. هیات نمایندگی کارگری در ایران، با سران اتحادیه ها در اروپا هم ارز نیستند، چون بطور واقعی به نیابت از یک "سازمان کارگری" جلوی کارفرما قرار نگرفته اند. داشتن رأی اعتماد کارگران، و یا جوابگو بودن به کارگران، هنوز جای داشتن حمایت و رأی یک سازمان دایر کارگری را نمیگیرد. اگر هیات نمایندگی کارگری را توقیف کنند، کارگر هنوز با همان سؤال قدیمی روبروست: چکار کنیم؟ ظرف اعتراض متشکل من چیست؟ کجا بروم؟ جنبش مجمع عمومی موضوع را از زاویه دیگری مطرح میکند. اجتماع کردن، پای یک تصمیم را جمعا امضا کردن، جمعا اعتراض کردن و جمعا پاسخ خواستن، مناسبترین شکل مبارزه در شرایط ایران امروز است. واضح است که در این سنت هم کارگران نماینده انتخاب میکنند. اما این نمایندگان پشتشان به مجمع عمومی کارگری، به تصمیمات آن و به قابلیت تجمع مجدد

آن گرم است. جنبش مجمع عمومی قدم اول، و سنگ بنای، جنبش شورایی است.

کارگر را نمیتوانند تک گیر بیاورند و بترسانند، نمیتوانند رهبر و فعال کارگری را منزوی کنند و بکوبند. چون حرف مجمع عمومی است.

سؤال ۳- شوراهای کارگری در انقلاب ۵۷ اساساً کمیته‌های کارخانه بودند و نه شورا به معنایی که جنبش شورایی مد نظر دارد، یعنی جنبشی که اجتماع (مجمع عمومی) کارگران در یک واحد، سلول پایه آن است. شوراهای کارگری دوران انقلاب، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان از کارگران بود. بنظر من آن نوع شوراها، یعنی کمیته‌های کارخانه، مطمئناً دوباره عروج میکنند. بنظر من این نهاد با این واقعیت خوانایی داشت و هنوز دارد که جنبش کارگری ایران یک الیت سیاسی و یک بافت رهبری عملی غیر رسمی دارد که هیچوقت این امکان را نداشته‌اند در یک ساختار اتحادیه‌ای پایدار به رهبران رسمی و مسئولان اتحادیه‌ای تبدیل بشوند. تلاش برای راه‌اندازی تشکلهای کارگری و بخصوص برای تأمین رهبری کارگران در جدالهای جاری با دولت و کارفرما در خون اینهاست. بمجرد اینکه تناسب قوا اجازه بدهد این رفقا در سطح کارخانه‌ای و حتی فراکارخانه‌ای یک شکل علنی به وحدت عمل مبارزاتی خود میدهند و نوعی رهبری عملی و علنی برای کارگران تشکیل میدهند. این جنبش اتحادیه‌ای نیست. رادیکال‌تر از آن است، سوسیالیست است. اما جنبش شورایی هم نیست، چون اساساً، با الهام قوی از سنت اتحادیه‌ای، به نمایندگی کردن کارگران در مقابل دشمن معطوف است و نه به خود-سازمانیابی توده کارگری برای ابراز وجود طبقاتی و اعمال حاکمیت (که بنیاد جنبش شورایی است). اینکه وضعیت انقلابی و فرار سرمایه داران و مصادره‌ها در انقلاب ۵۷ این کمیته‌ها (شوراها) را به قلمرو کنترل کارگری کشید هنوز تغییری در این واقعیت نمیدهد که اساس کار اینها نمایندگی کردن کارگر در قبال دولت و کارفرما بود و نه بدست گرفتن قدرت یا اداره امور جامعه. بنظر من این جنبش شورایی نوع سال ۵۷، که همانطور که گفتم شاید جنبش کمیته‌های کارخانه عنوان بهتری برای آن بود، منعکس کننده این واقعیت است که جنبش کارگری در ایران بسرعت رادیکال میشود و از کنار ایده‌های سندیکایی عبور میکند، بدون اینکه یک سنت حزبی کمونیستی کارگری شورایی در سطح جامعه قد علم کرده باشد و به این رادیکالیسم کارگری امکان جبهه‌گیری سیاسی در قبال مسأله دولت و حاکمیت را بدهد. این جنبش ماتریال جنبش شورایی در ایران است، اما بخودی خود هنوز خود آن نیست. سنت شورایی باید آگاهانه بدرون جنبش کارگری ایران برده شود و برای آن تبلیغ شود. باید فعالین کمونیسم کارگری در ایران فعالین جنبش شورایی باشند. به معنی جنبش خود-سازمانیابی وسیع طبقه کارگر برای دخالت در سرنوشت جامعه و در امر قدرت و اداره امور.

جنبش مجمع عمومی یعنی جنبشی که سعی میکند در هر واحد و کارگاه مجمع عمومی راه بیان‌دازد و خواست کارگران را به مصوبه رسمی آن تبدیل کند و اجتماع کارگران را به ضامن اجرایی آن تبدیل کند. یک عمل طبیعی و نسبتاً عملی (تجمع فیزیکی کارگران) فوراً سنگ بنای یک تشکیلات توده‌ای و یک اراده واحد میشود. برای جنبش شورایی این یک نقطه شروع واقعی است. برای مبارزات جاری، این یک ظرف بسیار مناسب تأمین رهبری و بسیج و متحد کردن صفوف کارگران است. نفس این تجمع نوعی آکسیون و قدرت‌نمایی علنی کارگران محسوب میشود و روحیه بخش است. از همان ابتدا همه چیز علنی و شرکت در آن برای هر کارگر در هر استنطاقی قابل دفاع است. دست دولت برای برهم زدن و انگ زدن به آن بسته است. بله چپ است. اما عملی‌ترین روش است.

در مورد سندیکا و ایده "یک چیزی بگویید که بشود گرفت" چند کلمه بگویم. اولاً، سندیکا آلترناتیو شورا نیست، شورا هم مزاحم ایجاد سندیکا نیست. اینکه چرا در ایران سندیکای مستقل از دولت نداریم، سؤالی است که پاسخش را باید جنبش سندیکایی پیدا کند و برای همه ما توضیح بدهد. اگر از من بپرسند، میگویم در ایران سندیکالیسم یا نمیگیرد برای اینکه سندیکا، بخصوص در دوره و زمانه ما محصول جنبش عمل مستقیم کارگری نیست، بلکه جزئی از یک مدل اداری-سیاسی در جامعه است. سندیکا بخشی از یک توازن و حتی توافق وسیعتر در جامعه میان دو سوی خرید و فروش نیروی کار در بازار است. سندیکا بعنوان بخشی از یک رژیم و نظام سیاسی خاص امکان شکفتن و تداوم داشتن دارد. بدون پارلمان، بدون سوسیال دموکراسی، بدون تقدس بازار، بدون سنت قوی قانونگرایی بورژوازی در جامعه، بدون ثبات سیاسی و بطور خلاصه بدون یک مجموعه روابط سیاسی، اداری و حقوقی در جامعه که اتحادیه کارگری بخش موجه و پذیرفته شده‌ای از آن تعریف شده باشد، سندیکاسازی راه بجایی نمیرد. حتماً بعضی در نقد این نظر مثال سندیکاهای انقلابی در برخی کشورهای دیکتاتوری و یا اتحادیه‌های آفریقای جنوبی را پیش خواهند کشید. اما این مثالها مربوط نیست، چون قرار بود دوستان سندیکاساز ما شدنی بودن و "قابل گرفتن" بودن سندیکاهای متعارف را نشان بدهند. شک دارم کسی بتواند اجازه سندیکای انقلابی را از مسئولین و مامورین تقسیم معجون جامعه مدنی در ایران بگیرد.

سؤال ۴- اتفاقاً تمام زیبایی جنبش مجمع عمومی در همین است که چپ است بدون آنکه تخیلی باشد. چپ است و از همه آلترناتیوها شدنی‌تر است. چپ است برای اینکه توده وسیع کارگران را به میدان میکشد. شدنی‌تر است برای اینکه بجای اینکه تشکل کارگری را به رضایت دولت و سازمان امنیت و تساهل رئیس جمهور و بلند شدن رهبر از دنده مدنی، گره بزند، بجای اینکه برای راه اندازی اش رهبران کارگری را به جلسات پنهانی فراخواند و به خطرشان بیان‌دازد، بجای اینکه اساسنامه‌های من درآوردی و مقررات دلبخواهی وضع کند و برود و بیاید تا رضایت گرایش‌ها را جلب کند، از کارگران میخواهد که جلوی چشم دولت و کارفرما دقایقی چند در کانتین جمع شوند و راجع به یک موضوع نظرشان را بگویند و حکمی را تصویب کنند که بشود بنام کارگران و با مسئولیت همه کارگران و بعنوان مطالبه همه کارگران جلوی مقامات گذاشت. هیچ نیرویی در دنیا نمیتواند مانع جمع شدن علنی کارگران ناراضی یک واحد برای چاره‌جویی بشود. در این روش دست دولت و کارفرما بسته‌تر است. کسی را نمیتواند انگشت‌نما و اخراج کنند. به کسی نمیتواند اتهام توطئه‌گری بزنند،

با اینحال هر فعال جنبش کمونیسم کارگری مدافعان سندیکا را تشویق میکند که اگر چیزی را میشود "گرفت" حتماً بگیرند. قبلاً هم گفته‌ام، ما هیچ دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته باشند را بر نمیچینیم. ما آلترناتیو خود را تبلیغ میکنیم و میکوشیم کارساز بودن و عملی بودن آن را نشان بدهیم، کاری که انتظار داریم سندیکانی‌ها هم بکنند.

سؤال ۵- بنظر من ابداً ما نباید برخوردمان را به اتحادیه‌گرایی در کشورهای جهان سوم تند کنیم. یادمان باشد داریم در مورد طبقه کارگری حرف میزنیم که در قلمرو سیاسی و اقتصادی بشدت تحت سرکوب و حمله است و به زور از حداقلی از تشکل برای ابراز وجود صنفی و سیاسی برخوردار است. نشان دادن ناتوانی تاریخی اتحادیه‌ها بنظر من باید با ارجاع به سنت اروپا و آمریکا انجام بشود. [

من و خواننده و هر کس دیگری که با تاریخ مباحثات مارکسیسم انقلابی و مبانی کمونیسم کارگری اندک آشنائی دارد، این سوال را مطرح میکنیم: برآستی حزب کمونیست کارگری ایران به لیدری حمید تقوایی

پاسخی کوتاه به محسن حکیمی

و تحت هدایت "خط" او، به کدامین سنتها استوار است وقتی در برابر طرح "مواضع" این چینی، اینقدر بی خبر و بی اطلاع از مسائلی که در میان طبقه کارگر و فعالان کارگری در جریان است، انتقاد به کنار، با هیچ "ملاحظه" و هشدار که "کجا چنین شنابان" روبرو نیستیم؟

در سنتهای مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری که من میشناسم و خوشبختانه همه آنها مستندان و مکتوب و قابل دسترس، گاه بر سر استفاده از یک کلمه و یا عبارات، بحثهای داغ در میگرفت، سمینار تشکیل میشد و جدل و بحث و رفت و برگشت به منظور تدقیق و تعمیق در فضائی پرشور و پر حرارت، شاخص پویندگی یک جریان کمونیستی بود. فقط به دو نمونه از صدها مورد آن بحثهای جدلی که خود حمید تقوایی در یک سوی آن ها قرار داشت اشاره میکنم: بحث "جنبش سلبی - جنبش اثباتی" و قطب بندی هائی که حول شعار طرح شده از طرف او، "جمهوری سوسیالیستی ایران" در پلنوم نهم حزب کمونیست کارگری، به مدت یک روز تمام ادامه یافت.

هیچکس در حزب کمونیست کارگری موجود پیدا نشد که به حمید تقوایی بگوید، کی و کجا، جلسه سالانه اعضاء هیات نمایندگی یک سندیکا و یا اتحادیه، با تعریف "مجمع عمومی کارگران" از یک جنس اند، اگر از شیفتگی و سرمستی نسبت به کلمات فاصله یگیریم؟ آن کوه ادبیات و آن انبوه مصافهای نظری و جدالهای سخت و پیچیده سیاسی، واقعا به این سادگی و لودگی، "ملی" اعلام شده اند؟ این حد از بی ریشگی و سطحی گری و عامیگری واقعا، شگفت انگیز است.

وقتی به جای آن شور و حرارتها، بیعت های کارمندآب به "تک صدائی" نشسته است؛ وقتی حزب سیاسی کمونیستی از موقعیت یک ابزار سیاسی در دست عده ای کمونیست و انقلابی؛ و جوابگو به مسائل حاد زندگی و مبارزه مردم و کارگران و جامعه، به یک اداره و به یک کمونیسم کارمندی تنزل کرده است؛ آیا واقعا این حزب موجود با این ظبط و ربط و چنین "چسپ درونی" و مدام نامربوط شدن به مسائل واقعی جامعه و طبقه کارگر، موضوعیت اش را در یک اتفاق غیر مترقبه، و نه حتی یک تند پیچ تاریخی، از دست نخواهد داد؟ آیا اصلا کسی هست که در این حزب، نسبت به فلسفه زندگی و سرنوشت سیاسی خویش، حساس باشد و نگران؟

در پایان یک نکته را به جناب رضا مقدم یادآوری کنم:

ایشان هم از موضع کارگر پناهی دروغین اش به موضع حمید تقوایی بند کرده است. اما همانطور که برخی از یاران ایام بیادماندن کناره گیری و استقفا از کمونیسم کارگری به او گوشزد کرده اند، "بی وفائی" به هر رفاقت؛ و پشت پا زدن به هر تعهد و قول و قرار، و کینه توزی کور به ته مانده های ایام دوستی ها و "هم خطی" ها، حتی پس از "دوران نوین" اسباب کشی به منزلگه دوخردادیون، در خون و رگهای او عجین شده است. من از این جهت نیز از مواضع آبکی امثال حمید تقوایی برآشفته ام که او به این ترتیب مجال دیگری برای قورت دادت کینه از جنبش کمونیسم کارگری و بنیانگذار میانی آن، برای این انبان های نفرت فراهم کرد. باید دقت کرد که برای چنین موجودات چپ، بی مایه، عقده ای و متروک و مطرود از سوی خودیهای تا دیروزی، نباید "میدان فعالیت" باز کرد.

۱۱ نوامبر ۲۰۱۸

iraj.farzad@gmail.com

آقای حکیمی استاد مغلظه و عوامفریبی است. به نظر خود در برابر نوشته من: "عوام فریبان، بدترین دشمنان طبقه کارگر اند"، به یک "مارکسیست لنینیست در مانده"، پاسخ داده است.

من با این عضو کانون نویسندگان، در باره موضع او در باره لنین و به تعبیر نیشدار او "مرده ریگ لنین"، بحثی نداشتم و ندارم. مخاطب حکیمی ظاهرا من هستم، اما رو به دوایر "داخل کشوری"؛ چون "مهرنامه" و "اقتصاد نامه" است که در "نقد" "مارکسیسم لنینیسم" و مارکسیسم تروریست، بسیار استادتر و علنا سر به "جائی" تر اند.

بحث من این بود که او در تحقیر مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه و دشمنی با آنها، خواست "واگذاری شرکت به دولت" از جانب آنان را پوشش و بهانه نفرت از لنین و یک خدمت صلواتی دیگر به دوایر مذکور قرار داده بود.

الان میتوان متوجه شد که موضع کینه توزانه آقای حکیمی و شرکاء هم خط نسبت به لنین و "لنینیسم"، با بیگانگی و جدائی از دنیای زندگی و مطالبات کارگران مستقیما وصل، و دو روی یک سکه اند. رقص و سماع با کلمات و ردیف کردن نقل قول از "کائوتسکی مرتد" و "گرامشی" و "حزب انقلابیون حرفه ای" و... ممکن است "برای خودشان"، و مجاهدان "لغو کار مزدی" و دیگر هم سنخ های "متخاصم" کمونیسم انزوا، از قبیل: "تدارک کمونیستی، جنبش برای سازمانیابی حزب پرولتاریا!!" در آن فضای اشباع از ترور شخصیت مربوط باشد، اما واقعیت این بود که در دنیای واقعی با یک سنگدلی در برابر سرنوشت و زندگی و مطالبات کارگران معنی یافت.

مشکل آقای حکیمی این بود که وقتی به کارگران هفت تپه رسید، با پوشیدن ردای تئوری ضد لنین، در کنار نفوذی های وزارت اطلاعات و حراست قرار گرفت. مشکل او این بود که من از جایگاه این شخصیت ادبی در ورای الفاظ و عبارات پردازیهای پرطمطراق، از چهره واقعی او و "هم خط" ها، چه در "داخل" و یا در فضای مجازی، در دعوت از کارگران به گدائی از نگهبانان "قانون اساسی جمهوری اسلامی"، عکس گرفتم و به کارگران فولاد و هفت تپه، نشان دادم.

پاسخ "دندان شکن" آقای حکیمی ممکن است در سایتها و نشریات "وزین" و "مجاز در داخل"، قوت قلبی به دوایر "روشنفکران دینی" و خدمات صلواتی او به امثال مهرنامه و اقتصادنامه نوشته شود، اما به انتقاد مشخص من، یعنی بیرحمی مطلق نسبت به سرنوشت و زندگی کارگران و تهی شدن از هر بارقه حس همبستگی انسانی با کارگران هفت تپه و فولاد و مردم زحمتکش و مطالبات و زندگی آنان، تماما نامربوط است.

برای پامنبری های معصوم و گاه خوش باور و ساده لوح این و عظ و خطابه عوامفریبان هفت خط، صبر جمیل؛ و بخاطر "مقاومت" لجوجانه آنان در برابر دعوت ما "لنینیستها" برای توجه به مسائل جامعه با عقل سلیم؛ و تفکر و احساس مسئولیت در مقابل زندگی، مصائب، مطالبات و مبارزه کارگران، اجر جزیل آرزو دارم.

۳ دسامبر ۲۰۱۸

iraj.farzad@gmail.com